۳

ترجمه
تفسیر مجمع البیان



بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن

(صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

[ادامه سوره بقره]

اشاره

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۸]

اشاره

وَ اَلْمُطَلَّقٰاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاٰثَهَ قُرُوءٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ یَکْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِی أَرْحٰامِهِنَّ إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِکَ إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ اَلَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجٰالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ وَ اَللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۲۸)

(۱)

ترجمه:

زن هایی که طلاق داده شده اند از شوهر کردن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنها بگذرد و اگر بخدا و روز دیگر ایمان دارند روا نیست چیزی را که خداوند در رحم هایشان آفریده کتمان کنند.

شوهرانشان چنانچه اراده سازش داشته باشند در زمان عده سزاوارترند در بازگردانیدن آنها.زنان را حقوقی است بر شوهران همانطور که شوهران را نیز بر آنها حقوقی است و مردان را بر زنان مرتبتی هست و خدا عزیز و حکیم است.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۲۸ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۲۸

اشاره

لغت:

قروء جمع قرء است و«قرء»دو معنا دارد:۱-پاکی ۲-آلودگی به حیض.

بعوله جمع«بعل»:شوهران.

رجال-مردان-اصل این کلمه«رجل»بمعنای قوه است و کلام ارتجالی بآن کلام گویند که متکلم بدون فکر و تأمل آن را ادا کند.

تفسیر:

خداوند در این آیات حکم طلاق و وظائف زنان طلاق داده شده را بیان میکند.

«اَلْمُطَلَّقاتُ»

یعنی زنان طلاق داده شده در اینجا مقصود زنانی هستند که با آنها آمیزش نشده و عادت می بینند(در سن توالد و تناسل هستند) «یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَهَ قُرُوءٍ» تا سه بار پاکی از ازدواج با مرد دیگر خودداری میکنند.

اگر چه آیه بصورت خبر،مطلب را بیان می کند ولی معلوم است که مقصود آیه امر است که باید این مدت را انتظار بکشند و صبر کنند.

منظور از سه«قرء»در اینجا از نظر ما(شیعه)گذشتن سه پاکی است و زید بن ثابت،عایشه،عبد اللّه بن عمر،مالک،شافعی و اهل مدینه نیز همگی میگویند:

مراد از«قرء»پاکی است مگر سعید بن مسیب.از ابن عباس و عبد اللّه بن مسعود و حسن و مجاهد نقل شده که کلمه«قرء»در این آیه بمعنای حیض و آلودگی است.

از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است که کلمه قرء در اینجا بمعنای حیض است و مراد از سه قرء در آیه کریمه سه حیض می باشد. و مذهب ابو حنیفه و پیروانش نیز همین است.

کسانی که میگویند کلمه«قرء»در اینجا بمعنای پاکی است قول علی علیه السلام

را بر آن گواه آورده اند که آن حضرت بزن مستحاضه ای فرمود:

«دعی الصلاه ایام اقرائک» نمازت را در ایام عادت کنار بگذار و رها کن که در اینجا کلمه«اقراء»بمعنای حیض ها است زیرا نماز تنها در آن حالت واجب نیست.

کسانی که می گویند«قرء»بمعنای پاکی و طهارت است استدلال می کنند باین آیه «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» یعنی زنان را برای نگاهداری عده رها کنید و طلاق دهید و با توجه به اینکه طلاق باید در طهر باشد(البته طهر و پاکی که در آن آمیزش صورت نگرفته باشد)و ظاهر آیه هم اینست که طلاق مبدء و آغاز عده است بنا بر این مقصود از«قرءها»که میزان و اندازه عده است همان پاکی ها می باشد.و نیز بقول رسول اکرم که به عبد اللّه بن عمر وقتی زنش را در حال حیض و عادت طلاق داده بود فرمود:باید رجوع کند و وقتی زن پاک شد آن وقت طلاق دهد یا نگاهدارد آن گاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود «إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» طلاق دهید برای عده آنها یعنی قبل از عده(که عده با آن آغاز شود)و این میفهماند که عده همان پاکی ها است نه حیض زیرا در این صورت است که پس از طلاق،زن وارد عده میشود و اگر زن را در حال حیض طلاق دهد وارد در عده نمی شود مگر بعد از تمام شدن ایام حیض.

۳-اصحاب از زراره نقل کرده اند که گفت من شنیدم از ربیعه که میگفت نظر من اینست که«اقراء»در قرآن همان طهرها است که فاصله دو حیض می باشد و بمعنای حیض نیست.

زراره میگوید داخل بر حضرت باقر(ع)شده رأی ربیعه را بر آن حضرت عرض کردم حضرت فرمود او اگر این رأی را بخودش نسبت میدهد دروغ میگوید این رأی، از علی است.زراره عرض می کند:آیا علی اینطور میفرمود و چنین معتقد بود.

حضرت فرمود آری.او چنین میفرمود که«قرء»همان طهر و پاکی است چون در حال پاکی خون یک جا جمع میشود بآن قرء گفته اند و وقتی حیض شد متفرق میگردد.

زراره میگوید عرض کردم مردی زنش را در حال پاکی طلاق داد بدون نزدیکی و آمیزش و دو عادل را هم شاهد گرفت حضرت فرمود:وقتی داخل در حیض سوم شد

عده اش تمام شده است و برای ازدواج آماده و بی اشکال می باشد.

زراره عرض میکند:مردم عراق از علی علیه السلام روایت میکنند که حضرت فرمود:در این فرض شوهر سزاوارتر است به رجوع باین زن تا وقتی که از حیض سوم پاک نشده است حضرت فرمود دروغ میگویند.

«وَ لاٰ یَحِلُّ لَهُنَّ»

بر زنانی که طلاق داده شده و باید عده نگاه دارند حلال نیست که «أَنْ یَکْتُمْنَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ فِی أَرْحٰامِهِنَّ» مخفی کنند آنچه را که خدا در رحم هایشان آفریده است.

در اینکه مقصود از آنچه در رحم هایشان خدا آفریده و باید کتمان نکنند چیست؟ اقوالی گفته شده است از این قرار:

۱-مراد پنهان کردن عادت حیض است(ابراهیم-عکرمه).

۲-مقصود پنهان کردن آبستنی است(ابن عباس-قتاده).

۳-پنهان کردن حیض و آبستنی است(ابن عمر و حسن).

از امام صادق علیه السلام نیز همین قول سوم نقل شده است که حضرت فرمود خداوند بر زنان سه چیز را واجب و لازم کرده:حیض و پاکی و آبستنی یعنی اظهار این امور را و این قول اعم از دو قول قبلی و اولی از آنها می باشد.

علت اینکه حرام است بر زنان که حیض یا حمل خود را کتمان کنند همین است که حق شوهر در آمیزش با آنها از بین نرود(از ابن عباس)و نیز فرزند به مرد دیگری نسبت پیدا نکند(از قتاده).

إِنْ کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ

یعنی هر کس که بخدا و جهان دیگر معتقد باشد صفت و روش او چنین است و کلمه«ان»(اگر)در اینجا بمعنای شرط نیست که لازمه اش این باشد اگر بخدا معتقد نیست جائز است که پنهان کند،نه،بلکه منظور اینست که خود ایمان مانع میشود از ارتکاب باین گناه همانطور که شخص برفیقش میگوید:«اگر مؤمنی ستم مکن»که در واقع سرزنش به عمل گناه است با ایمان.

«وَ بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذٰلِکَ»

یعنی شوهرانشان سزاوارترند در مراجعه

به آنـان و بازگردانیـدن آنهـا به حـالت نخستین(همسـری)در این مـدت که برای آنها تعیین شـده است زیرا در این مـدت برای شوهر حق مراجعه بزن هست و همین که مـدت عـده پایـان یافت این حق تمام میشود.از این مطلب اسـتفاده میشود که شوهر به تنهایی میتواند رجوع کند و زن را مجدداً بهمسری درآورد و به رضای زن و یا عقد مجدد و شاهد گرفتن نیاز ندارد،و این حق رجوع،مختص است به طلاـق هـای رجعی اگر چه اول آیه عـام است و شامـل همه مطلقات چه رجعی و چه بائن(آن مطلقه ای که دیگر شوهر حق رجوع ندارد)میگردد.

«إِنْ أَرٰادُوا إِصْلاٰحاً»

وقتی خواسـتار اصـلاح و نیکی باشـند نه اضرار و دشمنی برای اینکه معلوم است وقتی مردی بخواهد زنش را آزار رساند او را یک بار طلاق میدهـد و رهایش میکند تا نزدیک پایان عده اش و در این موقع بار دیگر رجوع میکند و مدتی او را رها میکند و بار دیگر طلاقش میدهد و باز تا نزدیک انقضاء عده او را رها میکند و بهمین ترتیب..

بنا بر این آیه میفرمایـد اگر قصـد اصـلاح داشـته باشد نه آزار،رجوع کند.باید توجه داشت که این شـرط(اصـلاح خواهی)تنها شرط مبـاح بودن رجوع است از نظر تکلیفی امـا از نظر وضـعی و اثر رجوع پس اجماع همه امت بر اینست که اگر بقصـد آزار رساندن هم رجوع کند باز احکام وضعی رجوع،مترتب میشود و در این نوع آثار فرق نمی کند.

«وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

برای زنان است بر شوهران از حقوق مانند آنچه شوهران بر آنان دارند.

این بیان از جمله های بسـیار جالب قرآن است که جامع فوائد زیادی می باشد و منظور،حقوقی است که زنان بر شوهران دارند از قبیل نیکی معاشـرت با آنان،ضرر نزدن بآنها،مساوات در قسمت بیتوته،نفقه و لباس همانطور که متقابلا مردها بر همسرانشان حقوقی دارند مانند لزوم اطاعت زن از مرد در چیزهایی که خدا واجب کرده است(مانند حق آمیزش،عدم خروج از منزل بدون اجازه شوهر)و اینکه کسی

را بخود راه ندهد و نطفه و فرزند شوهر را بطور صحیح رعایت کند.

نقل شده است که زن معاذ نزد پیامبر اکرم آمده عرض کرد یا رسول اللّه حق زن بر شوهر چیست؟رسول اکرم(ص)فرمود اینکه بصورت زن نزند و از او بدگویی نکند، از غذایی که خود میخورد بزن نیز بخوراند از لباسی که می پوشد بزن بپوشاند و از او دوری ننماید.

و از آن حضرت نقل شده که فرمود از خدا در مورد زنهایتان بترسید زیرا شما آنها را بصورت امانت الهی گرفته اید و آنان بکلام خدا بر شما حلال شده اند و از جمله حقوق شما بر ایشان اینست که دیگری را بخود راه ندهند و اگر چنین کردند حق دارید آنها را بزنید و خوراک و پوشاک ایشان بر شما لازم است.

«وَ لِلرِّجالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»

(برای مردان است بر زنان برتری و درجه ای)در اینکه مراد از این برتری چیست چند قول بیان شده است از اینقرار:

۱-لزوم اطاعت زنان از مردان و بودن اختیار زنان بدست مردان و بیشتر بودن ارث مرد و اینکه جهاد برای مردان است نه زنان(مجاهد و قتاده).

۲-غرض اینست که مرد و زن هر دو از هم لذت می برند و از نظر تمتعات جنسی برابرند ولی برای مرد چیزی اضافه است که موجب برتری اوست و آن وجوب نفقه زن و سرپرستی آنست.

۳-مقصود مقام و منزلتی است که در نتیجهٔ بیشتر رعایت کردن حقوق زن برای مردان پدید میآید بطوری که همیشه در استیفای حقوق جانب زن را رعایت کنند و همه حقوق خود را از او استیفا ننمایند و بدینوسیله فضل و برتری نسبت بزن دارا شوند (ابن عباس).

۴-در تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم آمده است که حق مردها بر زنان بیشتر است از حقی که زنان بر مردان دارند و درجه و برتری مردان را بهمین جهت گفته است.

در کتاب«من لا یحضره الفقیه»از امام محمد باقر(ع)نقل شده که فرمود زنی نزد رسول اکرم(ص)آمده عرض کرد حق شوهر بر زن چیست؟

ص :۸

حضـرت فرمود اینست که بایـد از شوهر اطاعت کند نافرمانی او نکند بدون اجازه شوهر از خانه چیزی صدقه ندهد حتی بدون اذن روزه مسـتحبی نگیرد،اگر میل آمیزشـی باو پیـدا کرده مانع او نشود،بـدون اجازه شوهر از خانه خارج نشود زیرا اگر بـدون اذن او بیرون رود تـا هنگـامی که بـازگردد ملائکه آسـمان و فرشـتگان زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب او را لعنت می کنند.

پس آن زن عرض کرد یا رسول اللّه چه کسی به زن بیش از هر کس حق دارد فرمود شوهر او.

عرض کرد آیا من هماننـد آن حقوقی که شوهر بر من دارد بر او حق ندارم؟ حضـرت فرمود نه و باندازه یک صدم حقوقی که شوهر بر تو دارد تو بر او حق نداری.

آن زن گفت بحق آن خدایی که تو را بحق فرستاده است من هرگز خود را در اختیار کسی قرار نداده و شوهر نخواهم نمود.

پیغمبر اکرم فرمود اگر بنـا بود کسـی را دسـتور دهم که بفرد دیگری سـجده کنـد حتماً امر میکردم که زن بشوهر خود سـجده کند.

«وَ اللّٰهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»

(خـدا عزیز و حکیم است)یعنی قـدرت دارد که هر چه را خواست منع کند و کسـی نمیتواند او را از کارش منع نماید او،بر هر چیزی غالب است و چیزی نمیتواند بر او غالب گردد آنچه حکمت و مصلحت اقتضا کند آن را انجام میدهد.

بعضـی گفته انـد زنی که پیش از عمل جنسـی طلاق داده شـده باشـد و زن بارداری که طلاق داده شـده از این آیه نسـخ شده است بآیه: «فَمٰا لَکُمْ عَلَیْهِنَّ (۱)مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهٰا» (زنانی که قبل از عمل جنسی طلاق می دهید عده ای بر آنها نیست)و بآیه: «وَ أُولاٰتُ الْأَحْمٰالِ (۲)أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ» (زنانی که باردارند عده آنها اینست که بارشان را بگذارند).

بعضی گفته اند که این دو صورت از آیه بالا تخصیص خورده اند همانطور که در آغاز تفسیر آیه بیان کردیم.

۱- ۱) -احزاب آیه ۴۹

۲- ۲) -طلاق آیه ۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۲۹]

اشاره

اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّٰا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا فِیمَا اِفْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ فَلاٰ تَعْتَدُوهٰا وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ (۲۲۹)

(۱)

ترجمه:

طلاق(که شوهر در آن رجوع تواند کرد)دو مرتبه است(پس چون طلاق داد) یا رجوع و نگاهداری کند بخوشی و سازگاری یا رها کند به نیکی.و حلال نیست که چیزی از آنچه بایشان داده اید(مهر)بگیرید مگر آنکه بترسید که حدود خدا را بپا ندارند که در این صورت زن هر چه از مهر خود بشوهر ببخشد روا باشد این حدود و احکام خداست از آن تجاوز نکنید و کسانی که از حدود خدا تجاوز کنند اینان ستمکارانند.

ص: ۱۰

۱- ۱) -آیه ۲۲۹ سوره بقره جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۲۹

اشاره

لغت:

مره و مرتان-یک دفعه و دو دفعه.

امساک:نگاهداری کردن-خودداری کردن-خلاف«اطلاق»که رها کردن است.ممسک:بخیل.

تسریح-از سرح است بمعنای رها کردن.و بدرخت بلند که در رشد آزاد و رها است«سرحه»میگویند.

یخافا-بترسند.از خوف بمعنای ترس است و بعضی گفته اند در اینجا بمعنای «گمان»و بعضی گفته اند بمعنای«یقین و علم»میباشد.

شأن نزول:

هشام بن عروه از پدرش و او از عایشه نقل کرده است که زنی نزد او آمد و از شوهرش شکایت کرد که برای ضرر زدن باو پیوسته طلاقش میدهد و باز رجوع مینماید و این مطابق رسمی بود که در زمان جاهلیت داشتند که زنهای خود را طلاق میدادند و قبل از تمام شدن مدت و زمان عده رجوع میکردند و این طلاقها و رجوع ها حدی نداشت و ممکن بود این کار بهزار مرتبه هم برسد.

عایشه شکایت این زن را به رسول اکرم(ص)عرضه داشت در این وقت آیهٔ فوق نازل شد و طلاق در سه عدد محدود گشت که دو طلاق از جمله «اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ» استفاده میشود و طلاق سوم از این جمله که میفرماید: «فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ» (اگر برای بار سوم طلاق داد دیگر برای او حلال نیست تا وقتی که شوهر دیگر با او ازدواج کند.) در این صورت اگر شوهر دوم باز او را طلاق داد و عدهٔ او سپری شد شوهر اول

ص :۱۱

میتواند مجدداً او را عقد نماید.

نقل شـده که از پیامبر اکرم سؤال کردنـد که دو طلاق از «اَلطَّلاٰقُ مَرَّتٰانِ» اسـتفاده میشود اما سوم طلاق از کجا بـدست میآیـد؟ حضـرت فرمود از جمله «فَإِمْسٰاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسٰانٍ.» إِلاّٰ أَنْ يَخٰافٰا ...-این قسـمت درباره ثابت قیس بن شـماس و همسـرش جمیله نازل گشت که ثابت او را دوست میداشت ولی جمیله ثابت را نمی خواست و با او دشمنی میکرد رسول اکرم به آن زن فرمود:آیا باغسـتان ثابت را(که مهریه جمیله بود) باو رد میکنی جمیله گفت بلی زیادتر هم باو میدهم فرمود نه،همان باغسـتان او را بوی رد کن سـپس فرمود ای ثابت آنچه باو داده ای بگیر و طلاقش بده ثابت هم باغ را گرفته و جمیله را بطلاق خلع طلاق داد و این اولین طلاق خلع بود که در اسلام واقع شد.

(طلاق خلع همین است که مرد زن را بخواهد ولی زن شوهر را نخواهد و مالی باو ببخشد که او را طلاق دهد و این نوع طلاق را«خلع»گویند).

تفسیر:

در اینجا خداوند عدد طلاق را بیان میکند که طلاقی که در آن رجوع امکان دارد دو طلاق است.

در معنای این آیه دو قول گفته شده است:

۱-این بیان طلاق«سـنت»است و طلاق سـنت عبارتست از اینکه اگر مرد بخواهد همسر خویش را طلاق دهد در وقت پاکی که با او عمل جنسـی انجام نـداده است او را یک مرتبه طلاق دهـد و صبر کنـد تا از عده خارج شده یا پس از عادت دوباره پاک گردد و پس از رجـوع برای بـار دوم او را طلاـق دهـد(ابن عبـاس-مجاهـد) ۲-در اینجـا عـدد طلاقهایی که موجب جـدایی و آنهایی که سـبب جـدایی نمیگردد بیان میشود و آیه شـریفه میرسانـد که پس از دو طلاق که طلاق سوم باشـد جدایی حاصـل میگردد و اگر چه آیه بصورت خبر است ولی معنای آن امر است یعنی باید دو مرتبه طلاق دهید.

ص :۱۲

«فَإِمْسٰاکٌ بِمَعْرُوفٍ»

یعنی بعد از دو طلاق اگر باز هم رجوع کرد او را به نیکی نگاهدارد و بطور صحیح و پسندیده با او رفتار نماید نه اینکه منظورش از رجوع ضرر زدن به او باشد.

«أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ»

یا او را به نیکی رها کردن.در معنای این جمله دو وجه گفته شده است:

۱-مراد طلاق سوم است.

۲-مقصود اینست که زنی را که طلاق داده شده و در عده است بحال خود واگذارند تا در اثر پایان یافتن عده جدایی حاصل شود(سدی-ضحاک)و این معنا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل شده است.

«وَ لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ...»

خطاب به شوهران است که برای شما حلال و مشروع نیست که در موقع طلاق بزور از آنچه بزنان داده اید بازگیرید و خداوند این حکم را درباره طلاق خلع استثناء زده میفرماید:
إِلاّٰ أَنْ یَخٰافٰا أَلاّٰ یُقِیمٰا حُدُودَ اللّٰهِ

،مگر اینکه در اثر عداوت و بغض به یکدیگر گمان قوی داشته باشند که بحدود و احکام خدا عمل نمیکنند.

ابن عباس میگوید مراد اینست که اگر از زن روی بی علاقگی به شوهر نشوز و نافرمانی ظاهر شود و ابو عبیده میگوید اگر زن بشوهر خود بگوید من از جنابت تو غسل نمی کنم(کنایه از اینکه با تو حاضر بآمیزش نمیشوم)و اطاعت تو را نمینمایم و کسی را بخوابگاه تو راه داده و بدون اجازه تو دیگری را بخود راه خواهم داد با چنین وضعی بر مرد حلال است که زن را طلاق خلع داده و آنچه را از او بگیرد جایز می باشد.

خلاصه اگر شوهر بترسد که زن با ادامه همسری مرتکب گناه شود یا واجبی را ترک کند و در مواردی که باید زن شوهر را اطاعت کند اطاعت ننماید در این صورت بر شوهر حلال است که زن را طلاق«خلع»دهد.از حسن نیز همین معنی نقل شده است.

شعبی میگوید:مراد نشوز و سرپیچی زن و مرد هر دو نسبت بحقوق یکدیگر است.

ص: ۱۳

«فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ يُقِيمٰا حُدُودَ اللّهِ...»

اگر گمان دارید که اصلاحی میان آنها پدید نمی آید باك و گناهی بر آنها نیست و این آیه فقط جواز گرفتن مال را میرساند و در اینکه چرا ضمیر«علیهما»(بر آن دو)آمده با اینکه این حکم درباره شوهر است دو احتمال داده شده است:

۱-اگر ضمیر،فقط بمرد برگردد ممکن است گمان و توهم شود که زن اگر چه حق و اجازه پرداخت مال و طلاق گرفتن را دارد ولی گناهکار است برای جلوگیری از این توهم ضمیر را بهر دو برگردانیده است.این گفتهٔ«علی بن عیسی»است.

۲-مقصود از ضمیر فقط مرد است و زن را نیز برای مقارنت با مرد ذکر کرده است مانند آیه «نَسِيٰا حُوتَهُمٰا» (ماهی خود را فراموش کردند)(که فراموشی ماهی برای موسی نبوده ولی از نظر مقارنت با رفیقش بهر دو نسبت داده شده است)و مثلا آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجٰانُ» (از میان آن دو لؤلؤ و مرجان بیرون میآید)با اینکه آنها از میان نمک تنها بیرون میآید ولی برای مقارنت بهر دو نسبت داده شده است.

شیخ طوسی میفرماید:معنای دوم بمذهب ما(شیعه)مناسب تر است زیرا چیزی که سبب جواز طلاق خلع است اینست که گمان شود زن بگناه میافتد. مؤلف میگوید:بعقیدهٔ من امکان وقوع گناه از زن سبب برای اباحه طلاق خلع میباشد و این آیه(لا جناح)مربوط به خود طلاق خلع است نه سبب آن بنا بر این،وجه دوم از نظر من صحیح نیست زیرا اینکه دو نفر بجای یک نفر ذکر شود از روش صحیح بدور است و همان احتمال اول صحیح می باشد.

فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ

(باکی نیست در مالی که زن میدهد).

در اینکه مقدار این مال چه اندازه باشد اقوالی گفته شده است:

۱-نزد ما(شیعه)اگر ناراحتی و بغضی از ناحیهٔ زن باشد بر شوهر جایز است که مهریه ای که داده و زیادتر از آن را از زن بگیرد ولی اگر ناراحتی از طرف هر دو باشد آنچه مرد می گیرد باید از مقدار مهری که داده است کمتر باشد.

۲-جایز است در هر دو صورت مهریه و زیادتر از آن را بگیرد.این وجه از ابن عباس،عبد اللّه عمر،رجاء بن حیات،ابراهیم و مجاهد است.

۳-مرد فقط می تواند مهر را بگیرد.(در هر دو صورت از ربیع-عطا-زهری، شعبی و این معنا را از علی(علیه السلام)نیز نقل کرده اند.

و طلاق خلعی که مال از طرف زن داده می شود بر سه قسم است:

۱-چون زن پیر یا زشت است از این رو شوهر او را اذیت می کند تا مالی به شوهر داده طلاق بگیرد.در این صورت بر مرد جایز نیست که چیزی از زن بگیرد چنان که خداوند می فرماید: «وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً» :اگر قصد دارید زنی بجای زنتان اختیار کنید و قنطاری هم باو داده اید نباید چیزی از آن را بگیرید.(قنطار بمعنای مال است و نیز واحد وزن می باشد).

۲-مرد زن خود را گناهکار و زشتکار می بیند لذا او را اذیت می کند تا زن طلاق گیرد و مالی بدهد در این صورت مال گرفتن از زن جایز است چنان که میفرماید:

«وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ إِلّا أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ :

(بر شما حلال نیست که بزنان سخت گیرید که قسمتی از مهری که به آنها داده اید بازگیرید مگر این که عمل زشتی از آنها آشکار شود.) ۳-هر دو بترسند که در اثر بد اخلاقی یا عدم قدرت مالی شوهر برای نفقه و مانند آن که باحکام و دستورهای خداوند عمل نکنند در این صورت برای هر کدام جایز است که چیزی بدهند و طلاق واقع شود.

«تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ»

اینها اوامر و نواهی و براهینی که(بیان شد)درباره خلع، طلاق،رجوع،عده،احکام خداست. «فَلا تَعْتَدُوها» نباید با مخالفت از آنها تجاوز کنید «وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ» کسانی که با مخالفت از آنچه بیان شده تجاوز نمودند «فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» (آنان ستمکارند).از آنجا که در آیهٔ فوق فرمود:«طلاق دو مرتبه است و مرتبه سوم را هم با جمله «تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ» یا «فَإِنْ طَلَّقَها» بیان کرده دانشمندان

ما(شیعه)به این آیه استدلال کرده می گویند سه طلاق به یک لفظ واقع نمی شود و اگر چنین کند و با یک لفظ سه طلاق دهد هیچ طلاقی واقع نمی شود(نه اول و نه دوم و نه سوم).

چنان که در(لعان)چهار مرتبه شهادت واجب است و اگر کسی هر چهار را بیک لفظ بگوید لعان شرعی واقع نشده و حکم آن بار نمی گردد و مثل رمی جمره که باید هفت سنگ را در هفت بار بزند که اگر همه را یک جا بزند کافی نیست و این مطلب اتفاقی است و همچنین در طلاق هم اگر سه طلاق را بیک لفظ بدهد بی فایده است.

ص :۱۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۰]

اشاره

فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهٰا فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِمٰا أَنْ یَتَرٰاجَعٰا إِنْ ظَنّٰا أَنْ یُقِیمٰا حُدُودَ اَللّٰهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اَللّٰهِ یُبَیِّنُهٰا لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۲۳۰)

(۱)

ترجمه:

و اگر برای بار سوم همسرش را طلاق داد دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهر دیگر ازدواج کند و اگر شوهر دوم او را طلاق داد باکی نیست که بهم باز گردند در صورتی که بدانند که حدود الهی را عمل خواهند کرد.اینها حدود الهی است که برای دانایان بیان می کند.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۳۰ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیهٔ ۲۳۰

اشاره

شأن نزول:

زهری از عروه و او از عایشه نقل میکند که گفت زن«رفاعه بن وهب قرظی»نزد رسول اکرم ص آمده عرض کرد من همسر رفاعه بودم مرا طلاق داد و عده طلاق من گذشت پس از آن با عبد الرحمن بن زبیر ازدواج کردم و او پیش از آنکه با من آمیزش کند مرا طلاق داد آیا میشود که به پسر عم خود برگردم؟پیغمبر اکرم ت بسم نموده فرمود در نظر داری که برفاعه بازگردی،نه،جائز نیست مگر اینکه ازدواج با شوهر دیگری کنی که با او آمیزش نمایی و در این صورت اگر او طلاق داد میتوانی برفاعه برگردی.

تفسیر:

در اینجا خداوند حکم طلاق سوم را بیان کرده میفرماید «فَإِنْ طَلَّقَهٰا» یعنی اگر او را بطلاق سوم طلاق داد چنانچه از امام محمد باقر(ع)این معنی نقل شده و سدی و ضحاک نیز همین مطلب را گفته اند.

مجاهد میگوید:این آیه تفسیر جمله «أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسٰانٍ» و این بیان بنا بر این عقیده است که لفظ«تسریح»به طلاق معنا شود.

«فَلاٰ تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتّٰی تَنْکِحَ زَوْجاً غَیْرَهُ»

یعنی زنی که باین ترتیب سه طلاق داده شده بر شوهر او حلال نیست که او را بعقد خود درآورد مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و عمل آمیزشی انجام دهد.

در اینکه لازم بودن عقد و آمیزش از قرآن و یا احادیث استفاده شده دو قول است:

۱-لزوم اصل عقد مرد دیگر از قرآن(آیه مورد بحث)ثابت میشود ولی لزوم آمیزش از سنت و روایات(جبائی).

۲-هر دو مطلب از قرآن استفاده میشود زیرا لفظ«نکاح»بر هر دو معنا اطلاق

میشود و این جمله مثل اینست که گفته باشد حلال نیست تا مرد دیگری با او ازدواج کند و عمل جنسی انجام دهد.

از آن گذشته عقد ازدواج از کلمه(زوجاً غیره)و عمل آمیزشی از جمله(حتی تنکح)استفاده میشود.

و حکمت اینکه خداوند چنین مطلبی را برای جواز ازدواج مجدد با شوهر اول واجب کرده اینست که از ازدیاد طلاق و بازیچه شدن آن جلوگیری شود چون میداند که بر مرد،مشکل است که زنش با مرد دیگری هم بستر شود.

ابو مسلم میگوید:این جمله از آیه،از کنایات فصیح و شگفت انگیز قرآن است یعنی اگر شوهر دوم طلاقش داد «فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا أَنْ يَتَرٰاجَعٰا» باکی نیست که بهم بازگردند در اینجا جواز رجوع با جمله(لا جناح)بیان شده است.

عقد جدیدی میان زن و شوهر نخستین واقع شده و بحالت اولیه خویش برگردند (البته پس از تمام شدن عده شوهر دوم).

«إِنْ ظَنّٰا»

-اگر امید دارند.بعضی گفته اند اگر یقین دارند.برخی گفته اند اگر باور دارند «أَنْ يُقِيمٰا حُدُودَ اللّٰهِ» که در اثر معاشرت،باحکام خدا عمل کرده و میان آنها اصلاح خواهد شد و کلمهٔ «تِلْكَ» اشاره به احکامی است که در ازدواج و طلاق و رجوع بیان کرده است، «حُدُودَ اللّٰهِ» اینها اوامر و نواهی خداست، «يُبَيِّنُهٰا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» -که برای مردم دانا بیان میکند.

علت اینکه دانایان را نام برده،اینست که تنها علما و دانایان هستند که احکام خدا را فهمیده و بدان عمل میکنند و در حقیقت دیگران مورد توجه نیستند.

و ممکن است جهتش احترام و توجهی باشد بدانشمندان مثل اینکه جبرئیل و میکائیل را از میان فرشتگان برگزید و نام میبرد.

از این آیه استفاده میشود که اگر شوهر،زن خود را تا سه مرتبه طلاق داد با شرائطی بشوهر اول حلال میشود از اینقرار:

۱-مرد دیگری با او ازدواج کند.

۲-شوهر با وی بصورت معمولی نزدیک گردد.

۳-با عقد صحیح و دائمی با او ازدواج کرده باشد.

۴-شوهر دوم بالغ باشد.

۵-پس از طلاق شوهر دوم و تمام شدن عده باشد.

و در کیفیت محلل(بشوهر دوم اصطلاحاً«محلل»میگویند)نیز سه قول است:

۱-اگر منظور از ازدواج بشوهر دوم تنها حلال شدن ازدواج بشوهر اول باشد این عقد باطل است و ازدواج با شوهر اول هم چنان به حرمت خود باقی است.این عقیده از مالک،اوزاعی،ثوری و ابن یوسف است.

دلیل این دسته،روایت:«لعن المحلل و المحلل له»یعنی خدا محلل و آنکه برای او حلال میشود لعنت کند.

۲-اگر در عقد شرط نکند حلیت برای شوهر اول را عقد صحیح است ولی اگر شرط کند شافعی میگوید چون شرط،فاسد است عقد هم فاسد میشود ولی ابو حنیفه معتقد است که شرط،فاسد است ولی عقد صحیح می باشد و مذهب اهل عراق نیز همین است.

محمد معتقد است در این فرض عقد نکاح صحیح است ولی بشوهر اول حلال نمیگردد.ضمناً اینکه میفرماید «فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ» دلیل است که این ازدواج دوم بدون اجازه ولی هم جائز است زیرا نسبت ازدواج بخود زن داده شده است نه بولی.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۱]

اشاره

وَ إِذا طَلَّقْتُمُ اَلنِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لاٰ تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا آيٰاتِ اَللّٰهِ هُزُواً وَ اُذْكُرُوا نِعْمَتَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مٰا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ اَلْكِتٰابِ وَ اَلْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

(۱)

ترجمه:

و چون زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند بشایستگی نگاهشان دارید یا بشایستگی رها کنید و برای ضرر زدن نگاهشان مدارید که ستم کنید که هر که چنین کند بخود ستم کرده است.آیات خدا را بمسخره نگیرید و بیاد آورید نعمت خدا را بر خود با این کتاب و حکمت که بر شما نازل کرده و بوسیله آن پندتان میدهد.از خدا بترسید و بدانید که خدا بهمه چیز دانا است.

ص: ۲۱

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۲۳۱ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۱

اشاره

شرح لغات:

اجل-پایان مدت و آخر کار.

معروف-نیکی و حق که عقل و شرع مردم را بدان دعوت میکنند در مقابل «منکر».

تفسیر:

در این قسمت احکام بعد از طلاق بیان شده است که وقتی زنان را طلاق دادید (این خطاب بشوهران است)و رسیدند بمدتشان و رسیدن و بلوغ در اینجا بمعنای نزدیک شدن است یعنی وقتی نزدیک پایان عده شد.

«فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»

یا زنان طلاق داده شده را نگاه دارید(یعنی رجوع کنید)البته بآن صورت که خداوند قرار داده است از دادن نفقه و خوش اخلاقی و مانند آن.

«أَوْ سَرِّحُوهُنَّ»

یا آنها را رها و ترک کنید تا عده آنها کاملا پایان یابد و در آن وقت خود اختیاردار خویش خواهند بود.

«وَ لاٰ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرٰاراً»

آنها را بخاطر ضرر زدن نگاه مدارید که عده آنها را طولانی کنید و یا سختگیری در دادن نفقه نمائید.

«لِتَعْتَدُوا»

تا بآنان ستم و ظلم کنید «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» که هر کس چنین کند بخود ظلم کرده و خود را در معرض عذاب الهی قرار داده است.

«وَ لاٰ تَتَّخِذُوا آيٰاتِ اللّٰهِ هُزُواً»

یعنی اوامر و نواهی و احکام الهی را سبک و بی ارج مدارید «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ» و بیاد آورید نعمت خدا را بر خودتان در آنچه بر شما از همسران و اموال حلال کرده است و در آنچه از حلال و حرام برای شما بیان نموده است.

«وَ مٰا أَنْزَلَ عَلَيْكَمْ مِنَ الْكِتٰابِ»

یعنی علومی را که کتاب بر آنها دلالت دارد و احکام و قوانینی را که بیان نموده است.

«يَعِظُكُمْ بِهِ»

شما را پند میدهد تا پند گرفته و با عمل کردن به اوامر و ترک محرمات الهی پاداش ببرید.

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ»

و از معصیت خدا که سبب کیفر میگردد بپرهیزید و بعضی گفته اند یعنی بپرهیزید از عذاب خدا به اینکه پرهیز کنید از نافرمانی خدا.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

و بدانید که خداوند بهر چیز از اعمال شما و غیر آنها دانا است.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۲]

اشاره

وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ إِذٰا تَرٰاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ ذٰلِكُمْ أَزْكىٰ لَكُمْ وَ أَطْهَرُ وَ اَللّٰهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

(۱)

ترجمه:

وقتی زنان را طلاق دادید و بمدت خویش رسیدند نباید که آنها را از شوهر کردن منع کنید اگر بشایستگی بهمدیگر رضایت داده اند.هر که از شما بخدا و روز دیگر ایمان دارد از این،پند می گیرد.این برای شما خوب تر است و پاکیزه تر،خدا میداند و شما نمی دانید.

ص: ۲۴

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۳۲ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۲

اشاره

شرح لغات:

فلا تعضلوا-مانع نشوید یا حبس نکنید.از«عضل»بمعنای حبس و گفته اند بمعنای منع و بعضی گفته اند که از تنگی و شدت گرفته شده است.و بهمین مناسبت به کار مشکل و پیچیده«معضل و معضله»میگویند.

شأن نزول:

این آیه درباره معقل بن یسار نازل شد که خواهرش«جملاء»را مانع میشد از اینکه به شوهر اولش«عاصم بن عدی»برگردد زیرا عاصم او را طلاق داده و عده اش پایان یافته بود ولی میخواست مجدداً او را بعقد خویش درآورد ولی معقل مانع میشد از این جهت آیهٔ کریمه در رد معقل نازل شد.این عقیده از حسن-قتاده و جمعی است.

بعضی گفته اند که جابر بن عبد اللّه انصاری دختر عموی خودش را منع میکرد که با کسی ازدواج نماید لذا آیهٔ فوق درباره او نازل شد.

ولی این دو نقل بنا بر مذهب ما(شیعه)درست نیست زیرا بعقیده ما برای برادر و پسر عمو ولایتی نیست تا اینکه منع آنها اثری داشته باشد.

بهتر اینست که گفته شود آیه درباره مردانی است که زنان خود را طلاق داده اند که ظاهر آیه هم همین است و معنایش اینست هنگامی که نزدیک است عده زنان پایان یابد بآنها رجوع نکنید تا مانع ازدواج آنها شوید و از این راه بآنها آزار رسانید زیرا آزار و اذیت روا و جائز نیست و ممکن است کلمه«عضل»را بمعنای حائل شدن گرفته و گفته شود که بین زنان و ازدواج حائل و مانع نشوید و آنها را به جبر و زور از ازدواج جلوگیری ننمائید بنا بر این،منظور اجازه ندادن نیست که فقط درباره ولی باشد.

تفسیر:

«وَ إِذٰا طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»

وقتی زنان را طلاق دادید و عدهٔ آنها سرآمد «فَلاٰ تَعْضُلُوهُنَّ» (آنها را منع نکنید).در معنای این جمله اقوالی گفته شده است از این قرار:

۱-از روی ستم آنان را از ازدواج جلوگیری ننمائید.

۲-مراد رها نمودن و آزاد گذاردن آنها است(یعنی آنها را آزاد بگذارید.) ۳-خطاب به اولیاء زنان است که از ازدواج آنها جلوگیری نکنند.

۴-خطاب به شوهرانی است که زنان خود را طلاق داده اند ولی برای این که آنها شوهر نکنند طلاقشان را اظهار نمی کنند و خلاصه نه مانند شوهران با آنها رفتار میکنند و نه مانند زنان طلاق داده شده آنها را رها می نمایند و یا این که منظورشان از این کار آن است که عده بر زنان طول بکشد.

«أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوٰاجَهُنَّ»

یعنی با کسانی که می خواهند شوهرشان باشند ازدواج نمایند.بعضی گفته اند مراد ازدواج با کسانی است که در پیش شوهرانشان بوده اند.

«إِذٰا تَرٰاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ»

(اگر به شایستگی بهمدیگر رضایت داده اند)و چیزهایی که معمولا زشت و از نظر اخلاق و عقل،نقص و ناپسند است در میان آنها نباشد.

سدی میگوید:یعنی در صورتی که زن و شوهر با ازدواج صحیح با هم رضایت پیدا کنند.و عده ای نیز گفته اند:یعنی وقتی که آنها را«مهریه»کم باشد یا زیاد با هم توافق و رضایت حاصل نمایند «ذٰلِكَ» این اوامر و نواهی که گفته شد.

«يُوعَظُ بِهِ مَنْ كٰانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

(کسانی که ایمان به روز دیگر دارند پند می گیرند.) جهت این که مؤمنان را ذکر کرده این است که آنان هستند که از این احکام، بهره می برند و برای آن است که افراد کافر وقتی پند می گیرند که خدا را قبول کرده

و اعتراف به او نموده باشند.

«ذٰلِكُمْ أَزْكىٰ لَكُمْ»

یعنی آنچه ذکر شد برای این که شما را پاکیزه کند بهتر و برتر و با بابرکت تر و سزاوارتر می باشد «وَ أَطْهَرُ» و برای پاکی دلهای شما از قصد سوء مؤثرتر است.در صورت ممانعت از ازدواج ممکن است در اثر علاقه ای که زن به آن مرد دارد،رفته رفته آنها را به انجام محرمات و کارهای زشت وادار نماید.و بعضی گفته اند یعنی برای پاکی شما از گناه بهتر است «وَ اللّٰهُ يَعْلَمُ» و خدا میداند مصالح شما را «وَ أَنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ» ولی شما نمیدانید(مگر این که خداوند شما را آگاه نماید.) و کسی نمی تواند به این آیه استدلال کند بر این که ازدواج بدون اجازه«ولی» جایز و صحیح نیست زیرا ما بیان کردیم که منظور از عضل،منع نمودن است و وقتی گفتیم که این آیه خطاب به شوهران است دیگر جایی برای چنین استدلالی باقی نخواهد ماند و این معنا(از سائر معانی)بهتر است.در آیات پیش سخن دربارۀ مردهایی بود که زنانشان را طلاق میدهند و از«ولی»صحبتی در کار نبود(که این آیه نیز مربوط بحکم او باشد).

ص: ۲۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۳]

اشاره

وَ اَلْوٰالِدٰاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كٰامِلَيْنِ لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ يُتِمَّ اَلرَّضٰاعَةَ وَ عَلَى اَلْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لاٰ تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّٰ وُسْعَهٰا لاٰ تُضَارَّ وٰالِدَةٌ بِوَلَدِهٰا وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى اَلْوٰارِثِ مِثْلُ ذٰلِكَ فَإِنْ أَرٰادٰا فِصٰالاً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْهُمٰا وَ تَشٰاوُرٍ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاٰدَكُمْ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِذٰا سَلَّمْتُمْ مٰا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

(۱)

ترجمه:

مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند برای کسی که بخواهد شیر دادن را کامل نماید و بعهدهٔ صاحب فرزند است که خوراک و لباس مادر را بحد متعارف بدهد هیچکس را تکلیف جز به اندازهٔ توانایی اش نکنند نباید مادر در نگاهداری فرزند زیان بیند و نه صاحب فرزند بسبب فرزندش.و بر وارث است نیز مثل این(اگر پدر نبود وارث باید در نگهداری او قیام کند)و هر گاه زن و شوهر برضایت و مشورت هم شیر گرفتن فرزند را بخواهند گناهی بر آنها نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید اگر مزدی را که در نظر می گیرید بشایستگی بدهید گناهی بر شما نیست از خدا بترسید و بدانید که خدا از کردار شما آگاه است.

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۳ جزء ۲ سورهٔ ۲

بیان آیه ۲۳۳

اشاره

شرح لغات:

یرضعن:شیر میدهند:از مصدر(رضع)بمعنی مکیدن پستان برای نوشیدن شیر یا هنگام نوشیدن شیر.

ارضعت المرأه:یعنی زن شیر داد.و مرضعه:یعنی زن شیر دهنده(دایه).

مرضع:صاحب شیر.

حولین:دو سال،مفردش:حول.

حول:در اصل بمعنی انقلاب و دگرگون شدن است(حال الشیء عما کان علیه) یعنی شیء از حالت سابق خود دگرگون شد.

استحاله در کلام نیز از همین معنی است:چون از درستی دگرگون می شود.

گویند حول مأخوذ از انتقال است(یعنی جابجا شدن)از تحول عن المکان یعنی از این مکان بجای دیگر منتقل شد.

کسوت:پوشش،مصدر بمعنی پوشیدن لباس و نیز بمعنای خود لباس هم آمده.

لا تکلف:تکلیف نمیشود.تکلیف الزام و وارد کردن به کاری سخت و مشکل است و اصل تکلیف از کلف بمعنی(ظاهر شدن اثر می باشد)و بنا بر این تکلیف را از این رو تکلیف می گویند که انسان را ملزم می کند بچیزی و کاری که اثر آن در وی ظاهر می شود.

تکلف:تحمل است.

وسع:طاقت و توانایی مأخوذ است از وسعت راه که امکان رسیدن بهدف در آن هست چنان که اگر راه تنگ باشد امکان پیمودن و رسیدن بهدف نیست.

فصال:باز گرفتن از شیر.از اینرو به بازگرفتن از شیر فصال گویند که کودک را از پستان مادر جدا می کنند و بغذای دیگر معتاد می سازند.

ص :۲۹

فصیله یک مرد:فرزندان پدر اوست به اینجهت که از یک اصل و ریشه(یعنی پدرش)جدا شده اند.

فصل:افتراق و جدایی تشاور:مشورت کردن مأخوذ از شور.

مشوره:گرفتن و بیرون آوردن رأی مستشار.

اشاره:با انگشت نشان دادن.

مشیره:انگشت سبابه را گویند چون معمولا با آن نشان می دهند.

شاره:هیئت و لباس نیکو(زیرا بواسطهٔ حسن و زیبایی مورد اشارهٔ مردم است)

تفسیر:

پس از آن که خداوند حکم طلاق را بیان کرد بدنبال آن احکام کودکان را در حال شیرخوارگی و تربیت آنها و آنچه در مورد پوشش و نفقه آنان واجب است شرح می دهد «وَ الْوٰالِدٰاتُ» مادران «یُرْضِعْنَ أَوْلاٰدَهُنَّ» (فرزندان خود را شیر می دهند)اگر چه این آیه بصورت جمله خبریه گفته شد ولی منظور از آن امر می باشد یعنی باید فرزندان خود را شیر بدهند مثل این که در جای دیگر می فرماید: «یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ» (۱)(زنان طلاق داده شده انتظار می کشند یعنی باید انتظار بکشند).

و این اندازه از تصرف در کلام جایز است و اشکال آن نیز رفع می گردد.چه اگر جملهٔ خبریه بمعنای خودش باشد امکان دروغ میرود چه ممکن است دوران شیر دادن زیادتر یا کمتر از دو سال گردد(ولی اگر بمعنای امر باشد بی اشکال خواهد بود).

و مثال دیگر این که«دو درهم تو را کافی است»(یعنی بدو درهم قناعت کن)و بعضی گفته اند خبر بمعنای امر است و تقدیر آن چنین است«مادران فرزندان خود را به استناد حکمی که خدا بر بندگان خود واجب کرده است دو سال شیر میدهند»و این جمله حذف شده و عبارت بر آن دلالت می کند.

و این امر وجوبی نیست بلکه استحبابی است یعنی مادران به شیر دادن فرزند

۱- ۱) -آیه ۲۲۸ از سورهٔ بقره

خود از دیگران سزاوارترند دلیل آن اینست که جای دیگر میفرماید «وَ إِنْ تَعٰاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْریٰ» (۱)(اگر از شیر دادن در سختی قرار گرفتید پس از دیگری بخواهید او را شیر دهد)سپس مدت شیر دادن را بیان می نماید: (حَوْلَیْنِ کٰامِلَیْنِ) دو سال تمام که ۲۴ ماه است و جهت این که(کاملین)«تمام»را آورده با این که دو سال این معنا را میرساند اینست که گاهی به کمتر از دو سال هم دو سال گفته می شود مثل این که گفته می شود من یک ماه راه رفتم یا این که نزد فلان شخص یک سال ماندم و منظورش تقریباً یک ماه یا تقریباً یک سال است از این رو(کاملین)را آورده که معلوم شود منظورش دو سال تمام و واقعی است.

و این جمله در مقام بیان دو جهت است یکی مستحبّ و دیگری واجب.اما مستحبّ اینست که دو سال تمام شیر داده شود و واجب آن اینست که شیر دهنده فقط مزد دو سال شیر دادن را طلب دارد و اگر زیادتر شیر داد اجرتی طلب کار نیست.و اختلاف شده که آیا همهٔ کودکان دو سال شیر طلب دارند یا بعضی از آنها.ابن عباس می گوید:دو سال برای فرزندانی است که شش ماهه متولد شده اند و اگر هفت ماهه متولد شدند ۲۳ ماه شیر طلب دارند و اگر نه ماهه بدنیا آمدند ۲۱ ماه شیر می خواهند منظور اینست که مجموع دوران بارداری و شیر دادن ۳۰ ماه گردد.و دانشمندان ما(شیعه)نیز همین نحو می گویند چه فرموده اند اگر از ۲۱ ماه کمتر بکودک شیر داده شود به او ستم شده است.

و ثوری و جمعی دیگر می گویند اگر میان پدر و مادر اختلافی واقع شد باید شیر کودک دو سال باشد و کم و زیاد نگردد.

و نزد ما(شیعه)شیر دادن زیادتر از دو سال از نظر احکام رضاع و آوردن حرمت، حکمی و اثری ندارد.

ابن عباس و ابن مسعود نیز همین را گفته اند و بیشتر از دانشمندان می گویند:

منظور از آیه در دو سال شیر دادن اینست حرمتهایی که از نظر شیر دادن پدید می آید

۱- ۱) -آیه ۶ از سوره طلاق

در صورتی است که شیر خوردن کودک در دو سالگی او باشد و اگر بعد از آن باشد حرمتی نمی آید.

«لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضٰاعَةَ»

(آنچه بیان شد مدت شیر دادن است برای کسی که قصد دارد مدت شیر دادن واجب را تمام نماید)و از آنجا که شیر دادن را مشروط بخواست و اراده مادر و پدر کرده است معلوم می شود بر مادر واجب نیست که کودک خود را شیر بدهد چنان که در جای دیگر می فرماید«اگر در سختی قرار گرفتید از دیگری بخواهید که او را شیر دهد».قتاده و ربیع می گویند:خداوند نخست بر مادران شیر دادن در دو سال را واجب نمود سپس با جملهٔ «لِمَنْ أَرٰادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضٰاعَةَ» اجازهٔ کمتر را داده است یعنی حد اکثر شیر دادن دو سال است و کمترش دیگر حدی ندارد بلکه بسته بوضع و مصلحت کودک است که چه اندازه لازم داشته باشد.

«وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ»

و بر پدر کودک لازم است که در ایام شیر دادن طفل خوراک و لباس مادر او را بدهد و این حکم مربوط به زنانی است که طلاق داده شده اند و آنان کودک شوهران خود را شیر میدهند(ثوری-ضحاک-و بیشتر مفسرین.) «بِالْمَعْرُوفِ» :یعنی بمقدار توانایی خود باید آنچه را گفته شد بدهد زیرا خداوند در حال فقر و یا ثروت بحال بندگان دانا است و خداوند حق تربیت را برای مادر و مخارج زن را حتی المقدور بعهدهٔ پدر قرار داده است.

و منظور از نفقه در اینجا نفقه زنان نیست چه این نفقه را در برابر شیر دادن واجب کرده است ولی نفقه زنان بسبب ازدواج لازم می گردد.اگر چه بعضی از مفسرین هم گفته اند:مقصود از نفقه در اینجا همان نفقه زنان است.

«لاٰ تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّٰ وُسْعَهٰا»

:هیچکس جز بمقدار توانایی اش تکلیف نمی شود.

«لاٰ تُضَارَّ وٰالِدَةٌ بِوَلَدِهٰا»

:نباید مادر بخاطر غضب به پدر کودک فرزندش را شیر ندهد چه ضرر آن بکودک می خورد و مادر از زن دیگر بفرزند خود مهربانتر است.

«وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ»

:و پدر نیز بخاطر ضرر زدن بمادر کودک نباید او را از مادرش بگیرد چه ضرر این کار بکودک خواهد خورد.

بنا بر این«مضاره»در اینجا بمعنای همان ضرر زدن است یعنی نباید پدر و مادر بکودک ضرر بزنند و با این که ضرر از یک طرف است ولی استعمال لفظ مضاره بجای اضرار (که برای ضرر طرفین است)برای مبالغه است یعنی چون زیاد،ضرر بکودک میخورد مانند این است که ضرر از دو نفر صورت گرفته است و بعضی گفته اند:ضرر به پدر(نیز) برمی گردد.و در حقیقت مثل این است که بگوید نباید پدر با ترک نفقه زن یا گرفتن کودک از او و بدیگری دادن و مادر با ترک شیر دادن بطفل ضرر بزند بنا بر این ضرر از طرفین است.

و«باء»در«بولده»زیادی است و معنای آن جمله این است که نه مادر فرزند را ضرر بزند و نه پدر و بعضی گفته اند:یعنی نباید مادر بسبب کودک بشوهرش ضرر بزند و چنانچه با کلمۀ«فی»(در)بیان شده بود،نیز از نظر معنا درست بود و از امام محمد باقر(ع)و امام جعفر صادق(ع)نقل شده که فرمودند:مراد از ضرر نزدن مادر این است که نباید بخاطر ترس از باردار شدن زن و ضرر به کودک شیرخوار مرد از آمیزش با زن خودداری کند و باو ضرر بزند.

(وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ)

یعنی نباید زن خود را برای ترس از باردار شدن از شوهر منع کند و به این سبب به شوهر ضرر بزند.

و بعضی نیز گفته اند:منظور از ضرر نزند این است که اگر زن مایل است بچه را شیر دهد و مانند دیگران اجرت بگیرد در این صورت نباید بچه را گرفته و به دیگری بدهد بنا بر این معنای«بولدها»بسبب ولدها است «وَ لاٰ مَوْلُودٌ لَهُ» یعنی در صورتی که شوهر برای شیر دادن زن مانند دیگران به او مزد میدهد نباید مادر از شیر دادن کودکش خودداری کند و اگر چنین کاری کرد پدر،زن دیگری را برای شیر دادن کودک خود اختیار می کند و مادر نباید پدر را از دیدن فرزندش جلوگیری کند چه این کار ضرر به پدر خواهد بود.

ص :۳۳

«با»(بولـده)بمعنای سـبب است یعنی بسـبب فرزنـدش و از آنجا که میان این معناها منافاتی نیست بهتر آن است که بر تمام آنها حمل شود.

«وَ عَلَى الْوٰارِثِ»

و به وارث فرزند است(از حسن-قتاده-سدی)و آن کسـی است که اگر فرزند بمیرد از او ارث می برد و«قبیصه بن ذویب»گوید منظور،وارث پـدر است ولی معنای اول بهتر و صـحیح تر است «مِثْلُ ذٰلِكَ» یعنی بر وارث نیز همان چیزهایی که بر پـدر واجب بود از دادن نفقه و شـیر لازم است(حسن-قتاده)و بعضـی گفته اند:یعنی بر وارث نیز لازم است که بفرزند ضرر نزند(ضحاك)و آنچه نزد بیشتر دانشمندان فهمیده می شود اینست که مراد هر دو معنا است و با عمومیت آیه هم بهتر سازش دارد.

و در این که آیا نفقه بر همه ورثه واجب است یا به بعضی وجوهی گفته شده است:

۱-نفقه تنهـا بر وارثـانی واجب است که صـاحب سـهم نیسـتند اما بر آنهایی که سـهم دارنـد ماننـد مادر و برادر مادری واجب نیست(عمر بن الخطاب-حسن) ۲-بر وارث کودك واجب است اعم از زنان و یا مردان بمقدار سهمی که می برند (قتاده) ۳-بر آن وارثی واجب است که خویشاونـد و محرم باشـد ماننـد فرزنـد خواهر یا برادر نه خویشاونـدی که نامحرم است ماننـد فرزند عمـو و عمه اگر چه وارث باشـد (ابو حنیفه) ۴-بر باقیمانـدگان از پدر و مادرش لازم است و این وجه در نزد ما شـیعه صـحیح است و مذهب شافعی نیز همین است.

زیرا از نظر او به نفقه شیر دادن قیام نمیکند جز پدر و مادر.

و در روایات ما آمده است که بر وارث(هر کس که باشد)نفقه و خرج طفل لازم است و با ظاهر آیه این وجه سازگارتر است و قول قتاده و احمد و اسحاق نیز همین است.

«فَإِنْ أَرٰادٰا فِصٰالاً»

:اگر پـدر و مادر تصـمیم بگیرند که طفل را از شـیر بازدارند قبل از دو سال بعقیده مجاهد و قتاده و همین وجه از حضـرت ابی عبد اللّه(ع) نقل شده است

ص :۳۴

و گفته شده است چه قبل از دو سال و چه پس از آن(از ابن عباس).

«عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا»

با رضایت پـدر و مادر «وَ تَشَاوُرٍ» و اتفاق و مشورت آن دو و اینکه در آیه شـرط مشورت و رضایت پدر شده بخاطر مصلحت فرزنـد است زیرا مادر چیزهایی را درباره تربیت فرزند میداند که پدر نمیداند و اگر هر دو با هم مشورت و فکر نکنند به ضـرر فرزند تمام میشود.

«فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا»

یعنی حرج و اشـکالی بر آن دو نخواهـد بود وقتی فرزنـد را نگاهدارنـد امـا اگر بر سـر از شـیر گرفتن فرزنـد پـدر و مادر با هم اختلاف کنند باید تا دو سال کامل شیر داده شود «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ» (اگر خواستید)این خطاب به پدران است.

«أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلاَدَكُمْ»

که برای فرزندانتان دایه بگیرید غیر از مادرانشان بعلت خودداری مادرانشان از شـیر دادن یا بسبب آنچه در مادرانشان هست از تمام شدن شیر و مانند آن.

«فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»

اشـکالی بر شما نخواهد بود وقتی که بمادر اجره المثل مقداری که شیر داده بپردازید(مجاهد و سدی)یا وقتی که دایه گرفتن با رضایت و اتفاق طرفین صورت گیرد(ابی شهاب)و ابن عباس نیز همین را گفته است.

از عطا نقل شـده:یعنی در صورتی که مادر با رضایت پدر کودک را به دایه بدهد زیرا پدر ثروتمند است و قدرت دایه گرفتن دارد.

ثوری گوید:وقتی اجرت و مزد زن شیر دهنده را دادید.

ابن جریح میگوید:وقتی اجرت مادر و دایه را دادید.

و معنای:«آتیتم»(دادید)ضامن شدن است یعنی وقتی که ضامن و ملتزم به پرداخت شدید.

پس از آن امر به تقوی میکند و می فرماید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ» در تجاوز از احکام الهی از عذاب خدا بترسید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

بدانید خداوند باعمال و رفتار شما دانا

و بینا است و چیزی بر او پوشیده نیست و آیه لاٰ تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلاّ وُسْعَهٰا (هیچکس جز باندازه وسع اش مکلف نمیشود)دلیل است بر فساد قول جبریها که میگویند تکلیف به آنچه توانایی اش نیست صحیح و نیکو است زیرا وقتی در مورد وسع نداشتن،تکلیف نمیشود مسلماً در موردی که توانایی و قدرت تکلیف نخواهد شد زیرا در هر دو صورت راهی و وسیله ای بانجام عمل مورد تکلیف نیست.

ص :۳۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۴]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوٰاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا فَعَلْنَ فِى أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴)

(۱)

ترجمه:

کسانی از شما که بمیرند و همسرانی بجا گذارند آن زنان باید چهار ماه و ده روز از ازدواج خودداری کنند و چون بمدت خویش رسیدند(این مدت پایان یافت) گناهی بر شما نیست که آنان در حق خویش کاری شایسته نمایند(یعنی با دیگری ازدواج نمایند)و خدا از آنچه میکنید آگاه است.

ص: ۳۷

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ ۲۳۴ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۴

اشاره

لغت:

یذرون میگذارند،ترک میکنند و کلمه«یدع»نیز بهمین معنا است و این دو فعل که باصطلاح به صیغه مستقبل اند ماضی ندارند.

اجلهن-مدت شان.اجل بمعنای پایان مدت است و کلمه«آجل»(مدت دار) در مقابل کلمه«عاجل»(فوری)است.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند در آیات پیش مدت و عده زنان طلاق داده شده را بیان کرد اکنون مدت عده وفات را بیان مینماید:

«وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ»

کسانی که از شما میمیرند «وَ يَذَرُونَ أَزْوٰاجاً» و همسرانی از خود باقی میگذارند.

«يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً»

باید آن زنان از شوهر کردن چهار ماه و ده شبانه روز خودداری کنند.

این مدت عده وفات است که زن باید پس از مرگ شوهر نگاهدارد و در این جهت فرق نمیکند که شوهر با آن زن عمل جنسی انجام داده باشد یا نه،آزاد باشد آن زن یا کنیز و در صورتی که زن باردار باشد بهنگام مرگ شوهر پس باید هر کدام از دو مدت وضع حمل یا سپری شدن چهار ماه و ده روز که بیشتر باشد عده نگاهدارد.

در مورد عده وفات زن که کنیز باشد از دانشمندان اهل سنت«اصم»با ما موافق است ولی فقهای دیگر از آنان میگویند عدهٔ کنیز نصف عدهٔ زن آزاد است یعنی دو ماه و پنج روز و جمعی از فقهاء امامیه نیز چنین گفته اند جمعی درباره عده وفات زن باردار معتقدند که همان وضع حمل است اگر چه بقدری کم باشد که مثلا شوهر هنوز در حال غسل داده شدن باشد.

از عمر بن خطاب و ابی مسعود بدری و ابی هریره این مطلب نقل شده است.

عقیدهٔ ما اینست که وضع حمل پایان عده زنی است که طلاق داده شده و باردار بوده است ولی زنی که شوهرش از دنیا رفته است باید طولانی ترین دو مدت(وضع حمل یا گذشت چهار ماه و ده روز)را عده نگاهدارد.بعقیده ابن عباس و زهری در ایام عده وفات زن لازم است که از آرایش دادن خود و سرمه کشیدن و بیرون رفتن از منزل خودداری کند.

ولی بقول«حسن»و یکی از دو روایت از ابن عباس فقط بر زن شوهر مرده شوهر کردن حرام است و باید از آن خودداری کند نه چیز دیگر.

بعقیده ما همه اینها را باید ترک کند.

«فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ»

:وقتی عده آنان پایان یافت بر شما باکی نیست.در اینکه طرف خطاب«علیکم»(بر شما)کیست سه قول گفته شده است:

۱-خطاب باولیاء زنان است.

۲-خطاب به تمام مسلمین است که بر آنان لازم است از شوهر کردن زن شوهر مرده در عده جلوگیری کنند.

۳-خطاب بزنان و مردان است یعنی بر این دسته از زنان و بر شما باکی نیست که...

«فِيمٰا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»

:در آنچه نسبت به خود انجام دهند از شوهر کردن و بکار بردن زینت که برایش زشت نباشد یا روا و جائز باشد و کلمه«بالمعروف» بهر دو معنا تفسیر شده است.

«وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

:خدا بدانچه انجام میدهید آگاه است.این آیه نسخ کرده است حکم آیه:

«وَ الَّذِينَ (۱)يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعاً إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرٰاجٍ» (کسانی از شما که مرگشان رسد و همسرانی از خود باقی گذارند برای همسران خویش معاشی تا یک سال بدون بیرون کردن وصیت کند) اگر چه این آیه جلوتر از آن خوانده میشود.

۱- ۱) -آیه ۲۴۰ از سوره بقره

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۵]

اشاره

وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ اَلنِّسٰاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اَللّٰهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَ لٰكِنْ لاٰ تُوٰاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاّٰ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ لاٰ تَعْزِمُوا عُقْدَةَ اَلنِّكٰاحِ حَتّٰى يَبْلُغَ اَلْكِتٰابُ أَجَلَهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُ مٰا فِی أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

(۱)

ترجمه:

باکی نیست بر شما آنچه دربارهٔ خواستگاری زنان باشاره گوئید یا در دل خویش نهان کنید خدا داند که شما یادشان خواهید کرد لکن با آنها پنهانی قرار و پیمانی نگذارید مگر اینکه سخنی بمیزان شرع گوئید ولی عزم و اراده عقد و ازدواج نکنید تا زمان عده آنها سپری شود و بدانید که خداوند از نیات شما آگاه است از او بترسید و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۳۵ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۵

اشاره

شرح لغات:

عرضتم:باشاره و کنایه بگوئید.تعریض در مقابل تصریح است که کلام، دلالت ضمنی بر مطلب داشته باشد نه صراحت و ریشهٔ این کلمه«عرض»است که بمعنای جانب و ناحیه میباشد.

خطبه:دعوت و خواندن است برای عقد و از خطاب گرفته شده است و کلمه «خطبه»بمعنای وعظ و اندرز منظم میباشد.

اکننتم:پنهان کردید و«اکنان»بمعنای پوشیدن و پنهان کردن است و نیز به معنای در درون و ضمیر خویش پنهان کردن می باشد.

سراً:پنهانی و مطلبی در درون خود نگاهداشتن.

تفسیر:

پس از آنکه عده زنان و جواز رجوع برای شوهران در عده بیان شد اینک به بیان احکام و وظائف مردان دیگر پرداخته میفرماید:

«وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسٰاءِ»

بر شما سختی و باکی نیست که درباره خواستگاری زنانی که در عده هستند سخنی به اشاره بگوئید یعنی چیزی بگوئید که علاقه شما را به ازدواج با آنها برساند ولی نباید صراحت داشته باشد.و در اینکه تعریض و اشاره بچه صورت باشد اقوالی است:

۱-مرد بزن عده دار بگوید من قصد ازدواج دارم و زنی میخواهم که دارای این خصوصیات باشد پس قسمتی از خصوصیات آن زن را بیان کند(ابن عباس) ۲-به زن بگوید تو زن مفید و موافقی برای من و تو زیبا و جالبی و خدا هر چه بخواهد انجام میشود(ابو القاسم بن محمد-شعبی).

۳-هر کلام و سخنی باستثناء خود عقد ازدواج(ابن زید).

«أَوْ أَکْنَنْتُمْ فِی أَنْفُسِکُمْ»

:(و نیز باکی بر شما نیست)که در دل خود پنهان کنید یعنی پنهانی قصد داشته باشید که پس از تمام شدن عده آنها ازدواج نمائید.

و گفته شده که منظور از این قسمت پنهان داشتن تصمیم و منظور از تعریض، اظهار قصد است(ابن زید و مجاهد).

«عَلِمَ اللّهُ أَنَّکُمْ سَتَذْکُرُونَهُنَّ»

خدا میداند که شما یاد آنان خواهید نمود در اظهار میل و رغبت خودتان نسبت به آنها تا دیگری از شما سبقت نگرفته و در گرفتن آنها پیشقدم نگردد چون خدا این مطلب را از شما میداند لذا آن را مباح و جائز نمود.

«وَ لکِنْ لا تُواعِدُوهُنَّ سِرًّا»

(ولی با آنها قرار و پیمانی سری نگذارید) در اینکه مقصود از این جمله چیست وجوهی گفته شده است:

۱-چون اینان نامحرم اند نباید با آنها قرار پنهانی گذاشت زیرا این قرار ممکن است سرانجام به کار حرام کشیده شود.

۲-با آنها زنا نکنید(از حسن و ابراهیم و قتاده)چون رسم چنین بود که مردان در این هنگام بر زنان بی شوهر وارد میشدند بمنظور زنا،لذا از این کار نهی شد.

۳-با آنها پیمان نبندید که با دیگری ازدواج ننمایند(ابن عباس و سعید بن جبیر).

۴-به آنها اظهار نکنید که من تو را خواهم گرفت و تو مانع آن مشو(مجاهد).

۵-کلمه«سر»بمعنای آمیزش است و معنای این جمله اینست که خود را بکثرت آمیزش توصیف نکنید(جمعی از مفسران).

۶-در زمان عده آنها را پنهانی به عقد ازدواج در نیاورید(از عبد الرحمن بن زبیر).

آنچه میتواند همه این اقوال را جمع کند روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:تصریح نکنید برای آنها قصد ازدواج خود را و از جمله مصادیق پیمان سری اینست که مرد به آن زن بگوید وعده گاه ما در فلان خانه.

ص :۴۲

«إِلاّ أَنْ تَقُولُوا قَوْلاً مَعْرُوفاً»

مگر اینکه سخن نیک بگوئید یعنی بطور کنایه قصد ازدواج خود را بیان کنید و کلمه«الا»در این جا بمعنای«لکن»است چون حکم قبلی حرمت بود و با این کلمه،جواز این نوع گفتن بیان شده است و معنایش اینست:«ولی بگوئید گفتنی شایسته».

«وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ حَتّى يَبْلُغَ الْكِتابُ أَجَلَهُ»

تا وقتی عده آنان پایان نیافته عقد نکاح را بصورت قطعی و جزمی با آنان واقع نسازید.

بدیهی است که منظور از این آیه نهی از تصمیم و عزم بر نکاح و ازدواج با آنها نیست زیرا آیهٔ قبل «أَوْ أَكْنَنْتُمْ...» جواز آن را بیان کرده و کلمه«کتاب»بمعنای عده است.برخی گفته اند در اینجا معنای«کتاب»قرآن است یعنی تا وقتی آن مدتی را که قرآن فرض و واجب دانسته(زمان عده)سپری شود.

بعضی«کتاب»را بمعنای فرض گرفته اند و از فرض،تعبیر به کتاب شده زیرا آنچه نوشته شده ثبوت می یابد و ثابت و لازم میگردد.

قول دیگر اینست که وجه تعبیر از:«عده»به کتاب اینست که عده شبیه و مانند دینی است که مدت دارد و مدتش نوشته شده است و همانطور که در این نوع دین طلبکار پس از تمام شدن مدت طلب خودش را مطالبه میکند همچنین در اینجا پس از تمام شدن عده عقد ازدواج برقرار میشود.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ ما فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ»

:و بدانید که خدا آگاه است به آنچه در باطن و درون خود دارید پس از عقاب و کیفر او بترسید و مخالفت فرمان او ننمائید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ»

-و بدانید که خدا آمرزنده و بردبار است و در کیفر دادن به گناهکاران مهلت میدهد و بدان تعجیل نمی کند.

ص :۴۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۶]

اشاره

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ اَلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى اَلْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى اَلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

(۱)

ترجمه:

باکی نیست بر شما اگر زنانی را که به آنها دست نزده و یا مهری برایشان مقرر نداشته اید طلاق دهید ولی از بهرهٔ شایسته ای که در خور نیکوکاران است توانگر بقدر خویش و تنگدست بقدر خویش،بهره ورشان کنید.

ص: ۴۴

۱- ۱) -آیه ۲۳۶ سوره بقره جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۶

اشاره

شرح لغات:

موسع:کسی که از نظر ثروت و مال بی نیاز و در سعه است.

مقتر:تنگدست.

تفسیر:

سپس خداوند در این آیه حکم طلاق زنان قبل از آمیزش و دست زدن به آنها یا مهر قرار دادن بیان میکند.

«لاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ»

:برای اینکه کسی توهم نکند که در این حال یعنی قبل از دست یافتن طلاق جائز نیست این آیه حکم جواز و مباح بودن آن را بیان میکند.

«أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِیضَهً»

:یا قبل از آنکه مهر و صداق را مقرر و معین کنید از اینکه جمله بعدی آیه با کلمه«او»آمده بمعنای«یا»می فهمیم که در صورت اول، مهر معین شده و فقط تماس و آمیزش صورت نگرفته است و الا اگر منظور جمع این دو قسمت بود یعنی هم مهر معین نشده و هم آمیزش نشده باشد باید با کلمه«و»قسمت دوم بیان میشد.

بنا بر این از آیه،حکم دو صورت معلوم میشود.

۱-مهر معین شده ولی تماس برقرار نشده ۲-مهر معین نشده است و در هر دو صورت طلاق جائز است.

سؤال:

چرا قید «مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ» (تا وقتی به آنها دست نیافته اید)در جواز طلاق آمده با اینکه میدانیم چه عمل آمیزشی صورت گرفته باشد و چه نگرفته باشد در هر دو صورت

طلاق جائز است.

پاسخ:

دو وجه در پاسخ این سؤال گفته شده است:

۱-«برای رفع شک در این صورت»یعنی جواز طلاق در صورت تماس،معلوم و روشن بود اما در صورت عدم تماس توهم منع میشد لذا آیه،این صورت را بیان میکند.

۲-در صورت تماس و آمیزش در هر حال طلاق جائز نیست بلکه باید در«طهر غیر مواقعه»یعنی آن حالت پاکی که در آن حالت،آمیزش صورت نگرفته باید واقع شود ولی بخلاف زنی که با آن نزدیک نشده که بطور مطلق و بدون قید زمان طلاق دادنش جائز است.

«وَ مَتِّعُوهُنَّ»

یعنی به آنان از آنچه دادید بهره مندشان سازید و کلمه«متاع»و «متعه»بمعنای آن چیزیست که از آن بهره و لذت برده میشود.

«عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ»

بر توانگری که در سعه و فراخی است باندازه خودش.

«وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ»

و بر تنگدست و کسی که در تنگی زندگی است در خور توانایی اش آنچه بر مرد لازم است که زن را در صورت طلاق دادن بهره مند سازد و کلمه «متعوهن»در قرآن بر آن دلالت دارد عبارت است از خدمتگزار،لباس،خوراک و مانند آن(ابن عباس-شعبی-ربیع)و همین معنا از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل شده و عقیده شافعی نیز همین است.

ابو حنیفه و یارانش میگویند مراد دادن نصف مهر آن زنی است که نسبت باو آمیزش شده است که چون آمیزش نشده نصف میگردد.

در اینکه بهره مند کردن و دادن خدمتگزار و لباس و مانند آن نسبت به چه زنی لازم و واجب است اقوالی گفته شده است:

۱-در مورد زنی است که مهر برای او معین نشده است(از سعید بن جبیر)و همین معنا از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است و عقیده ابو حنیفه و یارانش نیز همین است.

۲-نسبت بهمه زنان طلاق داده شده این حکم هست جز زنانی که به صورت «خلع-مبارات و لعان»جدا شده باشند(زهری،سعید بن جبیر و ابی العالیه) ۳-برای تمام زنانی که طلاق داده شده اند لازم است جز زنانی که مهرشان معین شده و قبل از تماس،آنها را طلاق داده اند که در این صورت آنچه بر مرد واجب است تنها دادن نصف مهریه است ولی بهره ور ساختن آنها دیگر واجب نیست(از ابن عمر، نافع،عطا)و مذهب شافعی نیز همین است.

اصحاب امامیه نیز روایتی باین مضمون نقل کرده اند که حمل بر استحباب شده است.

«مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ»

-بهره مند ساختن به شایستگی و نیکی و منظور از«معروف» همین است که در حد وسط باشد نه در حد اسراف و نه کمتر از معمول و بعضی میگویند باید نسبت به امکانات و وضع مرد حساب شود و بعضی دیگر معتقدند که باید نسبت به هر دو ملاحظه شود هم امکانات مرد و هم موقعیت و شخصیت زن زیرا نمیتوان زن شریفه آزاد با زن کنیز آزاد شده را یکسان در نظر گرفت(از قاضی) فقهاء مدینه میگویند این حکم متوجه مردان است که باید انجام دهند ولی نمیتوان آنها را به اجراء این حکم مجبور نمود ولی عقیده ما اینست که باید آنها را مجبور باجراء نمود و فقهاء عراق نیز همین را گفته اند.

«حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ»

اگر چه این حکم بر همه واجب است ولی اگر خصوص نیکوکاران و محسنین ذکر شده از نظر شرافت و احترام آنها است نه اینکه بر غیر نیکوکاران واجب نباشد ضمناً از این آیه استفاده میشود که نیکی کردن و نیکوکار بودن(که اجراء این حکم و بهره مند ساختن زن طلاق داده شده از امکانات یک مصداق آنست)بر همه لازم و واجب است مانند آیه کریمه «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ» یعنی این قرآن راهنمای پرهیزکاران است که خود پرهیزکاری و تقوی داشتن واجب است.

بعضی گفته اند معنای این جمله اینست که هر کس بخواهد نیکوکاری کند اینست راه و حکم آن(از ابی مسلم).

این احکام درباره زن طلاق داده شده بود اما زنی که شوهرش مرده است حکمش

اینست که اگر مهری برایش معین نشده باشد بر این زن باتفاق همه فقها عده لازم است و ارث هم می برد و بیشتر فقها درباره مهرش میگویند باید«مهر المثل»بگیرد ولی ابو علی جبائی از بعضی فقها نقل کرده که اصلا مهر ندارد و بمذهب ما هم این نظر شایسته تر است زیرا از اصحاب ما در این مورد نص و روایتی نرسیده است.

ص :۴۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۳۷]

اشاره

وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ إِلاّٰ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا اَلَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ اَلنِّكٰاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ وَ لاٰ تَنْسَوُا اَلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

(۱)

ترجمه:

اگر پیش از آنکه بزنان دست بزنید طلاقشان دادید و مهری برای آنها معین نموده اید پس باید نصف آنچه معین کرده اید بدهید مگر آنکه آنها خود گذشت کنند یا کسی که امر نکاح بدست اوست(ولیّ)گذشت کند،و گذشت کردن به تقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است،بزرگواری و نیکوکاری بین خود را فراموش نکنید که خدا بآنچه میکنید بینا است.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۳۷ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۷

اشاره

تفسیر:

در این آیه حکم طلاق در صورتی که مهر،معین شده ولی تماس حاصل نشده است بیان شده است.

«وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً»

خطاب به مردان است که اگر زنان را طلاق دهید قبل از تماس با آنها در حالی که برای آنان مهری معین کرده اید. «فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ» پس بر شما واجب است پرداختن نصف آنچه معین کرده اید.

«إِلاّٰ أَنْ يَعْفُونَ»

مگر آنکه این دسته از زنان بالغ و آزاد بگذرند و ببخشند آن نصف را و از شوهران نخواهند(از ابن عباس و مجاهد و دیگران از اهل علم).

«أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكٰاحِ»

یا کسی که امر نکاح بدست اوست بگذرد که منظور ولی است(از مجاهد و علقمه و حسن)و همین مطلب از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است و عقیدهٔ شافعی نیز همین است با این فرق که از نظر ما«ولی» پدر و جد است با بودن پدر بر دختر باکره و غیر از پدر و جد کس دیگر ولایت ندارد مگر اینکه پدر و جد بآنها ولایت داده باشند.

بعضی گفته اند منظور از کسی که در دست او است«عقد»شوهر است بنا بر این معنای عفو و بخشش شوهر اینست که آن نصف دیگر را که لازم نبود بپردازد نیز ببخشد یعنی تمام مهر را بدهد.این وجه از حضرت علی علیه السلام نقل شده است و سعید بن مسیب و شریح و ابراهیم و قتاده و ضحاک نیز گفته اند و عقیدهٔ ابی حنیفه نیز همین است و اصحاب ما هم روایت کرده اند ولی وجه اول ظاهرتر است و عقیدهٔ ما همان است بنا بر وجه اول که منظور،«ولی»باشد اصحاب گفته اند که«ولی»نمیتواند همه مهر را ببخشد ولی

میتوانـد قسـمتی از آن را ببخشـد اگر زن امتناع کند و نپذیرد حق ندارد یعنی در صورتی که مصـلحت ایجاب کند و ولی روی مصلحت قسمتی را بخشیده باشد زن حق امتناع و اعتراض ندارد.

«وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ»

و اگر گذشت کنید به تقوی نزدیکتر است.

ابن عبـاس میگویـد این جمله خطـاب به شوهر و زن هر دو است ولی شـعبی میگویـد این خطاب فقط به شوهر است و میگوید اگر بصورت جمع بیان شده برای اینست که مخاطب همه مردان و شوهران اند ولی قول ابن عباس صحیح تر است.

نزدیک بودن بخشش به تقوی از دو نظر است:

۱-کسـی که از حق خود می گذرد و آن را می بخشد قطعاً حق دیگری را به سـتم نمیگیرد بنا بر این گذشت به تقوی نزدیکتر است.

۲-کسـی که از حق قانونی و شـرعی خود صرف نظر میکند نزدیکتر است که نافرمانی و گناه خدا نکند در گرفتن آنچه حق او نیست.

«وَ لاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»

-احسان و بزرگواری نسبت بیکدیگر را فراموش نکنید که با حسابگری کامل و بدون سـر سوزن گذشت حقوق خودتان را از یکدیگر بگیرید نه،گذشت و بزرگواری را از یاد نبرید.

ایـن آیه اول،حکم قطعی مرد و زن را بیـان میکنـد که مرد بایـد نصـف مهر را بدهـد و زن حـق نـدارد زایـد بر آن را مطـالبه و درخواست کند ولی بعداً راه احسان و گذشت را نیز نشان داده و به آن ترغیب مینماید.

«إِنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»

خدا بر آنچه عمل میکنید بینا و آگاه است.

از سـعید بـن مسیب نقـل شـده اسـت که این آیه ناسـخ حکم«متعه»و بهره منـد سـاختن زن از امکانـات است زیرا این آیه فقط وجوب دادن نصف مهر را بیان میکند.

ولی ابو القـاسم بلخی آن را نپـذیرفته و میگویـد اصولا این آیه با مورد آیه سابق دو تا است زیرا این آیه درباره زنانی است که مهرشـان معین شـده و تماسـی بـا آنهـا صورت نگرفته در حـالی که آیه گذشـته دربـاره زنـانی است که مهرشان معین نشـده و تماسی نیز

حاصل نشده است.

بنا بر آنچه ما گفتیم که حکم«متعوهن»(این زنان را بهره مند سازید)عام است و شامل همه زنان مطلقه چه آنهایی که مهرشان معین شده و چه آنهایی که معین نشده است میباشد.

و با توجه به اینکه نسبت به زن مطلقه ای که مهرش معین شده این حکم نیست پس باید گفت که این آیه یا تخصیص خورده و یا حذف و تقدیری شده است که تقدیرش اینست:«کسانی را که مهرشان را معین نکرده اید.» و علت اینکه این حذف جائز شده اینست که آیه دیگر با قید «وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً» که پس از آیه اول ذکر شده میتواند قرینه باشد.

مؤلف میگوید این وجه بنظر من رسید و هیچکدام از مفسرین را ندیدم که باین مطلب متعرض شده باشد و از خداست توفیق.

ص: ۵۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۳۸ تا ۲۳۹]

اشاره

حافِظُوا عَلَى اَلصَّلَوٰاتِ وَ اَلصَّلاٰةِ اَلْوُسْطىٰ وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِينَ (۲۳۸) فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجٰالاً أَوْ رُكْبٰاناً فَإِذٰا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ كَمٰا عَلَّمَكُمْ مٰا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

(۱)

ترجمه

مواظبت کنید بر همه نمازها و بخصوص نماز وسطی و برای خدا مطیعانه بپا خیزید.

اگر بیم داشتید پیاده یا سوار(نماز کنید)و چون ایمن شدید خدا را یاد کنید زیرا او بشما چیزهایی را که نمیدانستید آموخت.

ص: ۵۳

۱- ۱) -آیه ۲۳۸ و ۲۳۹ سوره بقره جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۳۸

اشاره

شرح لغات:

حافظوا:مواظبت کنید.از حفظ بمعنای ضبط و بخاطر نگاهداشتن در مقابل نسیان که بمعنای فراموشی است.

وسطی:مؤنث«اوسط»میانه یعنی چیزی که در فاصله دو چیز قرار دارد.

قانتین:از قنوت که بمعنای دوام بر کار و چیزی و یا اطاعت و یا دعاء در حال قیام و ایستادن می باشد.

شأن نزول:

زید بن ثابت می گوید رسول اکرم(ص)نماز ظهر را در حال گرمی هوا موقع ظهر می خواند و این مطلب بر یارانش گران و سخت بود از این رو کم به نماز ظهر می آمدند و گاهی یک صف یا دو صف بیشتر تشکیل نمی شد لذا رسول اکرم فرمود تصمیم گرفته ام خانه کسانی را که به نماز حاضر نمی شوند آتش بزنم پس این آیه نازل شد.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند در آیات گذشته سفارش بر اطاعت از فرمان و تکلیف نمود و چون نماز بزرگترین طاعتهاست لذا بخصوص دستور مواظبت بر آن را داده و فرمود:

«حَافِظُوا عَلَی الصَّلَوَاتِ»

یعنی بر نمازهای واجب در اوقات و ارکان آنها مداومت کنید سپس نماز وسطی را برای اهمیت و عظمت آن مخصوصاً ذکر کرده می فرماید:

«وَ الصَّلاهِ الْوُسْطی»

(و نیز مداومت کنید به نماز وسطی) مثل اینکه می فرماید:

مَنْ کانَ عَدُوًّا لِلّهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ

(۱)

۱- ۱) -آیه ۹۸ از سوره بقره

هر کسی که دشمن خدا و فرشتگان و پیغمبران و جبرئیل و میکائیل باشد پس خدا دشمن کافران است که جبرئیل و میکائیل در ضمن کلمه فرشتگان داخل بودند ولی برای عظمت آنها آنان را مخصوصاً ذکر می کند(در اینجا هم با اینکه نماز وسطی داخل مصادیق نمازها بود ولی برای عظمت آن را مخصوصاً ذکر کرده و سفارش بر مداومت بر آن می نماید) و در اینکه آیا نماز وسطی کدام یک از نمازهای پنجگانه است شش قول گفته شده است:

۱-منظور،نماز«ظهر»است این عقیدهٔ زید بن ثابت-عبد اللّه عمر-ابن سعید خدری-اسامه-عایشه است و از امام محمد باقر(ع)و امام جعفر صادق(ع)نیز همین معنا روایت شده است و ابو حنیفه و یارانش هم نماز ظهر را گفته اند.و بعضی از پیشوایان طایفه زیدیه هم می گویند در روز جمعه مراد نماز جمعه است و در سائر روزها مقصود نماز ظهر است و از علی(ع)این معنا را نقل کرده اند و دلیل بر این معنا شأن نزول این آیه است که نقل شده است که آن در وسط روز است و نماز ظهر اولین نمازی است که واجب شده است و از علی(ع)نقل شده که از پیغمبر اسلام(ص)نقل کرده که آن حضرت فرمود که خداوند در آسمان دنیا دائره ای دارد که وقتی خورشید از آن می گذرد تمام اشیاء تسبیح خدا می کنند از این رو خداوند در این وقت نماز ظهر را واجب کرده است و آن همان ساعتی است که درهای آسمان باز شده و تا نماز ظهر خوانده نشود بسته نمی گردد و در آن ساعت دعا مستجاب می شود.

۲-مراد از نماز وسطی نماز«عصر»است بعقیده ابن عباس-حسن-ابن مسعود و قتاده و ضحاک و این معنا را از علی(ع)نقل کرده اند و از ابو حنیفه نیز این معنا نقل شده است و از پیغمبر(ص)بطور مرفوع(در اصطلاح به حدیثی که بعضی از وسائط یعنی راویان آن ساقط شده باشد«مرفوعه»می گویند)نقل شده که فرمود چون نماز عصر میان دو نماز روز(صبح و ظهر)و دو نماز شب(مغرب و عشا)است.و اینکه آن را مخصوصاً یادآوری کرده جهتش اینست که وقت نماز عصر موقعی است که مردم اشتغال به اغلب کارها دارند و نیز از رسول اکرم(ص)نقل شده که فرمود کسی که نماز عصر از دست او برود مانند اینست که عیالات و مال او گرفتار مصیبتی شده باشند و«بریده»از پیغمبر

اسلام(ص)نقل کرده که فرمود در روز ابری نماز را مقدم دارید چه اگر کسی نماز عصر از دست او برود عمل او نابود شده است.

۳-نماز مغرب است(از قبضه بن ذویب)وی می گوید چون نماز مغرب از نظر طولانی و مختصر بودن نمازها،حد وسط آنهاست.و ثعلبی از عایشه و او از پیغمبر اکرم(ص)نقل می کند که آن حضرت فرمود با فضیلت ترین نمازها نزد خداوند نماز مغرب است خدا از شخص مسافر و کسی که در وطن خویش است یک جور خواسته است(یعنی نماز مغرب در سفر هم همان سه رکعت است و قصر نمیشود).

خداوند با نماز مغرب(یعنی با داخل شدن وقت مغرب)شب را شروع و به روز پایان میدهد.کسی که نماز مغرب را بخواند و بعد از آن نیز دو رکعت(نافله)بجا آورد خداوند در بهشت قصری برای او بنا می کند و کسی که بعد از نماز مغرب چهار رکعت (نافله)بخواند خداوند گناه بیست یا چهل سال او را می بخشد.

۴-بعضی گفته اند مراد از آن،نماز«عشاء»است چه آن میان دو نمازی واقع شده(مغرب و صبح)که کم نمی شوند و از پیغمبر(ص)نقل شده که فرمود هر کس نماز عشاء را با جماعت بخواند مانند این است که نصف شب را به عبادت پرداخته باشد.

و کسی که نماز صبح را با جماعت بجا آورد مانند کسی است که تمام شب را به عبادت بپایان رسانیده باشد.

۵-مقصود از نماز وسطی نماز«صبح»است از معاذ،ابن عباس،جابر بن عبد اللّه، عطا،عکرمه،مجاهد،شافعی.اینان می گویند برای اینکه نماز صبح میان نمازهای شب و نمازهای روز واقع شده و میان نور و تاریکی قرار گرفته و آن نمازی است که بدون نماز دیگر واجب است بنا بر این متوسط بین نمازهایی است که با هم واجب می باشند و آیه:

وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كٰانَ مَشْهُوداً

(۱)

(یعنی نماز صبح را بجای آور چه نماز صبح مورد گواهی فرشتگان است)

۱- ۱) -آیه ۷۸ از سوره اسراء

یعنی فرشتگان شب و روز نزد آن حاضراند و در نامۀ شب و نامۀ روز نوشته میشود.

و جملۀ «قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِینَ» دلیل بر آنست یعنی برای خدا در آن با حال خضوع بپاخیزید و ابو رجاء عطاردی می گوید:ابن عباس در مسجد بصره نماز صبح را برای ما خواند و پیش از رکوع قنوت بجا آورد و دستهای خود را بالا برد و چون از نماز فارغ شد گفت اینست همان نماز وسطی که خدا ما را امر کرده که آن را با قنوت بجا آوریم.

این حدیث را ثعلبی در تفسیر خویش نقل کرده و از انس بن مالک نقل کرده که پیغمبر اکرم تا وقتی که زنده بود در نماز صبح دعا می خواند و یا آن را با خضوع بجا می آورد.

۶-مراد از آن یکی از نمازهای پنجگانه است که خداوند آن را میان نمازهای دیگر پنهان کرده و امر و سفارش به آن نموده است که مردم در تمام نمازها مواظبت داشته باشند مانند شب قدر که در میان تمام شب های ماه رمضان و اسم اعظم که در میان تمام اسم های پروردگار و ساعت استجابت دعا که در تمام ساعات شب و روز جمعه مخفی و پنهان شده اند(از ربیع بن خثیم و ابی بکر الوراق).

وَ قُومُوا لِلّٰهِ قٰانِتِینَ

:در تفسیر و معنای«قانتین»اقوالی بیان شده است:

۱-ابن عباس میگوید بمعنای«دعا کنندگان»زیرا قنوت بمعنای دعا است در نماز در حال ایستادن و از امام باقر و امام صادق علیهما السلام همین معنا نقل شده است.

۲-«حسن»و سعید بن مسیب و قتاده و ضحاك و طاووس و یک روایت دیگر از ابن عباس می گویند«قانتین»بمعنای«طائعین»یعنی اطاعت کنندگان.

۳-مجاهد آن را بمعنای«خاشعین»گرفته و میگوید با این آیه نهی از کار عبث و توجه به چیز دیگر در حال نماز شده است.

۴-ابن مسعود و زید بن ارقم آن را بمعنای«ساکنین»یعنی در حال آرامش گرفته است.

اصل در کلمۀ«قانتین»همان بجا آوردن دعا و عبادات دیگر است در حال قیام و ممکن است به عبادات دیگر نیز اطلاق شود اگر چه در آن قیام نباشد ولی چون معنای قیام بعبادت در آن صادق است باین مناسبت بآن اطلاق شده باشد.

ص :۵۷

بیان آیه ۲۳۹

اشاره

شرح لغات:

رجال-پیاده ها جمع راجل مثل کلمه«قیام» که جمع قائم است و راجل کسی است که روی پایش قرار گرفته خواه ایستاده باشد و خواه در حال رفتن.

رکبان-سوارگان جمع راکب مانند کلمه«فرسان» که جمع فارس است.

تفسیر:

پس از آنکه لزوم محافظت بر نماز گفته شد اینک بذکر اجازه و رخصت در طرز انجام دادن آن بهنگام خوف و وحشت از دشمن می پردازد.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجالاً أَوْ رُكْباناً

یعنی وقتی برای شما بعلت خوف از دشمن امکان ندارد که ایستاده نمازها را انجام دهید پس بهر حال که میسر و ممکن است بخوانید خواه پیاده و خواه سواره.

مقصود از این آیات همان«نماز خوف»است که در سفر و حضر دو رکعت است جز نماز مغرب که همان سه رکعت می باشد.

روایت شده که علی علیه السلام در«لیله الهریر»(در جنگ صفین شبی که تا صبح نبرد ادامه داشت بنام«لیله الهریر»نامیده شده است)پنج نماز را با اشاره خواند و بعضی گفته اند که با تکبیر خواند و نیز نقل شده است که رسول اکرم در روز«احزاب» نماز را با اشاره بجا آورد.

فَإِذا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ

-وقتی ایمن شدید از ترس پس نماز را بصورت عادی بخوانید و بعضی گفته اند که یعنی خدا را یاد کنید با حمد و ثنای الهی.

«كَما عَلَّمَكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ»

هم چنان که شما را آموخت از امور مربوط بدین و دنیای شما آنچه را که قبلا نمیدانستید.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۰]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ مَتٰاعاً إِلَى اَلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرٰاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِي مٰا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَ اَللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

(۱)

ترجمه:

کسانی از شما که بمیرند و همسرانی بجا گذارند برای همسران خویش وصیت کنند که آنها را تا یک سال نفقه دهند و از خانه(شوهر)بیرون نکنند،اگر بیرون رفتند بر شما باکی نیست در کاری شایسته که آنها درباره خود انجام دهند و خدا عزیز و حکیم است.

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۲۴۰ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۴۰

اشاره

تفسیر:

«وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنْکُمْ»

-یعنی کسانی که نزدیک مرگ شده اند و پیداست که منظور از«یتوفون»کسانی که مرده اند نیست زیرا شخص مرده که نمی تواند فرمان دهد یا نهی کند و وصیت نماید.

«وَ یَذَرُونَ أَزْوٰاجاً وَصِیَّةً لِأَزْوٰاجِهِمْ»

یعنی اینان باید برای همسران خود وصیت کنند «مَتٰاعاً إِلَی الْحَوْلِ» چیزی را که یک سال از آن بهره مند شود و خوراک و پوشاک و مسکن آنها را تأمین کند.

و بعضی گفته اند مانند آنچه در طلاق بر مرد لازم است از بهره مند کردن زن در حدود شأن و امکانات درباره زنی هم که شوهرش را از دست داده نیز با وصیت شوهر لازم است که از مال شوهر تأمین شود.

«غَیْرَ إِخْرٰاجٍ»

-از خانه خارج نشوند «فَإِنْ خَرَجْنَ» و اگر خودشان بیرون رفتند قبل از تمام شدن یک سال بدون آنکه ورثه آنها را بیرون کرده باشند.

بعضی گفته اند مراد اینست که وقتی پس از گذشت یک سال آنها از خانه خارج شوند و کلمه«ان»بمعنای«اذا»است(قاضی).

«فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ فِی مٰا فَعَلْنَ فِی أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ»

باکی و گناهی بر شما ورثه میت نیست در آنچه اینان نسبت بخود انجام دهند از کارهای شایسته.در اینکه مقصود از«لا جناح»(گناهی نیست)رفع و برداشتن کدام تکلیف است اقوالی ذکر شده است:

۱-با بیرون رفتن از خانه دیگر نفقه این زن بر شما واجب نیست در صورتی که اگر از خانه خارج نشود تا یک سال نفقه و مخارج او واجب است که بدهند(«حسن»و سدی).

۲-بیرون رفتن این زنـان از خـانه باختیـار خود،برای شـما گنـاه نیست زیرا بر شـما واجب نیست که آنها را از بیرون رفتن منع و جلوگیری نمائید و ماندن آنها تا یک سال سنت و مستحبّ است نه واجب و خداوند آنها را مخیر گردانیده است(جبائی).

۳-ازدواج اینان پس از گـذشت عـده برای شـما گناهی نیست و تقدیر آیه اینست که اگر از عده خارج شدند با گذشـتن یک سال پس گناهی نیست در اینکه شوهر کننـد و این وجه بهتر از دو وجه دیگر است و کلمه«من معروف»یعنی ازدواج و زینت و آرایش.

«وَ اللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»

و خـدا توانـا است و هیـچ چیز او را ناتوان نمیکنـد و حکیم است که از او جز آنچه مصـلحت و حکمت ایجاب می کنـد صادر نمی شود.

علماء اتفاق دارند که حکم این آیه نسخ شده است.امام صادق علیه السلام میفرماید:

در آغاز،حکم این بود که وقتی مردی از دنیا میرفت تا یک سال مخارج زنش را از اصل مال شوهر باید می پرداختند و پس از یک سال او را از خانه بـدون دادن ارث بیرون میکردنـد ولی سـپس آیه ارث زن در حد یک چهارم و یا یک پنجم آمد و این حکم را نسخ کرد و به زن از سهم ارث خودش پرداخته می شود.

از امام صادق علیه السـلام نقل شده است که این آیه را از نظر مدت یک سال آیه «یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِـهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْـهُرٍ وَ عَشْراً» (که عده وفات را برای زن فقط چهار ماه و ده روز معین کرده)نسخ نمود و از نظر وجوب انفاق آیه ارث نسخ نمود.

ص :۶۱

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۱ تا ۲۴۳]

اشاره

وَ لِلْمُطَلَّقٰاتِ مَتٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى اَلْمُتَّقِينَ (۲۴۱) كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمْ آيٰاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲) أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ اَلْمَوْتِ فَقٰالَ لَهُمُ اَللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيٰاهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

(۱)

ترجمه:

برای طلاق داده شدگان بهره ایست بشایستگی و این حقی است بر مردم پرهیزکار، این چنین خدا آیات خود را برای شما بیان میکند شاید خردمند شوید.

آیا ندانستی آنهایی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند و هزاران تن بودند خدا بدیشان گفت بمیرید آن گاه زنده شان کرد خدا با مردم،صاحب فضل و کرم است ولی بیشتر مردم سپاسگزار نیستند.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۴۱-۲۴۲

اشاره

شأن نزول:

گفته اند وقتی آیه «وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَی الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ» تا «حَقًّا عَلَی الْمُحْسِنِینَ» نازل شد برخی گفتند اگر دوست داشتیم این کار را می کنیم و اگر نه نمی کنیم،لذا خداوند این آیه را نازل نمود.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند حالات زنان در حال عده را بیان کرد بدنبال آن به بیان آنچه باید بآنها پرداخت می پردازد.

«وَ لِلْمُطَلَّقاتِ مَتاعٌ بِالْمَعْرُوفِ»

برای زنان طلاق داده شده بهره بردن هائیست به شایستگی.در اینکه منظور از این«متاع»(بهره)چیست اختلاف شده است:

۱-سعید بن جبیر و ابو العالیه و زهری میگویند مقصود از«متاع»بهره مندی زن در تمام وسائل زندگی است و برای همه زنان طلاق داده شده واجب است.

۲-ابو علی جبائی میگوید:مراد به آن،نفقه است و مقصود از«متاعاً الی الحول» همین است.

۳-سعید بن مسیب میگوید این آیه را نسخ کرده است آیهٔ «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ» اما از نظر ما فقط برای زنی که قبل از دخول طلاق داده شده در حالی که مهرش معین نبوده است برخورداری از لباس و خوراک و مسکن و باصطلاح«متعه»واجب است اما زنی که دخول شده باید مهر المثل بگیرد اگر مهرش معین نشده و اگر معین شده است که همان مهر را می گیرد و زنی که قبل از دخول طلاق داده شده و مهرش معین بوده است پس نصف مهرش را باید بگیرد و خلاصه در یک قسم«متعه»و برخورداری از لباس و خوراک و مسکن واجب و در سه قسم بعدی اصولاً واجب نیست بنا بر این آیه (فَنِصْفُ

ما فَرَضْتُمْ) مخصص عموم این آیه مورد بحث ما است اگر هر دو با هم نازل شده باشند.

و اگر آیه «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ» متأخر و پس از آیهٔ مورد بحث ما نازل شده باشد پس این آیه مورد بحث منسوخ خواهد بود و«حسن»نیز همین نظر را داده است.

«حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ»

قبلاـ نظیر این جمله را داشتیم و تفسیر نمودیم با این تفاوت که در اینجا(متقین)(پرهیزکاران)است و در آنجا«محسنین»(نیکو-کاران)بود.

«كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمْ آيَاتِهِ»

این چنین خدا،آیاتش را برای شما بیان میکند یعنی همانطوری که بیان کرد احکام و آدابی را که بدان نیازمند بودید همچنین این احکام را برای شما بیان میکند و بیان،آوردن دلیل هایی است که حق را از باطل جدا میکند.

«لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

شاید خردمند گردید یعنی شاید آیات الهی را تعقل کنید.

بعضی گفته اند شاید عقول شما کامل گردد زیرا عقل فطری بوسیلهٔ عقل اکتسابی کامل و قوی میگردد.منظور بکار زدن عقل است با علم بآن و کسی که عقل را بکار نمیزند مانند آنست که اصلا از آن بی بهره است و عقل ندارد.نظیر این بیان آیه کریمه است:

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ»

(۱)

(خدا توبهٔ کسانی را می پذیرد که از روی نادانی عمل زشتی را مرتکب شده باشند)در این آیه افرادی که مرتکب گناه شده و پیروی هوی و هوس نموده اند«نادان»خوانده شده اند.

۱- ۱) -آیه ۱۷ از سوره نساء

بیان آیه ۲۴۳

اشاره

لغت:

«أَ لَمْ تَرَ»

آیا ندانستی.از«رؤیت»که بمعنای علم است و«ا لم تر»بمعنای «الم تعلم»است.

تفسیر:

اشاره

پس از آنکه در آیهٔ پیش فرمود خداوند آیات خود را برای مردم بیان میکند اکنون به بیان یکی از آیات پرداخته.

«أَ لَمْ تَرَ»

ای محمد آیا ندانستی یا خطاب به شنونده است که ای شنونده آیا ندانستی آیا علم و دانایی تو بداستان این جمعیت نرسید.

«اَلَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیارِهِمْ»

کسانی که از دیار خود بیرون رفتند.در اینکه چه جمعیتی بودند دو قول است:

۱-جمعی از قوم حضرت موسی(ع)بودند که چون بیماری«طاعون»در شهرشان آمد از آنجا فرار کردند(حسن).

بعضی گفته اند چون در آیه بعد،میگوید «وَ قاتِلُوا فِی سَبِیلِ اللّهِ» یعنی در راه خدا جهاد کنید معلوم میشود اینان از جهاد گریخته بودند در حالی که بر آنان واجب بوده است(ضحاک و مقاتل).

۲-آنها قوم حزقیل بودند و حزقیل پس از حضرت موسی سومین خلیفه بنی اسرائیل بود زیرا نخستین خلیفه پس از موسی«یوشع بن نون»بوده و پس از او«کالب بن یوقنا»و سومین آنها«حزقیل»بود.

و چون مادر«حزقیل»پیر زن و بدون فرزند بود از خدا درخواست فرزند کرد و خداوند باو«حزقیل»را عنایت فرمود لذا به«حزقیل»ابن العجوز میگفتند.از مفسرین

«حسن»میگوید او همان«ذو الکفل»است و علت اینکه او را«ذو الکفل»گفتند این بود که او کفالت کرد هفتاد پیامبر و آنان را از مرگ رهانید و بآنها میگفت شما بروید اگر من کشته شوم بهتر است از اینکه شما کشته شوید آنان میرفتند و وقتی یهود بدنبال آنان میآمدند و از حزقیل می پرسیدند او میگفت من نمیدانم کجا رفتند و خداوند او را از شر یهود حفظ نمود. «وَ هُمْ أُلُوفٌ» همه مفسران اتفاق دارند که مقصود از کلمه«الوف»(هزاران) عدد معینی نیست بلکه مقصود زیادی و کثرت این جمعیت است تنها«ابن زید»است که کلمه«الوف»را جمع«الف»بمعنای هزار نگرفته بلکه آن را جمع«آلف»بمعنای آشنا گرفته است مانند«قعود»جمع قاعد و شهود جمع شاهد.بنظر او معنای آیه اینست که اینان بیرون آمدند در حالی که دلهایشان با هم آشنا و مأنوس بود.

کسانی که میگویند مقصود از این کلمه،زیادی عدد آنها است درباره عدد آنها اختلاف کرده و اقوالی دارند:

۱-سه هزار نفر(عطاء خراسانی) ۲-هشت هزار نفر(مقاتل-کلبی) ۳-ده هزار نفر(ابن روق) ۴-سی هزار و اندی(سدی) ۵-چهل هزار(ابن عباس و ابن جریح) ۶-هفتاد هزار(عطاء بن ابی ریاح) ۷-عدد زیاد(ضحاک) ولی آنچه از ظاهر آیه استفاده میشود اینست که آنان از ده هزار نفر بیشتر بوده اند زیرا بناء«فعول»مانند«الوف»برای بیش از ده است و کمتر از آن را با کلمه«آلاف» میآورند مثلا نمی گویند«عشره الوف»بلکه میگویند«عشره آلاف»در مورد خود ده تا چه رسد به کمتر از آن.

«حَذَرَ الْمَوْتِ»

از بیم و خوف مرگ.

«فَقٰالَ لَهُمُ اللّٰهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيٰاهُمْ»

خدا بآنان گفت بمیرید و سپس آنان را زنده کرد در معنای این جمله«خدا بآنها گفت بمیرید»دو وجه گفته شده است:

۱-خدا آنان را از بین برد و وجه اینکه تعبیر شده«خدا گفت بمیرید»اینست که غالباً گفتار سرآغاز و مقدمه کار است مانند کلمه بسم اللّه مثلا- یا امثال آن که مقدمه فعل است بنا بر این از خود کار تعبیر به قول و گفتن شده است و نظائر زیادی دارد مثلا می گوییم با سرم یا با دستم گفتم در حالی که سخنی نبوده و کلمه ای بزبان جاری نشده است بلکه مقصود اینست که با سر و یا دستم اشاره کردم.

در مثال های عربی نظیر این مطلب است این جمله«قالت السماء فهطلت»آسمان گفت پس بارید،که منظور همان باریدن است.

۲-خداوند آنان را با فرمان«بمیرید»که ملائکه آن را شنیدند نابود کرد و بعد بسبب دعاء و درخواست پیامبرشان«حزقیل»و یا«شمعون»از انبیاء بنی اسرائیل آنان را زنده نمود(از ابن عباس) «إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّٰاسِ» وقتی نعمت خدا را بر ایشان ذکر کرد و نشانه- های بزرگ قدرت الهی که در وجود خودشان بکار رفته بآنها نمایاند تا راه هدایت را پیش گرفته و از طریق بدی دوری جویند اینک این مطلب را یادآور میشود که در مقابل این همه نعمت های خدا بر مردم بیشتر مردم سپاسگزار نیستند و کفران میکنند.

ضمناً این آیه حجت است بر کسانی که انکار میکنند عذاب قبر و رجعت را زیرا زنده کردن اینان مانند زنده کردن همین مردمی است که قرآن نقل میکند که برای عبرت دیگران خداوند آنها را زنده کرد.

بیان داستان:

گفته اند آن روستایی که این جمعیت از آن گریختند برای دور شدن از خطر گرفتاری به بیماری و با نامش«داوران»بود.کلبی و ضحاک و مقاتل میگویند:یکی از پادشاهان بنی اسرائیل بآنها فرمان داد که برای جنگ با دشمن خارج شوند اینان بیرون آمده و لشکری تشکیل دادند ولی ترسیدند و عذر آوردند که سرزمینی که ما میخواهیم

برای درگیری با دشمن بدان برویم محل شیوع بیماری و با شده است ما باید صبر کنیم تا این بیماری از آنجا بیرون رود و باین عـذر از رفتن به جهاد و نبرد سـرپیچی کردنـد خداوند مرگ در میان آنها فرسـتاد و وقتی دیدند مرگ و میر در میان آنها زیاد شـده از دیارشـان خـارج شدنـد بمنظور دور شـدن از مرگ وقتی پادشـاه این جریان را دیـد گفت خـدایا ای رب یعقوب و ای خدای موسی تو نافرمانی و معصیت بندگانت را می بینی پس بآنها نشانه ای از قدرت خود را در وجود اینان نشان بده تا بدانند که نمیتواننـد از تو بگریزند در نتیجهٔ این دعا خداوند خود آنها و نیز چارپایانشان را نابود کرد و هشت روز بر ایشان گذشت تا بـدن هایشان باد کرد و متعفن گردیـد مردم از آبادی بیرون آمدند تا آنها را دفن کنند ولی عاجز شدند ناچار آن بدن ها را در محلی دور از درندگان گرد کردند و بحال خود باقی گذاردند و مدتی بر آنها گذشت تا بدنهایشان پوسـید و استخوانها بیرون آمد و رگ ها از هم بریده و گسـیخته شد.(حزقیل)بر آنان گذشت و در وضـعی که برای آنها پیش آمده بود میاندیشـید ناگاه خدا باو وحی نمود که ای حزقیل دوست داری که آیت و نشانه ای بتو نشان دهیم و ببینی که چگونه مرده زنده میکنیم حزقیل گفت آری پس خداوند آنها را زنده کرد.

بعضـی میگوینـد اینان جمعیت خود حزقیل بودنـد که خداونـد پس از هشت روز آنها را زنـده کرد بعلت اینکه حزقیل به طلب آنها بیرون آمـد و وقتی دیـد همه مرده انـد بگریه افتاد و عرض کرد خـدایا من در میان قوم و جمعیتی بودم که همه به حمـد و تسبیح و تقدیس تو سـرگرم و مشـغول بودند اینک تنها شدم و برای من قوم و جمعیتی باقی نماند خداوند به او وحی نمود که زندگی و حیات اینها را در دست تو قرار دادم حزقیل خطاب به آنها کرده و گفت:«باذن خدا زنده شوید»پس همه زنده شدند.

حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام سؤال کرد از این قوم که خدا بآنها گفت بمیرید و بعد،آنها را زنده کرده.

آیا آنها را زنده کرد تا مردم آنها را ببینند و مجدداً آنها را نابود کرد یا اینکه

آنها را زنده کرد و بازگرداند بدنیا تا به خانۀ خود رفته و غذا بخورند.

حضرت فرمود:نه!خداوند آنها را زنده کرد تا بار دیگر در خانه های خودشان سکونت کنند و غذا بخورند و آمیزش داشته باشند و مدتی که خدا میخواست زنده بودند و سپس هر کدام با اجلهای خود مردند.

ص :۶۹

[سوره البقره (۲): آیات ۲۴۴ تا ۲۴۵]

اشاره

وَ قٰاتِلُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۴۴) مَنْ ذَا اَلَّذِی یُقْرِضُ اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضٰاعِفَهُ لَهُ أَضْعٰافاً کَثِیرَةً وَ اَللّٰهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

(۱)

ترجمه:

در راه خدا جنگ کنید و بدانید که خدا شنوا و دانا است.

کیست که خدا را وامی نیکو دهد تا خدا بر او به چندین برابر بیفزاید و خداست که میگیرد و میدهد و بسوی او همه باز میگردند.

ص: ۷۰

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۴۴ و ۲۴۵ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیهٔ ۲۴۴

در اینکه این خطاب «قاتِلُوا» (نبرد کنید)متوجه بکیست دو قول است:

۱-خطاب به یاران پیامبر اکرم است زیرا بعد از آنکه سرانجام کسانی که از مرگ فرار کردند ولی این فرار سودی بحالشان نداشت برای یاران پیامبر گفت این آیه،آنان را به جهاد تحریص و ترغیب میکند تا مانند آن مردم راه فرار در پیش نگیرند و راه آنها را نروند.

۲-خطاب بهمان گذشتگان است و تقدیر آیه اینست که بآنها گفته شد:در راه خدا نبرد کنید.

ص :۷۱

بیان آیه ۲۴۵

اشاره

شرح لغات:

قرض:در اصل بمعنای بریدن با دندان است و اینکه به«وام»قرض میگویند از این باب است که آن قسمت از مال را از بقیه اموال جدا میکند و بدیگری میدهد که عین یا مثل آن را پس از مدتی بازگرداند.

فیضاعفه:پس چند برابر کند او را و مضاعفه،تضعیف،اضعاف،بیک معنا است و آن افزودن و زیاد کردن هر چیزیست تا دو برابر و یا بیشتر گردد.

یقبض:میگیرد از قبض که در مقابل بسط است و همانطور که«بسط»به معنای دست باز بودن است قبض بمعنای دست گرفتگی و تنگی است.

یبسط:میدهد.از بسط بمعنای گشایش و وسعت و باین مناسبت بآنچه پهن میشود «بِساط»و بزمین وسیع«بَساط»میگویند.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند تحریض بر جهاد نمود و جهاد گاهی با جان است و گاهی با مال بدنبال آن،مردم را به کارهای نیک و انفاق در راه خیر میخواند.

«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ»

کیست که در راه خدا و اطاعت او انفاق کند و منظور از این تعبیر«امر»است نه درخواست قرض از روی احتیاج آن چنان که یهود پنداشته اند که خداوند از ما قرض میکند از روی ناداری و او فقیر است و ما بی نیاز!! بلکه خداوند«انفاق»را قرض نامید از باب لطف در امر به نیکی و انفاق و از نظر تأکید در اینکه حتماً پاداش خواهد داشت مانند قرض که باید پرداخت شود.

«قَرْضاً حَسَناً»

قرض نیکو و قرض نیکو آنست که از مال حلال باشد و آن را با منت گذاردن و آزار دادن ضایع نکند.»

«واقدی»میگوید:منظور از«قرض نیکو»اینست که آن را برای خدا و از روی کمال خرسندی خاطر بدهد.

بعضی گفته اند که در انفاق،سخت نباشد و با خوش رویی آن را بدهد.

بهتر اینست که«قرض حسن»را بمعنای جامع همه این معانی دانست زیرا بین این معانی تنافر و ناسازگاری نیست.

«فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَةً»

یعنی خداوند آن را بیفزاید بآن مقدار که جز خودش کسی نداند مانند آیه کریمه: «وَ یُؤْتِ (۱)مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً» (میدهد از طرف خود پاداشی بزرگ)این وجه را«حسن»و«سدی» گفته اند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که وقتی آیه «مَنْ جاءَ (۲)بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها» (کسی که کاری نیک انجام دهد پس برای اوست پاداش بهتر از آن)نازل شد رسول اکرم گفت:پروردگارا بر پاداش خود بیفزا،پس خداوند این آیه را فرستاد: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ (۳)فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» (کسی که کار نیکی انجام دهد خداوند ده برابر آن را پاداش میدهد)باز رسول اکرم عرضه داشت خدایا بیفزا:و این آیات نازل شد: مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ... و«کثیراً»یعنی آن مقداری که بشمار نمیآید و جز خدا کسی اندازه آن را نمیداند.

«وَ اللّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ»

یعنی خدا گاهی روزی را از بعضی مردم میگیرد و زندگی را بر آنان سخت میگرداند ولی بر مردمی دیگر روزی را زیاد کرده و بآنان وسعت و گشایش زندگی عنایت مینماید(حسن و ابن زید) بعضی گفته اند یعنی خداوند صدقات را گرفته و پاداش آن را فراوان میدهد یا در دنیا و بصورت فوری و یا در آخرت و در آینده دورتر و یا در هر دو(اصم و زجاج) بعضی دیگر«یقبض»را گرفتن روزی بمرگ کسی و(یبسط)را گشایش دادن در روزی ورثهٔ او معنا کرده اند.

ص: ۷۳

۱- ۱) -آیه ۴۰ از سوره نساء

۲- ۲) -آیه ۸۴ از سوره قصص

۳- ۳) -آیه ۶۰ از سوره انعام

«وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

و بسوی او باز میگردیـد.و این جمله برای تأکیـد در پاداش گرفتن از خـدا است.کلبی در سـبب نزول آیه میگویـد:رسول اکرم فرمود هر کس صدقه ای دهد برای اوست دو برابر آن در بهشت.ابو دحداح انصاری(که اسـمش عمرو بن دحداح است)عرض کرد یـا رسـول اللّه برای من دو بـاغ است اگر یکی از آن دو را صـدقه دهم برای من دو بـاغ در بهشت خواهـد بـود؟ حضـرت فرمود آری عرض کرد آیـا ام الدحـداح هم بـا من خواهـد بود؟ حضـرت فرمود آری عرض کرد آیـا دخـترم هم بـا مـا خواهد بود؟فرمود آری پس باغ بهتر را در اختیار رسول اکرم قرار داد و این آیه درباره اش نازل گردیـد و خداونـد در مقابل یک باغ هزاران هزاران پاداش باو داد و جمله (أَضْعافاً كَثِيرَةً) بیان این مطلب است.

می گویند وقتی ابو الدحداح باغ را به رسول اکرم داد و بازگشت دید همسـرش (ام الدحداح)و دخترش در همان باغی هستند که برسول اکرم داده بود ابو الدحـداح جلو در باغ آمـد و بزن و فرزندش گفت من این باغ را صدقه داده و در برابر آن دو باغ در بهشت گرفته ام و شـما نیز با من خواهیـد بود همسـرش گفت خـدا مبارک گردانـد آنچه داده و آنچه گرفته ای پس بیرون آمدند و باغ را به رسول اکرم تسلیم نمودند.

حضرت فرمود چه بسیار درخت های پر میوه ای که در بهشت برای ابو الدحداح خواهد بود.

ص :۷۴

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۶]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ قالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلْقِتالُ أَلاّ تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلاّ نُقاتِلَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِيارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ (۲۴۶)

(۱)

ترجمه:

آیا ندیـدی آن گروه از بنی اسـرائیل را که پس از وفات موسـی به پیامبر خویش گفتند پادشاهی،برای ما برانگیز تا در راه خدا کارزار کنیم پیامبر آنها گفت ممکن است اگر جهاد بر شـما فرض شود کارزار نکنید.گفتند ما که از دیار و فرزندان خود دور شـده ایم برای چه جنگ نکنیم.و وقتی جهاد بر آنها واجب شـد همه روی از جهاد گرداندنـد بجز انـدکی و خدا بکار و کردار ستمکاران دانا است.

ص: ۷۵

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ ۲۴۶ جزء ۲ سورهٔ ۲

بیان آیه ۲۴۶

اشاره

لغت:

الملأ-جماعت اشراف و بزرگان.

تفسیر:

بدنبال بیان موضوع جهاد اینک داستان معروفی را از بنی اسرائیل ذکر میکند که در اثر مخالفت و سرپیچی از فرمان جهاد و خانه نشستن چه،بآنان رسید تا دیگران راه آنان را پیش نگیرند.

«أَ لَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی»

ای پیامبر آیا آگاهی و علم تو بداستان آن جمعیت اشراف از بنی اسرائیل نرسید که پس از مرگ موسی، «إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ» به پیامبر خود گفتند.

در اینکه این پیامبر چه کسی بوده و نامش چیست سه قول نقل شده است:

۱-«شمعون»و مادر شمعون فرزند نداشت و از خدا درخواست که باو فرزندی عنایت کند و خدا باو فرزندی داد که نامش را شمعون نهادند و او شمعون بن صفیه از اولاد لاوی بن یعقوب است(سدی) ۲-«یوشع (۱)بن نون»بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب(قتاده) ۳-«اشمویل»که به عربی«اسماعیل»میشود(از بیشتر مفسران) و از امام باقر علیه السلام همین قول سوم نقل شده است.

«اِبْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ»

(برای ما پادشاهی برانگیز و قرار بده تا در راه خدا بجنگیم)درباره سبب این سؤال و درخواست از پیامبر سه وجه ذکر کرده اند:

۱- ۱) -این قول با توجه به تاریخ صحیح نیست زیرا یوشع بعد از موسی بوده در حالی که این داستان در زمان داود صورت گرفته و فاصله زمانی بین داود و بین یوشع زیاد است.

۱-ستمگران و جباران پس از آنکه بر بنی اسرائیل غلبه یافته و قسمت بیشتر شهر و دیار آنان را گرفتند و فرزندانشان را اسیر و خود آنها را ذلیل نمودند به سبب اینکه آنان عهد و پیمان خدا را فراموش کرده بودند و گناهان در میان آنها زیاد شده بود و پیامبری نداشتند پس خداوند«اشمویل»پیامبر را برای آنان فرستاد،آنان باو گفتند اگر راست می گویی برای ما پادشاهی برانگیز تا در راه خدا بجنگیم و این نشانه نبوت و پیامبری تو است(ربیع و کلبی) ۲-آنان میخواستند با«عمالقه»جنگ کنند پس درخواست پادشاهی،کردند که امیر آنان شود و در سایه قدرت او کلیه آنان متحد و حالشان منظم گردد و در جنگ با دشمن پیروز شوند(سدی) ۳-خداوند«اشموئیل»پیامبر را برای اینان فرستاد و چهل سال به بهترین صورت گذراندند تا مسئله جالوت و عمالقه پیش آمد و اینان به اشموئیل گفتند که برای ما پادشاهی برگزین...(وهب) ابو عبد اللّه میگوید«ملک»در این زمان به کسی میگفتند که لشگر را می برد (باصطلاح امیر لشکر)و پیامبر،کارش را برپا می داشت و از طرف خدا و بوسیله وحی او را آگاه می ساخت(از جریان و عواقب کارها).

«قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»

پیامبر در مقابل درخواست آنان گفت اگر جنگ بر شما واجب و فرض شود شاید «أَلاَّ تُقَاتِلُوا» جنگ نکنید و بآنچه هم اکنون می گویید وفا ننمائید.منظور پیامبر از این بیان،بدست آوردن در فهمیدن مقدار علاقه و حرص آنان به جنگ بود و نیز این خود بمنزله گرفتن عهد و پیمان از آنان بود و معنای «عسیتم»«قاربتم»نزدیک شدید و معنای«عسیت ان افعل کذا»اینست که نزدیک شدم بآن کار.

«قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

این جمعیت گفتند چیست برای ما در جنگ نکردن(یعنی چه علت دارد که جنگ نکنیم).

بعضی کلمه«ما»را بمعنای«نفی»گرفته و چنین معنا میکنند«و نیست برای ما

ص :۷۷

ترک جنگ» وَ قَدْ أَخْرِجْنا بیرون شدیم یعنی بعضی از ما بیرون شدیم که لفظ عام است ولی مقصود«خاص»میباشد.

«مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا»

از شهرها و فرزندان مان و این بیرون شدن بصورت اسارت و جبر و ناچاری بود که در محیط ما پدید آمده یعنی اینان به پیامبرشان گفتند ما وقتی، به جنگ علاقه نداریم که عزیز و محترم در میان فامیل خود باشیم و دشمن،بر ما چیره نباشد اما حالا که کار باین صورت درآمده و ما ذلیل شده ایم چاره ای جز جنگ نیست.

«فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ»

در اینجا تقدیر و حذفی شده که مضمونش اینست پس از این درخواست،خداوند،آنچه آنها میخواستند اجابت کرد و امیری برای آنان انتخاب شد ولی وقتی جنگ پیش آمد و واجب شد «تَوَلَّوْا» پشت کردند و از آن، رو گردان شده و فرمان خدا را به هیچ گرفتند.

«إِلاّ قَلِیلاً مِنْهُمْ»

جز عده اندکی از ایشان و اینان همان کسانی بودند که از نهر گذشتند که بعداً بیان خواهیم کرد.

«وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظّالِمِینَ»

-خداوند به ستمکاران آگاه است:این جمله تهدید است برای کسانی که از جنگ شانه خالی کردند زیرا اینان در اثر این گناه بخود ستم کردند.

ص :۷۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۷]

اشاره

وَ قٰالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طٰالُوتَ مَلِكاً قٰالُوا أَنّٰى يَكُونُ لَهُ اَلْمُلْكُ عَلَيْنٰا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ اَلْمٰالِ قٰالَ إِنَّ اَللّٰهَ اِصْطَفٰاهُ عَلَيْكُمْ وَ زٰادَهُ بَسْطَةً فِي اَلْعِلْمِ وَ اَلْجِسْمِ وَ اَللّٰهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۴۷)

(۱)

ترجمه:

پیامبرشان بآنها گفت:خدا،طالوت را بپادشاهی شما نصب کرد گفتند از کجا او را بر ما پادشاهی رواست در صورتی که ما بپادشاهی از او سزاوارتریم و او را مال فراوان و وسیع نیست(آن پیامبر در جواب)گفت:خدا او را برگزید از بین شما و او را در علم و جسم فزونی بخشید و خدا ملک خود را بهر که خواهد بخشد که او وسعت دهنده و دانا است.

ص: ۷۹

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۲۴۷ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۴۷

اشاره

شرح لغات:

اصطفاه-برانگیخت و آن را اختیار کرد و اصل کلمه«صفی»است که باصطلاح به باب«افتعال»رفته و اصتفی شده و روی قاعده ادبی«تا»به«طاء»تبدیل شده است.

بسطه-برتری و فضیلت در جسم و مال.

تفسیر:

اشاره

«وَ قٰالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طٰالُوتَ مَلِكاً»

پیامبرشان بآنان گفت خداوند طالوت را بپادشاهی شما برانگیخت،و طالوت از فرزندان«بنیامین بن یعقوب» بود و باو«طالوت»میگفتند از نظر طول قامت و شغل او بعقیده بعضی«سقائی»و بعقیده دیگر«دباغی»بوده است.

و چون نبوت در نسل لاوی بن یعقوب و پادشاهی در فرزندان«یهودا»بن یعقوب و بقولی در نسل یوسف بن یعقوب بود لذا او نه از اولاد پیامبر و نه از دودمان سلطنت بود.

مجاهد میگوید مقصود از کلمه«ملک»در این آیات«امیر لشکر»است و بعضی معتقدند که خداوند مقام پیامبری را نیز باو عنایت کرد پس از آنکه او را ملک و امیر قرار داد.

«قٰالُوا أَنّٰى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنٰا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمٰالِ»

آنان در پاسخ آن پیامبر گفتند از کجا او را پادشاهی بر ما رواست در صورتی که ما سزاوارتر از او بپادشاهی هستیم و او را مال فراوانی نیست.

اولین اعتراض آنان به پادشاهی او این بوده که میگفتند او نه از فرزندان انبیاء و نه از خاندان سلاطین است و اعتراض دوم،اینکه او مال و ثروت فراوانی ندارد و

پادشاه و امیر باید ثروتی بیش از آنچه دیگران دارند داشته باشد تا غلامان زیادی خریده و دارا باشد.بعضی گفته اند مراد اینست که او آن قدر ثروت ندارد که جبران نقص و حقارتی که از نظر نسب در او هست(که از خاندان نبوت و سلطنت نیست)بنماید.

لذا خداوند بآنها میفهماند که او داناتر است از ایشان به آنچه حکمت و مصلحت اقتضا میکند و هدف از ریاست و سلطنت،علم و شجاعت است و این مطلب را خداوند از زبان پیامبرشان بیان میکند.

«قالَ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاهُ عَلَیْکُمْ»

-خداوند او را بر شما برگزید و انتخاب کرد (از ابن عباس).

«وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ»

-و افزود در وسعت و گسترش علم و جسم و او اعلم و داناتر بنی اسرائیل بود در زمان خودش و همچنین او زیباترین،کاملترین، تنومندترین و قویترین فرد از بنی اسرائیل بود.

«وَ اللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَنْ یَشاءُ»

-خدا سلطنت و قدرت را بهر کس بخواهد میدهد یعنی باو اعتراض مکنید که او از خاندان نبوت و سلطنت نیست زیرا خداوند بهر کس صلاح بداند سلطنت و قدرت میدهد. «وَ اللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ» -در معنای«واسع»سه وجه گفته شده است:

۱-خداوند«واسع الفضل»است یعنی فضل و رحمت او وسیع است و کلمه«فضل» حذف شده مانند اینکه میگویند فلانی بزرگ است یعنی بزرگ قدر میباشد.

۲-کلمه«واسع»بمعنای«موسع»«وسعت دهنده»می باشد همانطور که«الیم» بمعنای(مولم)و سمیع بمعنای(مسمع)آمده است.

۳-معنای«واسع»اینست که او«ذو سعه»و دارای وسعت می باشد مانند آیه کریمهٔ (عِیشَةٍ راضِیَةٍ) یعنی زندگی دارای خوشی و خرسندی.

در آخر آیه«علیم»بمعنای دانا است که خدا میداند چه کسی سزاوار است که به او برتری و قدرت دهد از نظر مصلحت مردم و یا از نظر آزمایش و امتحان.

کلمه«ملکه»(پادشاهیش)که پادشاهی اضافه و نسبت به خدا یافته بیان کننده

این مطلب است که ممکن است سلطنت،گاهی الهی باشد و آن در صورتی است که خداوند برای تدبیر امور مردم کسی را برگزیند و این منصب را باو دهد و آلات و اسباب سلطنت را برایش فراهم سازد و نیز مردم را به اطاعت از او فرمان دهد در این صورت میگویند که سلطنت او از طرف خداست زیرا تصرف و حکمرانی این فرد باذن و اجازه خدا صورت گرفته است البته تعیین و برانگیختن این نوع پادشاهان با بعثت و برانگیختن پیامبران فرق دارد(و این دو مقام یکی مادی و دنیوی و دیگری معنوی و اخروی است).

دو نکته:

از این آیات ضمناً دو نکته استفاده میشود:

۱-سلطنت لازم نیست که ارثی باشد و شرط سلطان این نیست که باید از خاندان سلطنت باشد بلکه کسی را که خدا میداند سودمند بحال مردم و دارای مصلحت اجتماعی است باین مقام منصوب میکند اگر چه از دودمان سلطنت نباشد.

۲-پیشوا باید اعلم و اکمل و افضل از مردم دیگر و از نظر شجاعت و فضیلت سرآمد دیگران باشد تا شایسته این مقام گردد و لذا خداوند علت انتخاب و تقدیم طالوت را همین جنبۀ«اعلم و اقوی»بودن او معرفی میکند.

ص :۸۲

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۸]

اشاره

وَ قٰالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ اَلتّٰابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمّٰا تَرَكَ آلُ مُوسىٰ وَ آلُ هٰارُونَ تَحْمِلُهُ اَلْمَلاٰئِكَةُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸)

(۱)

ترجمه:

پیامبرشان بآنها گفت:نشان و علامت پادشاهی او اینست که میآورد برای شما تابوتی را(صندوق)که آرامشی از پروردگارتان و باقیمانده ای از آنچه خاندان موسی و هارون واگذاشته اند در آنست و ملائکه آن را بدوش برند که در آن آیت و نشانه ای است برای شما اگر مؤمن باشید.

ص: ۸۳

۱- ۱) سوره بقره آیه ۲۴۸ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۴۸

اشاره

شرح لغات:

تابوت:(صندوق)لغت بیشتر مردم عرب است و«تابوه»لغت انصار.

سکینه-آرامش و از ماده«سکون»گرفته شده است.

تفسیر:

اشاره

وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ آیَهَ مُلْکِهِ

:(پیامبرشان بآنان گفت)علامت و نشانه کسی را که خداوند او را پادشاه شما نموده و دلیل بر پادشاهی اش اینست که:

أَنْ یَأْتِیَکُمُ التّابُوتُ

:(اینست که بیاورد برای شما صندوقی را)این قسمت از آیه،دلیل است بر اینکه آنان به پیامبرشان گفته اند اگر پادشاهی او بدستور خدا و از طرف اوست باید نشانه ای که گواه درستی او باشد بیاورد و از این جهت پاسخ بالا بآنها داده شد.

داستان تابوت:

علی بن ابراهیم در تفسیرش از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:مراد از«تابوت»آن صندوقی است که خداوند برای مادر موسی فرستاد که موسی را در آن گذاشت و به دریا انداخت و این تابوت نزد بنی اسرائیل بسیار محترم و با ارزش بود و بدان تبرک می جستند تا وقتی مرگ موسی فرا رسید و آن حضرت لوح های تورات و زره و آنچه از آثار نبوت داشت در آن گذاشت و بهنگام وصیت آن را به یوشع بن نون سپرد.

تا وقتی این تابوت در دست بنی اسرائیل بود از عزت و عظمت برخوردار بودند ولی بعلت بی اعتنا شدن آنان نسبت به تابوت تا آنجا که بچه ها در کوچه با آن بازی میکردند، خداوند تابوت را از آنها گرفت.

ص: ۸۴

بنی اسرائیل وقتی از پیامبر خود درخواست کردند که برای آنان پادشاه و امیری تعیین کند خدا طالوت را برایشان فرستاد و تابوت را بآنها بازگرداند.

بعضی گفته اند که آن تابوت در دست عمالقه بود که از دشمنان بنی اسرائیل بودند و چون امور بنی اسرائیل دچار هرج و مرج شد و عمالقه بر آنان غالب و چیره شدند مصیبت هایی بر سرشان آوردند و خداوند تابوت را از عمالقه گرفت و به بنی اسرائیل برگردانید و فرشتگان آن را حمل نمودند(ابن عباس-وهب)و همین مطلب از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

بعضی گفته اند این تابوت همان صندوقی بود که خداوند برای حضرت آدم فرستاد و صورتهای پیامبران در آن بود و فرزندان آدم یکی پس از دیگری آن را به ارث می بردند تا بدست بنی اسرائیل رسید و آنان بوسیله آن بر دشمنان خویش غالب می شدند.

قتاده میگوید:یوشع بن نون آن تابوت را در بیابان«تیه»گذاشت و فرشتگان آن را برای بنی اسرائیل حمل نمودند. (۱)

فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ

:که در آن آرامشی از پروردگارتان بود.این آرامش بقولی مربوط به خود تابوت و بقولی مربوط به آنچه در تابوت وجود داشت بوده است.

در اینکه مراد از سکینه و آرامشی که در آن صندوق بوده چیست؟وجوهی بیان شده است که یکی از آنها اینست که در آن آیت و نشانه ای از قدرت حق بود که دل ها بهنگام گرفتاری از آن آرامش می یافت. (۲)

ص :۸۵

۱- ۱) -در اینجا مؤلف دربارۀ اندازه و جنس آن صندوق مطالبی دارد که چون زیاد مهم و مفید نیست ترجمه نشد.
۲- ۲) -نیز از نقل وجوه دیگر صرف نظر شد.در اینجا بد نیست بآنچه صاحب تفسیر آلاء الرحمن درباره «فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ» (در آن آرامشی است از پروردگار شما)نوشته اشاره کنیم.ایشان میگوید همانطور که رسم است پرچم را پیشاپیش لشکر حرکت میدهند و دیدن پرچم مایه دل گرمی سپاه و نشانه قدرت آنهاست این صندوق چنین وصفی را داشته و پیشاپیش بنی اسرائیل حرکت داده میشده است و دیدن آن،سبب آرامش و اطمینان آن مردم بوده است.(مترجم)

و بَقِیَّهٌ مِمّٰا تَرَکَ آلُ مُوسیٰ وَ آلُ هٰارُونَ :و باقیمانده ای از آنچه آل موسی و هارون واگذاشته اند(در آن بود)و درباره تعیین این باقیمانده از خاندان موسی و هارون اقوالی گفته شده است از اینقرار:

۱-عصای موسی و پاره هایی از الواح تورات(از ابن عباس-قتاده)و از امام صادق علیه السلام نیز همین مطلب نقل شده است.

۲-تورات و مقداری از لباسهای حضرت موسی(حسن).

۳-دو لوح از تورات و مقداری از«منّ»که بر بنی اسرائیل فرود میآمد و کفش های موسی و عمامهٔ هارون و عصای او.

اینها گفتار مفسرین دربارهٔ تعیین مقصود از«سکینه»و«بقیه...»بود اما ظاهر اینست که مراد از«سکینه»همان آرامش و اطمینانی است که خداوند در آن قرار داده بود و بنی اسرائیل بدان آرام میگرفتند.

و مراد از«بقیه...»ممکن است باقیمانده از دانش ها یا چیزهایی از نشانه های پیامبران یا هر دو آنها باشد.

بعضی گفته اند که مقصود از«آل موسی و آل هارون»خود موسی و هارون است و عرب این رسم را دارد که گاهی:آل فلان میگوید مقصودش خود اوست.

«تَحْمِلُهُ الْمَلاٰئِکَهُ»

ملائکه آن را حمل میکردند و در معنای حمل ملائکه اقوالی است از اینقرار:

۱-فرشتگان آن را بین زمین و آسمان بر دوش گرفتند که بنی اسرائیل عیاناً دیدند(از ابن عباس-حسن) ۲-دشمنان بنی اسرائیل وقتی که بر آنان مسلط شدند آن صندوق را برده و در بتخانه خویش گذاشتند صبح که رفتند دیدند تمام بتهایشان واژگون شده است با دیدن آن وضع،صندوق را از بتخانه بیرون برده و در گوشه ای از شهر گذاردند ولی گرفتاری های پی در پی و مختلف مانند ابتلاء به وبا و بیماری های دیگر و مرگ و میری که در میان آنان شیوع یافت آنها را باین فکر انداخت که صندوق را به بنی اسرائیل باز

گردانند لذا آن را روی چرخی قرار داده و به دو گاو بستند در این هنگام فرشتگان آن را رانده به بنی اسرائیل رسانیدند بنا بر این،معنای حمل ملائکه اینست که آن را راندند همانطور که وقتی کسی بگوید من اثاث خودم را بفلان محل خواهم برد معنایش این نیست که آن را بدوش گرفته و ببرد بلکه اگر آن را با وسائلی حمل کند و بدان شهر رساند باز آنچه گفته صحیح بوده است.

«إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

و در آن یعنی بازگشت تابوت نشانه ایست برای شما اگر مؤمن باشید،اگر تصدیق کننده باشید(یعنی اگر بپذیرید) که خداوند طالوت را امیر شما قرار داده است و کلمۀ«مؤمن»بمعنای ایمان آورده بخدا نمیتواند باشد زیرا آنان وقتی چنین سخنانی میگفتند و رد قول پیامبرشان را میکردند کافر بودند.

و بعضی گفته اند معنای«اگر مؤمن باشید»اینست که مؤمن باشید آن چنان که خود می پندارید.

ص: ۸۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۴۹]

اشاره

فَلَمّٰا فَصَلَ طٰالُوتُ بِالْجُنُودِ قٰالَ إِنَّ اَللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلاّٰ مَنِ اِغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّٰ قَلِيلاً مِنْهُمْ فَلَمّٰا جٰاوَزَهُ هُوَ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قٰالُوا لاٰ طٰاقَةَ لَنَا اَلْيَوْمَ بِجٰالُوتَ وَ جُنُودِهِ قٰالَ اَلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاٰقُوا اَللّٰهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ مَعَ اَلصّٰابِرِينَ (۲۴۹)

(۱)

ترجمه:

پس همین که طالوت لشگر را بیرون برد گفت:خدا شما را بنهر آبی آزمایش میکند هر کس از آن نوشد از من نیست و هر کس از آن نچشد از من است مگر آن کس که با دست خویش،کفی بردارد پس همه(آن سپاه)آشامیدند بجز عده کمی از آنها، و همین که او با کسانی که ایمان آورده بودند از جوی گذشتند،گفتند:امروز ما را طاقت جالوت و سپاهیان او نیست آنها که به لقاء پروردگار یقین داشتند گفتند:بسیار شده که گروهی اندک بخواست خدا بر سپاهی بسیار،غلبه یافته و خدا یار و کمک صابران است.

ص:۸۸

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۴۹ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۴۹

اشاره

شرح لغات:

فصل:جـدا کرد از فصل،بمعنای قطع و جدا کردن و«فصل بالجنود»یعنی لشـکر را از مرکز و محلشان جدا کرد و برد و در مورد از شیر گرفتن بچه نیز کلمه«فصل» بکار میرود.

جنود:جمع جند(لشکر)و اصل معنای آن زمین سخت صاحب سنگ است ولی بعداً بهر اجتماع نیرومند اطلاق شد.

لم یطعمه:نچشد.

اغترف:برگیرد-بردارد.با دست برگیرد.

غرفه:کفی و مشتی.

جـاوزه:گذشـتند و عبور کردنـد و اجـازه از همین مـاده بمعنای گذرانـدن است و مجاز هم آنست که از اصل بموارد اسـتعمال گذشته است و«تجاوز»بمعنای عفو، گذشت از گناه با عفو و بخشش و بمعنای«ظلم»گذشتن از حدود و مقررات است.

طاقه:قوه و نیرو.

فئه:جمعیت و دسته ای از مردم.جمع آن«فئون و فئات»است.

تفسیر:

«فَلَمّٰا فَصَلَ طٰالُوتُ بِالْجُنُودِ»

:در این جمله حـذفی شـده و بقیه جمله بـدان دلالت دارد و آن حـذف اینست که در پاسـخ درخواست آنان،امیری معین شد و تـابوت را بـا همـان صـفت و خصوصـیت که بآنهـا قول داده شـده بود آورد و آن امیر همـان طـالوت بود و طـالوت آنهـا را از مکانشان خارج کرد و براه انداخت.

در تعداد این لشکر رقم هایی ذکر شده است:

۱-هشتاد هزار(سدی) ۲-هفتاد هزار(مقاتل) علت این جمعیت زیاد آن بود که وقتی تابوت را دیدند همه یقین کردند که پیروز خواهند شد.

«قَالَ إِنَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ»

:خداوند آزمایش کننده است شما را به نهری:

معنا و هدف آزمایش اینجا جدا کردن راستگو از دروغگو است.

علت اینکه آزمایش اینان بدین صورت شد این بود که آنان از کمی آب شکایت داشتند و می ترسیدند که از تشنگی تلف شوند(از وهب).

بعضی گفته اند آنان چنین امتحان شدند تا در اثر صبر و شکیبایی ثواب و پاداش بیشتری بدست آورند و سزاوار پیروزی بر دشمن گردند و نیز عادت کنند بر این تحمل و صبر بر مشکلات تا بهنگام جنگ ثابت قدم باشند و فرار نکنند.

در تعیین این نهر،که بدان امتحان شدند دو قول است:

۱-نهری بوده است بین اردن و فلسطین(از قتاده و ربیع) ۲-نهر فلسطین(از ابن عباس و سدی) «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي» هر کس از آن نهر یعنی از آب آن نهر بیاشامد از من نیست یعنی از اهل ولایت من و از دوستان و پیروان من نیست.

«وَ مَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»

-و هر کس از آن نچشد و از آن آب نخورد پس او از من است یعنی از دوستان و یاران من است و ریشه این کلمه«طعم»بمعنای چشیدن است نه«طعام».

«إِلاّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ»

جز کسی که یک بار آب با مشت و دست خود برگیرد و بیاشامد.

«فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلاّ قَلِيلاً مِنْهُمْ»

همه بیش از یک مشت آشامیدند جز عده کمی.

میگویند کسانی که فقط یک مشت آشامیدند سیصد و چندی بودند(از حسن و قتاده و جماعتی)و بعضی آنها را چهار هزار نفر دانسته اند در مقابل هفتاد و شش هزار نفر

که فرمان نبردند و آشامیدند ولی همین چهار هزار نفر هم دچار نفاق و سرپیچی از فرمان طالوت شدند بجز سیصد و چندی(از سدی) می گویند کسانی که از آن آب زیاد نوشیدند تشنه شدند و کسانی که کم نوشیده بودند سیراب شده و تشنگی آنان برطرف شده بود.

با این امتحان،طالوت کسانی را که از دستورش سرپیچی کرده و اطاعت نکرده بودند عقب زد و کسانی را که اطاعت کرده بودند با خود برد.

«فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ»

وقتی طالوت با کسانی که باو ایمان آورده بودند از نهر گذشتند.

از«براء بن عازب و قتاده و حسن»نقل شده که با طالوت فقط مؤمنان که بعدد اصحاب بدر بودند گذشتند.ولی ابن عباس و سدی می گویند مؤمنان و کافران از نهر عبور کردند ولی کافران جدا شدند و مؤمنان باقی ماندند بهمان عدد اصحاب بدر و این قول،اقوی است زیرا تعبیر قرآن اینست «فَلَمّا جاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ» پس از آنکه طالوت و مردم از نهر گذشتند و دیدند زیادی لشکر دشمن را، «قالُوا لا طاقَةَ لَنَا الْیَوْمَ بِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ» گفتند یعنی همان کسانی که نافرمانی کرده بودند(و این دلیل صحت قول دوم است که گفتیم)ما را طاقت مقابله و نبرد با این لشکر نیست ولی مؤمنین که به تعداد اصحاب بدر بودند گفتند:

«کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللّهِ»

چه بسیار جمعیت کمی که پیروز شد باذن خدا بر جمعیت بسیاری.

ابو القاسم بلخی میگوید:ممکن است همه آنها مؤمنین و اطاعت کننده گان از طالوت بودند ولی از نظر درجه یقین و ایمان با هم اختلاف داشته و بعضی قوی و جمعی ضعیف بودند و این سخن کسانی بود که ایمان راسخ و قوی داشتند.

«قالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ»

از مؤمنان ثابت قدم این چنین تعبیر شده است«کسانی که میدانند آنان خدا را می بینند»و ملاقات و دیدار خدا یعنی بازگشت بسوی او و پاداش یعنی کسانی که میدانند که بسوی خدا و پاداش او خواهند رفت.در

معنای کلمه«یظنون»سه قول است:

۱-یقین دارند(از سدی) ۲-حـدیث نفس میکننـد و با خود میگوینـد و حـدیث نفس گاهی با شک است و گاهی با یقین ولی بیشتر مورد استعمال ماده«ظن»در موارد شک است.

۳-گمان دارند که در این جنگ،خدا را ملاقات میکنند یعنی کشته میشوند.

«وَ اللّٰهُ مَعَ الصّٰابِرِینَ»

و خدا با صابران است در کمک دادن بآنها بر دشمنانشان.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۰ تا ۲۵۱]

اشاره

وَ لَمّٰا بَرَزُوا لِجٰالُوتَ وَ جُنُودِهِ قٰالُوا رَبَّنٰا أَفْرِغْ عَلَيْنٰا صَبْراً وَ ثَبِّتْ أَقْدٰامَنٰا وَ اُنْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ (۲۵۰) فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ قَتَلَ دٰاوُدُ جٰالُوتَ وَ آتٰاهُ اَللّٰهُ اَلْمُلْكَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمّٰا يَشٰاءُ وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اَللّٰهِ اَلنّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ اَلْأَرْضُ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى اَلْعٰالَمِينَ (۲۵۱)

(۱)

ترجمه:

و چون بـا جالوت و سـپاهیانش روبرو شدنـد گفتنـد:پروردگارا بما صبر ده و قـدم هایمان را اسـتوار نما و ما را بر گروه کافران پیروز فرما.

پس بخـواست خـدا آنهـا را شـکست دادنـد و داود جـالوت را کشـت و خـدایش پادشـاهی و حکمـت عطـا فرمـود و از آنچه میخواست باو آموخت و اگر خـدا بعض مردم را بسـبب بعض دیگر دفع نمیکرد زمین فاسـد می شـد ولی خـدا صاحب فضل و کرم بر همه مردم است.

ص: ۹۳

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۵۰ و ۲۵۱ جزء ۲ سوره ۲

بیان آیه ۲۵۰

اشاره

شرح لغات:

برزوا-اصل بروز بمعنای ظهور است و برزوا یعنی آشکار و ظاهر شدند.

افرغ-بده و اصل فراغ بمعنای خالی بودن است و«افراغ»ریختن چیزیست مایع در ظرفی خالی.

ثبت-پایدار کن و تثبیت،چیزی را در جایش قرار دادن است.

تفسیر:

«وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ»

وقتی طالوت و مؤمنان با او ظاهر شدند برای جنگ با جالوت و لشکریانش، «قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً» گفتند بده بما صبر یعنی توفیق صبر و بردباری در جهاد بما عنایت فرما.

«وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»

بما توفیق پایداری عنایت فرما و ما را در جهاد با قوم جالوت کمک نما.

ص :۹۴

بیان آیه ۲۵۱

اشاره

لغت:

«فهزموهم»شکست دادند ایشان را.از«هزم»بمعنای«دفع»است.

تفسیر:

اشاره

در این آیات دنباله داستان بیان شده است و در اینجا جمله ای حذف شده است که خداوند دعای آنان را اجابت کرد و آنان را بر دشمن پیروز نمود و معنای «فَهَزَمُوهُمْ» اینست که مقدمات گریز آنان را فراهم نمودند و کاری کردند که آنان را بعقب نشینی و فرار واداشتند.

«بِإِذْنِ اللّهِ»

یعنی به امر و فرمان خدا.

«وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ»

داود جالوت را کشت.

داستان:

داستان داود آن چنان که علی بن ابراهیم بن هاشم از امام صادق علیه السلام نقل کرده اینست که خداوند به پیامبر آنان وحی کرد که جالوت را کسی می کشد که زره موسی بر اندام او مناسب باشد و او یکی از فرزندان«لاوی بن یعقوب»و اسمش«داود» است و پدر داود(ایشا)ده پسر داشت که داود کوچکتر از همه بود وقتی خداوند طالوت را برای بنی اسرائیل برانگیخت و آنان را برای جنگ با جالوت جمع آوری کرد فرستاده شد این طالوت بسوی پدر داود(ایشا)و باو گفت پسرانت را حاضر کن وقتی همه حاضر شدند یک یک آنها را خواست و زره موسی را بر آنها پوشاند بر بعضی بلند و بر بعضی کوتاه بود به(ایشا)گفت آیا پسر دیگری هم داری که نیامده باشد گفت آری کوچکترین فرزندم را برای چراندن گوسفند بصحرا فرستاده ام گفت او را حاضر کن پدر داود کسی را فرستاد و داود را از صحرا خواست داود برگشت و با خود فلاخن داشت

در بین راه که میآمد سه عدد سنگ از راه برداشت و در ترکش انداخت طالوت آن زره را به داود پوشاند،درست باندازه او بود.داود پوشید و آمد در برابر جالوت در حالی که جالوت سوار فیل بود و تاجی بر سر داشت و در پیشانی اش یاقوتی بود که میدرخشید و لشکریانش هم در برابرش صف کشیده بودند.

داود سنگی به میمنه و قسمت راست لشکر جالوت انداخت و به آنها خورد و گریختند سنگ دوم را بجانب میسره و قسمت چپ لشکر انداخت به آنان نیز اصابت کرد و فرار کردند سنگ سوم را به جانب خود جالوت پرتاب کرد به پیشانی جالوت خورد و تا مغزش فرو رفت و جسد بی جانش روی زمین قرار گرفت.

بعضی گفته اند که جالوت برای قضای حاجت بیرون آمد که داود بجانب او سنگی با فلاخن انداخت و آن سنگ بین دو چشم جالوت خورد و از پشت سرش بیرون آمد و نیز بر بسیاری از لشکریان سنگ خورد و آنان را کشت و جمعیت فرار کردند(از وهب و بسیاری از مفسران) «وَ آتاهُ اللّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَهَ» و خدا هفت سال پس از کشته شدن جالوت باو سلطنت و قدرت داد(از ضحاک) و نیز خداوند باو مقام نبوت را عنایت فرمود در حالی که قبل از کشتن جالوت، نبی نبود پس خداوند دو مقام نبوت و سلطنت در یک شخص جمع کرده و بهنگام مرگ طالوت،دارای هر دو منصب شد زیرا کسی که مقام نبوت و پیامبری ندارد نمیتواند ریاست و فرمانروایی بر پیامبر داشته باشد چون پیامبر جز بحق سخن نمیگوید و خبر نمیدهد و بظاهر و باطن او اعتماد و اطمینان هست و بر غیر پیامبر چنین اعتمادی نیست(از حسن) بعضی میگویند جائز است شخص عادی که مقام نبوت را ندارد ریاست کند با وجود پیامبر ولی باین شرط که بامر و مشورت و دستور پیامبر کار کند.

«وَ عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ»

خداوند مسائل مربوط بامور دین و آنچه میخواست از امور مربوط به دنیا مانند زره ساختن باو آموخت پس آهن برای او مانند شمع نرم میشد بعضی معتقدند که منظور از جمله «عَلَّمَهُ مِمّا یَشاءُ» یاد دادن زبور و حکومت بین مردم و

سخن پرنده و مورچه بود و بعضی دیگر گفته اند که مراد از آن«صدای خوش و خوبی بود»که خدا باو عنایت نمود. «وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللّٰهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» و اگر خدا بعض مردم را به سبب بعض دیگر دفع نمیکرد زمین فاسد می شد.

در تفسیر و بیان این آیه سه وجه گفته شده است:

۱-اگر خدا شر کفار را بدست سپاه اسلام دفع و رد نمیکرد،کفار غالب شده و شهرها را خراب میکردند(از ابن عباس و مجاهد) ۲-خدا به برکت مردان خوب از مردم گناه کار دفع بلا و هلاک می نماید(از علی، قتاده و جمعی از مفسران)و بهمین مضمون روایتی را جمیل از حضرت صادق علیه السلام نقل میکند که فرمود:خداوند به برکت کسانی که نماز میخوانند از شیعیان ما بلاـ را از کسانی که نماز نمیخوانند از شیعیان دفع و دور میکند و اگر همه نماز را ترک کنند در آن وقت بلا و عذاب بر همه نازل خواهد شد.

خداوند به برکت آن دسته از شیعیان که زکاه میدهند بلا را از آن دسته که نمی دهند دفع میکند و اگر همه زکاه ندهند بلا بر همه نازل خواهد شد.

و خداوند به برکت کسانی که حج میروند از شیعیان ما بلا را از کسانی که نمیروند دور میکند و اگر همه به حج نروند آن گاه عذاب بر همه نازل میگردد.و نزدیک بهمین معنی و مضمون است آنچه از نبی اکرم نقل شده است که فرمود:اگر نبودند بندگان رکوع کننده و کودکان شیرخوار و چارپایان چرنده هر آینه بر شما عذاب میریخت و فرود میآمد.

جابر بن عبد اللّٰه از رسول اکرم نقل میکند که آن حضرت فرمود:«خداوند به برکت یک مرد خوب مسلمان،فرزندان آن مرد،و فرزندان فرزندانش،و همه اهل خانه،و حتی خانه های مجاور و همسایگانش را حفظ می کند و نگاه میدارد و تا وقتی آن مرد پاک زنده و در میان آنان است همه از سایه وجود او محفوظ اند.

۳-اگر جلوگیری مردم به وسیله خودشان نباشد زمین فاسد میگردد یعنی خود

مردم بعضی جلو فساد بعض دیگر را میگیرند،مثلاـ مردمی که سلطان جلو فساد و جنایت آنان را میگیرد و از ترس قدرت مرتکب جرم و جنایت نمیشوند بمراتب بیشتر از آن مردمی هستند که بخاطر وعد و وعید قرآن و خدا از گناه و ارتکاب جرم دست برمیدارند.

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعٰالَمِينَ»

-ولی خدا صاحب نعمت است بر همه مردم در دین و دنیای ایشان.

ص: ۹۸

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۲ تا ۲۵۳]

اشاره

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۲ تا ۲۵۳]

(۱)تِلْکَ آیٰاتُ اَللّٰهِ نَتْلُوهٰا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّکَ لَمِنَ اَلْمُرْسَلِینَ (۲۵۲) تِلْکَ اَلرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اَللّٰهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰاتٍ وَ آتَیْنٰا عِیسَی اِبْنَ مَرْیَمَ اَلْبَیِّنٰاتِ وَ أَیَّدْنٰاهُ بِرُوحِ اَلْقُدُسِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مَا اِقْتَتَلَ اَلَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ اَلْبَیِّنٰاتُ وَ لٰکِنِ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ کَفَرَ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ مَا اِقْتَتَلُوا وَ لٰکِنَّ اَللّٰهَ یَفْعَلُ مٰا یُرِیدُ (۲۵۳)

(۲)

ترجمه:

این آیات خدا است که ما به حق و راستی بر تو میخوانیم و همانا تو از پیامبرانی.

پیامبران را بعضی بر بعض دیگر برتری و فضیلت دادیم،بعضی از آنها کسی بود که با خدا سخن گفت و بعضی از آنها را درجاتی بالا برد و عیسی بن مریم را حجت ها و معجزات آشکار دادیم و او را به سبب روح القدس نیرو بخشیدیم.اگر خدا میخواست پس از فرستادن پیامبران و معجزات آشکار،مردم با یکدیگر جنگ و خونریزی نمی- کردند ولی آنان،اختلاف پیدا کردند برخی ایمان آورده و بعضی کافر شدند و اگر خدا میخواست با هم جنگ نمیکردند ولی خدا هر چه بخواهد میکند.

ص :۹۹

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۵۲ جزء ۲ سوره ۲

۲- ۲) -سوره بقره آیهٔ ۲۵۳ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۵۲

اشاره

لغت:

نتلوها-آن را پشت سر هم میخوانیم از«تلاوت»که گفتن کلمه ایست پس از کلمه دیگر بدون تأخیر و فاصله چون در لغت«تالی»آن چیزیست که بلافاصله دنبال چیز دیگر قرار دارد.

حق-بدرستی و راستی.

تفسیر:

«تِلْکَ»

کلمه تلک اشاره است به آنچه قبلا بیان کرده مانند مردن هزاران نفر از مردم یک دفعه و زنده شدن آنان یک دفعه بسبب دعاء پیامبرشان و داستان پادشاهی طالوت با آنکه مردی بی نام و شهرت بود و بر حسب معمول،مردم بفرمان چنین کسی تن نمیدهند ولی خداوند برای او نشانه هایی قرار داد و باو پادشاهی بخشید.و نیز داستان اصحاب طالوت که با کمی عده و ناتوانی و ضعفی که داشتند در عین حال بر جالوت و لشکریانش با تمام نیرومندی و قدرت که دارا بودند غالب و پیروز شدند.

«آیاتُ اللّهِ»

-نشانه هایی است که بر قدرت خدا دلالت میکند.

«نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ»

-ای محمد که بر تو میخوانیم به حق و راستی و بقول بعضی جبرئیل بر تو میخواند و کلمه«بالحق»یعنی به امر و فرمان ما.

«وَ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»

-و تو که این خبرها را میدهی با اینکه خودت شاهد نبوده و با آنها همزمان و معاصر نبوده ای پیامبری،و دلیل پیامبری تو همین اطلاعات تو است که تنها از راه وحی برایت معلوم شده است.

بیان آیه ۲۵۳

اشاره

تفسیر:

اشاره

کلمه«تلک»در اول آیه بمعنای آنان و منظور جماعت پیامبران است(که لفظ مفرد مؤنث بآن اطلاق شده).

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»

-پیامبران را بعضی بر بعضی دیگر برتری دادیم.فائده بیان این برتری انبیاء بعضی بر بعض دیگر چند چیز است:

۱-کسی به غلط فکر نکند که پیامبران یکسان بوده اند در درجه همانطور که در اصل پیامبری یکسان اند.

۲-برای بیان این مطلب که برتری پیامبر اسلام مانند برتری برخی از پیامبران گذشته است بر بعض دیگر.

۳-فضیلت و برتری پس از انجام دادن تکلیف و امتثال و فرمانبری است.

برتری ها:

برتری های انبیاء از این قبیل است:با موسی بدون واسطه سخن گفتن،رسول قرار دادن محمد،برای همه مردم از جن و انس.

بعضی گویند که مقصود،برتری هایی است که در آخرت برای پیامبران حاصل میشود بر حسب صدمات و زحماتی که در دنیا از مردم در راه تبلیغ متحمل شدند.

بعضی این فضیلت و برتری را از نظر شرایع و احکام آنها میدانند که بعضی از پیامبران دارای شریعت و قانون بودند و بعضی نبودند.

در تفسیر و بیان«فضلنا»باید گفت برخوردار نمودن بعضی از مردم از مزایا و دادن برتری به آنان ممکن است بدو صورت باشد:۱-از نظر وجود مصلحت.۲- ابتدایی و با خواست و میل خود شخص.

ص:۱۰۱

کلمه«فضیلت»و تفضیل همیشه در مورد صورت اول بکار میرود و اینکه خداوند بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده بدیهی است که روی ایجاب مصالح و تدبیر امور است نه دل بخواه و بدون حساب و مصلحت.

و کلمه«محاباه»در مورد صورت دوم بکار میرود.

«مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّٰهُ»

بعضی از اینان کسی است که خدا با او سخن گفت.

«وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجٰاتٍ»

و درجه و مقام بعضی از آنها را بالا برد.مجاهد میگوید مقصود،حضرت محمد است که خداوند او را بر همه انبیاء برتری داد و باو قرآن داد که بدیگر از انبیاء نداد و این قرآن معجزه ابدی و همیشگی است تا روز قیامت بر خلاف معجزات دیگر که در زمانی آشکار شد و پایان یافت.

و خداوند محمد را خاتم پیامبران قرار داد و حکمت و مصلحت ایجاب میکند که پیامبر اشرف و افضل را پس از همه برانگیزد و آخرین و کاملترین برنامه های بشری و انسانی را بدست او برای مردم بفرستد.

«وَ آتَیْنٰا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنٰاتِ»

و به عیسی بن مریم دلیلها و حجت های روشن دادیم مانند خوب کردن و شفا بخشیدن کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری برص و زنده کردن مردگان و خبر دادن از آنچه مردم میخوردند و آنچه در خانه های خود ذخیره میکردند.

«وَ أَیَّدْنٰاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»

و او را به سبب روح القدس کمک نمودیم.و قبلا در آیه ۵۸ از این سوره تفسیرش بیان شد.

«وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ»

و اگر خدا میخواست کسانی که پس از پیامبران یا بقول«قتاده-ربیع»پس از موسی و عیسی(و ضمیر جمع باعتبار خود آنها و پیروانشان است)بودند با هم جنگ و خونریزی نمیکردند یعنی خداوند میتوانست آنان را به زور به ایمان وادار کند و از کفر بازدارد ولی چون تکلیف با اجبار نیکو و ثمر بخش نیست و پاداش در صورتی صحیح است که کار،از روی اراده و اختیار انجام شده باشد نه از روی اجبار بنا بر این خداوند چنین الزامی ندارد.

بعضی گویند معنای آیه اینست که خداوند اگر میخواست بآنها فرمان جنگ نمی داد.

«مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنٰاتُ»

پس از آنکه حجت و دلیل برای آنان روشن شد زیرا غرض از بعثت انبیاء حاصل شد به سبب ایمان کسانی که قبل از جنگ ایمان آوردند.

«وَ لٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَ مِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ»

ولی اینان مختلف شدند برخی به سبب لطف و توفیق الهی و حسن اختیار خودشان ایمان آوردند و برخی با اختیار خود کافر شدند.

«وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ مَا اقْتَتَلُوا»

:باز این جمله را تکرار نمود تا تأکیدی باشد که اگر خدا میخواست اینان جنگ نمیکردند.

بعضی از مفسرین میگویند که مقصود از «وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ...» اول خواست خدا نسبت به کافران است که اگر خدا میخواست آنها را الزام و اجبار به ایمان میکرد که دیگر نتوانند مخالفت کنند و تکلیف از آنان برداشته میشد.

و مقصود آیه: «وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ...» دوم خواست خدا نسبت به مؤمنان است که اگر خدا میخواست به مؤمنان فرمان میداد که با کفار جنگ نکنند.

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مٰا يُرِيدُ»

ولی خدا هر آنچه مصلحت و حکمت ایجاب و اقتضا کند بجا می آورد.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۵۴ تا ۲۵۵]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَ لا شَفاعَهٌ وَ اَلْکافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ (۲۵۴) اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَ لا نَوْمٌ لَهُ ما فِی اَلسَّماواتِ وَ ما فِی اَلْأَرْضِ مَنْ ذَا اَلَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ ما بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاّ بِما شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ لا یَؤُدُهُ حِفْظُهُما وَ هُوَ اَلْعَلِیُّ اَلْعَظِیمُ (۲۵۵)

(۱)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن،معامله و دوستی و شفاعت نباشد و کافران خود،ستمکارانند.

خدا یکتا است که خدایی جز او نیست زنده و پاینده است هرگز او را چرت و یا خواب نمیگیرد هر چه در آسمانها و زمین است از اوست آن کس که به نزد او جز به اشاره اش شفاعت میکند کیست؟او میداند آنچه پیش رو و آنچه پشت سرشان هست و به چیزی از دانش و علم او احاطه ندارند مگر به آنچه او خواهد.قلمرو او آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداریش بر او سنگینی نمی کند زیرا او دانا و بزرگ است.

ص :۱۰۴

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۵۴ و ۲۵۵ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۵۴

اشاره

شرح لغات:

بیع-فروش و تبـدیل کالا به بها در مقابل شـراء و خریـد،که تبـدیل بهاء است به کالا و کلمه«بیعان»بمعنای فروشـنده و خریـدار است.

خله-دوستی خالص و کلمه«خلل»بمعنای فاصله های بین دو چیز است و «اختلال حال»انحراف حال است بسبب فقر و ناداری و خلیل دوست خالص است و مناسبت با معنای لغوی کلمه اینست که گویا بین دو دوست خالص«اسرار آنها»فاصله است.

تفسیر:

وقتی خداونـد داسـتان امت های گذشـته را بیان کرد و ثابت شـد رسالت و پیامبری پیامبر اکرم،بـدنبال آن مردم را به اطاعت و فرمانبری وادار کرده میفرماید:

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاکُمْ»

ای کسـانی کـه محمـد را تصـدیق کرده ایـد در وحی و رسـالت و آنچه آورده،انفـاق کنیـد از آنچه بشـما داده ایم.گوینـد که مقصود از آن،زکاه واجب است و ماننـد آن نه صدقات مسـتحبه چون با تهدید همراه است(از حسن)و باضافه ظاهر امر اقتضای وجوب میکند.

ابن عباس و بلخی میگویند این انفاق شامل صدقات واجب و مستحبّ هر دو می شود و اقوی هم همین است زیرا در آیه قیدی نیامده و امر،عام و مطلق می باشد و در آیه تهدیدی ذکر نشده که قرینه زکاه واجب باشد و آنچه در آخر آیه آمده صرفاً برای بیان عظمت ترس و وحشت روز قیامت و سختی های آن روز است.

«مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ بَیْعٌ فِیهِ وَ لاٰ خُلَّةٌ»

قبل آن روزی که(یعنی روز قیامت)نه تجارتی است در آن روز و نه دوستی زیرا همه مردم گناهکار در اثر گناه،

ص: ۱۰۵

دشمنان یکدیگرند و بعضی گویند که در آن روز هر کسی بفکر خود و سرنوشت خودش می باشد و بفکر دیگری نیست و از این جهت دوستی در آن روز نیست و این نظیر آیه کریمه است که میفرماید: «اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِینَ» (۱)(در آن روز،دوستان،دشمنان یکدیگرند بجز پرهیزکاران).

«وَ لا شَفاعَةٌ»

و در آن روز شفاعت و دستگیری برای غیر مؤمنین مطلقا نیست و اما مؤمنان پس گاهی بعضی از آنها از بعض دیگر دستگیری و شفاعت میکنند و پیامبران نیز از آنان شفاعت می نمایند بمضمون آیات کریمه «وَ لا یَشْفَعُونَ إِلاّ لِمَنِ ارْتَضیٰ (۲)» شفاعت نمیکنند مگر آنکه خدا رضایت دهد. «مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ (۳)» (آنکه به نزد او جز باجازه اش شفاعت نکند).

«وَ الْکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ»

و کافران ستمکارانند،با اینکه کفر مهم تر و بالاتر از ظلم است علت اینکه خداوند کافران را بعنوان ستمکار وصف میکند دو جهت است:

۱-کافر بسبب کفرش بخود ظلم کرده و خود را برای همیشه در عذاب قرار داده است.

۲-چون قبلا بیان کرد که در روز قیامت برای کفار،معامله و شفاعت و رفاقتی نیست بدنبال آن میگوید این،ظلمی است که خود آنها نسبت به خود نموده اند و کارهایی در دنیا انجام داده اند که سبب محرومیت آنان شد و از ناحیه خدا بآنها ظلم نشده است.

در بیان این مطلب که کافران،ایشانند ستمکاران،نکته ایست که بالاترین درجه ظلم همانست که کافر نسبت به خود انجام داده است و اگر فردی از مؤمنان نسبت به خود و یا دیگری ظلم کند بدرجه ظلم کافر نسبت به خودش نمیرسد و این نکته از کلمه«هم» استفاده میشود مانند این جمله که میگویند«فلان هو الفقیه»یعنی تنها فقیه فلان مرد است که از دیگران در فقه بالاتر است.

۱- ۱) -آیه ۶۷ از سوره زخرف

۲- ۲) -آیه ۲۸ از سوره انبیاء

۳- ۳) -آیهٔ ۲۵۵ از سوره بقره

بیان آیه ۲۵۵

اشاره

شرح لغات:

حی:زنده و کسی که قدرت و علم برایش امکان دارد.

قیوم:نگاهدارنـده و پاینـده اصل آن قیووم بوده است بر وزن«فیعول»اما روی قاعـده ادبی که دو حرف واو و یاء اگر در یک جا جمع شوند و اولی ساکن باشد واو به یاء قلب شده و در یاء ادغام میگردد بصورت«قیوم»شده است.

سنه:خواب سبک و بقول ما«چرت».

نوم:خواب عادی و معمولی.

وسع:فرا گرفته و طاقت و توانایی دارد می گویند:«لا یسعک هذا»یعنی توانایی و طاقت آن را نداری.

کرسی:هر پایه و شالوده ای که بر آن اعتماد و تکیه شود.

لا یؤوده:بزحمت و سختی نمیاندازد او را.

علی:بالا است در اقتدار و نفوذ و خداوند عالی متعالی است یعنی قادر قاهر می باشد و هیچ چیز او را ناتوان نمی کند.

عظیم:بزرگ و در اینجا معنایش عظیم الشأن است.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند داستان امت های گذشته و اختلاف آنان را با پیامبرانشان در مسئله توحید بیان کرد اینک به بیان توحید می پردازد.

«اَللّٰهُ»

:یعنی کسی که پرستش سزاوار اوست بعلت قدرت و توانایی اش بر اصول نعمت ها و در آغاز سوره فاتحه اقوال مختلف را درباره اصل و معنای کلمه«اللّه»ذکر کردیم.

«لاٰ إِلٰهَ إِلاّ هُوَ»

:احدی جز او سزاوار پرستش و خدایی نیست.

«اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ»

:زنـده ای که قـائم است به تـدبیر خلق از آفرینش ابتـدایی مردم و سـپس روزی دادن به آنهـا همـانطور که میفرمایـد: «وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهٰا» (۱) هیچ جانوری در روی زمین نیست مگر اینکه روزیش با خداست.

این وجه را«قتاده»گفته است.

بعضـی«قیوم»را بمعنای عالم و دانای به امور گرفته اند مثل اینکه میگویند «هذا یقوم بهذا الکتاب»یعنی این شخص به این کتاب عالم و دانا است.

سعید بن جبیر و ضحاک میگویند«قیوم»بمعنای دائم و جاوید است.

«حسن»قیوم را بـاین معنـا گرفته او قـائم بر هر فردی است که بـدانچه عمل کنـد پاداش دهـد و خود،آگاه و عالم به کردار آنها است.

لفظ«قیوم»با تمام این معانی سازگار است.

«لاٰ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاٰ نَوْمٌ»

او را نه چرت و نه خواب سـنگین میگیرد بعضـی گوینـد یعنی او غافل از مردم نمیگردد و آنها را فراموش نمینمایـد و همانطور که بشخص غافل میگویند تو خوابی یا چرت می زنی و منظور بیان غفلت آنها است.

«لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ»

برای اوست سلطنت و تصرف آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.

«مَنْ ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ»

کیست که شـفاعت کند نزد او جز به اجازه اش این جمله اسـتفهامی است که معنای انکار و نفی دارد یعنی شفاعت نمیکند در روز قیامت کسـی برای دیگری جز به اجازه خدا و امر خدا چون مشـرکان می- پنداشـتند که بت ها برای آنان شفاعت میکنند. «یَعْلَمُ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ» میداند آنچه روبرو و آنچه پشت سر ایشان است.در تفسیر و بیان این آیه وجوهی گفته اند:

۱-میداند آنچه در مقابل آنها است یعنی چیزهایی که در دنیا واقع شده و آنچه

۱- ۱) -آیه ۶ از سورهٔ هود

پشت سر آنها است یعنی امور آخرت(از:مجاهد،سدی).

۲-میداند غیب مربوط به گذشته (مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) و غیب مربوط به آینده (وَ مٰا خَلْفَهُمْ) (از ابن جریح).

۳-میداند آنچه هنوز نیامده و نشده و در پیش رو است (مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ) و آنچه گذشته و واقع شده و پشت سر قرار گرفته است (مٰا خَلْفَهُمْ) (از ضحاک).

«وَ لاٰ یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ»

به چیزی از دانش او احاطه ندارند.مقصود از کلمه«علم»در اینجا«معلوم»است یعنی به معلومات او احاطه ندارند و احاطه، ادراک و دانستن چیزیست بآن صورت که در واقع هست.

«إِلاّٰ بِمٰا شٰاءَ»

مگر آنچه را که خود او بخواهد که دیگران بدانند و آنان را آگاه کند.

«وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ»

در معنای«کرسی»چند قول است:

۱-علم و آگاهی خدا آسمانها و زمین را فرا گرفته است(از ابن عباس)و از حضرت امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز همین وجه نقل شده است و به دانشمندان کلمه«کرسی ها»گفته شده است زیرا قوام دین و دنیا بدانها بستگی دارد.

۲-کرسی همان عرش است(از حسن).

۳-مراد از«کرسی»پادشاهی و سلطنت و قدرت است همانطور که میگویند:

«اجعل لهذا الحائط کرسیاً»برای این دیوار ستونی قرار بده که کرسی بمعنای ستون استعمال شده است و معنای آیه اینست که قدرت و عظمت او آسمانها و زمین را فرا گرفته است.

۴-«کرسی»تختی است غیر از«عرش»و نقل شده که از ابی عبد اللّٰه و نزدیک بآن نقل شده از«عطا»که آسمانها و زمین در مقابل«کرسی»نیست جز چون حلقه ای در یک بیابان و«کرسی»نسبت به عرش نیز مانند حلقه ای است در بیابان.

«وَ لاٰ یَؤُدُهُ حِفْظُهُمٰا»

یعنی بر خداوند حفظ آسمان ها و زمین سنگین و سخت نمی باشد.

«وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ»

-او بالاتر است از ماننـدها و ضـدها و مثل ها و از آنچه نشانه نقص و دلیل حـدوث است و او توانا است و عظیم الشأن که هیچ چیز او را ناتوان نمیکند

ص :۱۰۹

و دانایی است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست و برای مقدورات و معلومات او نهایت و پایانی نیست.

علی بن ابراهیم از پدرش و او از حسین بن خالد نقل کرده که حضرت رضا(علیه السلام) این آیه را چنین قرائت کرد:

اللّه لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنه و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه...

ص: ۱۱۰

[سوره البقره (٢): آیات ٢۵۶ تا ٢۵٧]

اشاره

لاٰ إِكْرٰاهَ فِی اَلدِّینِ قَدْ تَبَیَّنَ اَلرُّشْدُ مِنَ اَلْغَیِّ فَمَنْ یَكْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ اَلْوُثْقیٰ لاَ اِنْفِصٰامَ لَهٰا وَ اَللّٰهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (٢۵۶) اَللّٰهُ وَلِیُّ اَلَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ وَ اَلَّذِینَ كَفَرُوا أَوْلِیٰاؤُهُمُ اَلطّٰاغُوتُ یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ اَلنُّورِ إِلَی اَلظُّلُمٰاتِ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ (٢۵٧)

ترجمه:

اکراه در این دین نیست راه هدایت از گمراهی روشن شد هر کس به طغیانگران (طاغوت)کفر ورزد(یعنی نافرمانی آنان کند)و به خدا ایمان آورد به رشته محکمی دست زده که گسستنی نیست و خدا شنوا و داناست.

خدا یار کسانیست که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها بیرون آورده و بسوی نور می برد و کسانی که کافر شدند یارانشان شیطان و طغیانگران اند که آنها را از عالم نور به ظلمات و تاریکیها می برند اینان اهل آتش و در آن برای همیشه خواهند بود.

ص :١١١

بیان آیه ۲۵۶

اشاره

شرح لغات:

رشد-بمعنای هدایت و راه صحیح در مقابل«غی»که گمراهی و ضلالت است.

طاغوت-طغیانگری یا طغیانگر و از«طغیان»گرفته شده است که در مورد مفرد و جمع یکسان بکار میرود و همین جهت را دلیل مصدر بودن آن دانسته اند (۱).جمع طاغوت،طواغیت،طواغت و طواغ آمده است.

عروه-ریسمان از نظر ارتباط و بستگی که بدان حاصل میشود و«عرته الحمی» یعنی تب بآن عارض شد و اصل در این کلمه همان«تعلق»است.

وثقی-مؤنث«اوثق»بمعنای محکم.

انفصام-بمعنای انقطاع و جدایی و بریدن.

شأن نزول:

میگویند آیه درباره مردی از انصار نازل شد که دارای غلامی سیاه رنگ بنام

ص: ۱۱۲

۱- ۱) -کلمه«طاغوت»در قرآن کریم در هشت مورد آمده است که در برخی موارد،ضمیر جمع بآن برگشته است مانند همین آیه یخرجونهم...و در بعضی موارد ضمیر مؤنث که ظاهر در جماعت است مانند آیه ۱۹ از سوره زمر: اَلَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوها (کسانی که دوری میکنند از طاغوت که پرستش کنند آن را)و در بعضی ضمیر مفرد برگشته مانند آیه ۵۹ از سوره نساء «...یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ» (میخواهند محاکمه به طاغوت برند در حالی که فرمان یافته بودند که بدان کافر شوند). و گاهی ضمیر«هؤلاء»بآن برگشته مانند این آیه «...یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً» ایمان به بت و طاغوت آورده و میگویند درباره کافران که اینان از مؤمنین هدایت یافته ترند،در هر موردی از قرآن کلمه طاغوت مناسب با معنایی است و مناسب با این آیه:بت ها،دعوت کننده گان به شرک یا شیطان میباشد. مترجم

«صبیح»بود و این مرد غلامش را به پـذیرفتن اسـلام مجبور میکرد(از مجاهـد).سدی میگوید:این آیه درباره مردی از انصار که نامش«ابا الحصـین»بود نازل گشت و این مرد دو پسر داشت و تجار شام به مدینه آمدند و روغن آورده بودند وقتی خواستند از مدینه بازگردند دو پسر ابی الحصـین نزد آنها رفتند و آنها این دو پسر را بکیش خود که نصرانیت بود دعوت و تبلیغ کردند و هر دو پسـر،نصـرانی شدنـد و بشام رفتند خبر به پدر آنها رسـید و او رسول اکرم را در جریان گذاشت پس این آیه نازل شد و رسول اکرم فرمود:«خداونـد آن دو پسـر را دور کناد که آنان اول دسـته ای هسـتند که پس از هـدایت باسـلام،کافر شدند» ابو الحصین از اینکه پیامبر اکرم بدنبال آنها نفرستاد ناراحت شد تا این آیه نازل شد:

«فَلاـ وَ رَبِّکَ لاـ یُؤْمِنُونَ -الاـیه»(نه،قسم بخـدای تو که اینـان ایمـان نمی آورنـد)و این حکم قبـل از آن بود که پیـامبر مأمور به جنگ و قتال با اهل کتاب شود ولی این حکم نسـخ شـد و آیات براءه دسـتور جنگ با مشـرکان را برسول اکرم داد و همچنین ابن مسـعود و ابن زیـد میگوینـد که آیه قتـال و وجوب جهاد این آیه را نسـخ کرد، ولی بعقیـده دیگران آیه نسـخ نشـده اسـت بعضـی میگوینـد:زنی از انصار بچه اش نمیمانـد و پس از بدنیا آمدن میمرد این زن کودکان یهودی را شـیر میداد پس از آنکه اسـلام آمد در میان یهودیان جمعیتی از انصار بودند و وقتی یهودیان بنی النضیر کوچ کردند در آنها جمعی از انصار بود مردم گفتنـد یا رسول اللّه پدران ما و برادران ما با اینانند پس این آیه کریمه نازل شد و حضـرت فرمود خویشاوندان و دوسـتانتان را مخیر کنید اگر خواستند شما را انتخاب کنند پس بمانند و اگر یهودیان را انتخاب کردند پس باید بروند.

تفسیر:

پس از آنکه اختلاف امت ها را قرآن بیان کرد و اینکه اگر خدا میخواست به جبر و قهر آنها را وادار به پیروی از دین میکرد و سپس دین توحیـد و حق را بیان داشت در این آیات میفرمایـد:حق،واضـح و آشـکار شد و مردم،آزادند و اکراه و الزام در دین نیست.

«لاٰ إِکْرٰاهَ فِی الدِّینِ»

در اینکه این آیه درباره چه دسته ای است ۵ قول است:

ص: ۱۱۳

۱-درباره اهل کتاب فقط که از آنها«جزیه» گرفته میشد(از:حسن،قتاده و ضحاک) ۲-درباره همه کفار ولی پس از آن با آیه قتال نسخ شد(از سدی) ۳-مراد اینست که اگر کسی پس از جنگ وارد اسلام شد نگوئید که به اکراه، اسلام را پذیرفته است زیرا پس از جنگ وقتی به میل و رضای خودش مسلمان شد اسلامش درست است و او مجبور نبوده است(از:زجاج) ۴-این آیه درباره دسته ای معین از انصار نازل شد همانطور که از ابن عباس نقل کردیم.

۵-هدف،دسته مخصوصی نیست بلکه بطور کلی معنای آیه اینست که در دین که یک مسئله اعتقادی و قلبی است،اکراه و اجبار نمیباشد و بنده،آزاد و مخیر است و اگر کسی را به گفتن شهادتین مجبور نمایند و او هم بگوید این گفتن،دین نیست و متقابلا کسی را مجبور کنند و کلمه کفر آمیز بگوید،کافر نخواهد بود زیرا ایمان و کفر مربوط بزبان نیست و به قلب و باطن بستگی دارد و مقصود از دین هم همان دین معروف یعنی اسلام است یعنی دینی که خدا،آن را برگزیده است.

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»

ایمان از کفر و حق از باطل بوسیله دلیل ها و آیات زیاد که دلالت عقلی و نقلی دارند و نیز به سبب معجزات که بدست رسول اکرم آشکار شد واضح و روشن گردید.

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّاغُوتِ»

در معنای«طاغوت» ۵ قول است:

۱-شیطان:از مجاهد،قتاده و از حضرت صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

۲-کاهن:از سعید بن جبیر.

۳-ساحر:از ابی العالیه.

۴-طغیانگران از جن و انس.

۵-بت ها و بر آنچه غیر از خدا مورد پرستش و عبادت قرار گیرد.

خلاصه و جامع همه این معانی اینکه هر کس کافر شود به آنچه مخالف امر و

فرمان خداست.

«وَ يُؤْمِنْ بِاللّهِ»

و خدا را و آنچه پيامبرانش آورده اند تصديق كند.

«فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقى»

به ريسمان محكم دست زده و از دين براى خود چنان گره اى زده كه هيچ شك و شبهه اى آن را از هم باز نميكند.

مجاهد ميگويد:اين رشته محكم همان ايمان به خدا و پيامبر اوست كه از باب تشبيه يك حقيقت غير قابل حس به امر محسوس آمده است.

«لَا انْفِصامَ لَها»

انقطاع و بريدن برايش نيست.

«وَ اللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

خدا نسبت به گفته هاى شما شنوا و نسبت به باطن و آنچه در درون داريد آگاه ميباشد.

ص :۱۱۵

بیان آیه ۲۵۷

اشاره

شرح لغات:

ولی:نزدیک بلافاصله و کسی که اولی و احق و سزاوارتر از دیگران است در اداره امور شخص کلمه«والی»بمعنای حاکم از این باب است که امور جمعیت را اداره میکند و به صاحب بنده«مولی»میگویند باین مناسبت که به کار او میرسد و نیز به بنده مولی میگویند زیرا اطاعت ما فوق کرده و بکارهای او میرسد و فرمان می برد و استیلاء بر چیزی،تسلط بر آن و از همین باب است.

و اینکه خداوند«ولی»مؤمنان است روی سه جهت می باشد:

۱-برای آنها دلیل و حجت آورده تا هدایت شوند مانند مضمون این آیه:

«وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدیً» کسانی که هدایت یافته اند خدا زیاد میکند آنان را در هدایت و روشنی.

۲-خدا ولی مؤمنین است در کمک دادن به آنها برای پیروزی بر دشمنان و غلبه دین آنها بر دین مخالفان.

۳-خدا ولی آنها است که عهده دار دادن پاداش بر نیکوکاران می باشد.

تفسیر:

اشاره

پس از آنکه خداوند دو دسته مؤمنین و کفار را بیان کرد در اینجا«ولی»و کمک هر کدام را ذکر میکند.

«اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا»

:یعنی خدا یار و کمک مؤمنان است در آنچه نیاز دارند و در آنچه صلاح و مصلحت ایشان است در امور مربوط به دین و دنیا و آخرتشان.

«یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَی النُّورِ»

خداوند ایشان را از تاریکیهای کفر

و گمراهی به نور هـدایت بیرون میآورد و همانطور که تاریکی مانع دیـدن اشـیاء است کفر، هم جلو درک حقایق را میگیرد و چون خداونـد مؤمنـان را هـدایت و دلیـل ها و حجت ها برای آنان اقامه نموده است پس آنان را از تاریکیها بنور بیرون آورده است و بـدیهی است که اگر هدایت و تشویق ها و تهدیدهای الهی نبود مردم از کفر به ایمان- درنمی آمدند همانطور که اگر کسـی را بداخل شدن شـهری تشویق کنیم و آن قدر باو بگوئیم تا او داخل گردد صحیح است که بگوئیم:ما فلان شخص را به آن شهر وارد نموده و از جایی که بود بیرون آوردیم.

«وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطّاغُوتُ»

و کسـانی که کفر ورزیدنـد دوسـتان و یارانشـان و آنکه عهـده دار امور آنان است طاغوت می باشـد و کلمه طاغوت در اینجا مفرد ولی بمعنای جمع است و مراد از آن بقول ابن عباس،«شیطان»و بقول مقاتل«رؤساء و رهبران گمراهی»می باشد.

«یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ»

آنان را از نور ایمان و اطاعت و هدایت بسوی تاریکیهای کفر و معصیت و گمراهی خارج مینمایند.

و چـون«طـاغوت»هـا(هر چه اراده شود از آن)سـبب گمراهی این دسـته از مردم بوده و آنـان را دعوت و تشویق به گنـاه و کفر کرده و گناهان را در نظرشان جلوه داده اند از این جهت بیرون آمدن آنها از نور به تاریکی به طاغوت نسبت داده شده است.

دفع توهم:

بعضی پنداشته اند که چون خداوند بیرون آمدن مؤمنان را از تاریکی به نور، به خودش نسبت داده است پس ایمان،کار و فعل خداست.

ولی اضـافه و نسبت دادن بیرون آمـدن کفار از نور به تاریکی به«طاغوت»این پنـدار و توهم را دفع و باطل میکنـد زیرا مسـلماً کفر،فعل طاغوت نیست و بعقیـده اینان ایمان و کفر هر دو فعل خـداست باضافه اگر ایمان فعل خدا باشد که اینان پنداشـته اند نبایـد خداونـد ناصـر و کمـک مؤمنـان و رسوا و خوار کننـده کفـار باشـد زیرا وقتی ایمـان و کفر هر دو فعـل خـدا باشـد پس مردم،تقصیر و گناه یا فضیلت و برتری ندارند و فرقی

بین آنها از نظر خودشان نخواهد بود.

اشکال آیه میگوید طاغوت،کفار را از نور بیرون میآورد در حالی که کفار،از اول داخل در نور نبوده اند.

پاسخ در پاسخ از این اشکال دو وجه گفته شده است:

۱-این جمله مانند اینست که میگویند:پدرم مرا از ارث برندگان بیرون کرد با اینکه مانع از داخل شدن او شده است یا در داستان یوسف میفرماید:

«إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ» (من رها کردم آئین مردمی را که به خدا ایمان نیاورده اند)در حالی که یوسف از آغاز داخل در آن جمعیت نبوده است.

۲-این آیه مربوط بآن دسته از کفار است که قبلا مسلمان بودند و سپس مرتد شدند(از مجاهد)و وجه اول بهتر است.

«أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ»

اینان اهل آتش و برای همیشه در آن خواهند بود.

ص :۱۱۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۸]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اَللَّهُ اَلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ اَلَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اَللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ اَلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ اَلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ اَلَّذِي كَفَرَ وَ اَللَّهُ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظَّالِمِينَ (۲۵۸)

(۱)

ترجمه:

آیا ندیدی(نشنیدی)آن کسی را که درباره پروردگارش که باو پادشاهی داده بود با ابراهیم محاجه و جدل میکرد ابراهیم گفت خدای من آنست که زنده میکند و میمیراند او گفت:من زنده میکنم و میمیرانم.ابراهیم گفت خدای یکتا،خورشید را از مشرق میآورد و تو از مغرب بیاور آن شخص که کافر شده بود مبهوت و عاجز شد و خدا ستمکاران را هدایت نمیکند.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۵۸ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۵۸

اشاره

شرح لغات:

بهت–مبهوت و متحیر شد و بهت همان حیرت و سرگردانی است در برابر دلیل.

تفسیر:

وقتی خداوند بیان کرد که اوست ولی مؤمنان و برای کافران جز طاغوت یاوری نیست اینک برای تسلیت خاطر رسول اکرم داستان ابراهیم و نمرود را بیان میکند.

«أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِی حَاجَّ إِبْرَاهِیمَ»

آیا علم و آگاهی و دید تو نرسیده به آن کسی که با ابراهیم سر ستیز و جدل داشت که همان«نمرود»بن کنعان بود و او اول کسی بود که ادعای خدایی کرد(از مجاهد و بعضی دیگر).

با اینکه نمرود با ابراهیم جدل میکرد ولی کلمه(محاجه)استعمال شده است از این جهت که نمرود تصور میکرد او دلیل و حجت میآورد.

این احتجاج یا جدل در وقت شکستن بت ها و قبل از انداختن ابراهیم در آتش صورت گرفته است(از مقاتل).

و بعضی میگویند پس از به آتش انداختن ابراهیم و سرد و سالم شدن آن برای ابراهیم بوده است و از امام صادق علیه السلام این قول نقل شده است.

«فِی رَبِّهِ»

یعنی درباره پروردگار ابراهیم که او را به توحید و عبادت دعوت میکرد.

«أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ»

ضمیر(اتاه)برمیگردد بآن کسی که با ابراهیم محاجه میکرد که خدا باو سلطنت و نعمت دنیا و وسعت مال داده بود و همین ها او را مغرور کرده و به محاجه با ابراهیم واداشته بود(از حسن و جبائی).

ملک بمعنای سلطنت و قدرت،جائز است که خداوند بهر کس بدهد و اما ملک، یعنی مالک بودن امر و نهی و فرمان و تدبیر مردم و لازم بودن اطاعت مردم از او این مقامی است که خداوند فقط بکسانی میدهد که بداند دعوت به نیکی و تقوی میکنند نه کسانی که به کفر و فساد مردم را وامیدارند و چون خداوند،عالم به غیب و ضمائر است این مقام را بکسی نمیدهد که میداند راهش باطل و در صدد اضلال است.ابو القاسم بلخی ضمیر«هاء»در:«اتاه الملک»را به ابراهیم برگردانده است که معنایش اینست خدا بابراهیم سلطنت و قدرت داده بود و در پاسخ این سؤال که کجا ابراهیم سلطنت داشت در حالی که زندان کردن و آزادی بدست نمرود بود؟باید گفت ابراهیم بحق، مالک این امور بوده اما نمرود آن را بزور و جبر در دست داشت نه با ولایت شرعی صحیح.

«إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ»

:در این کلام،حذفی شده است که نمرود باو گفت:خدای تو کیست؟ابراهیم گفت خدای من کسی است که زنده میکند و میمیراند.

علت اینکه اول،زندگی را نام برده(یحیی)اینست که زندگی،اولین نعمت خداست که به مردم ارزانی داشته است و پس از آن میمیراند مردم را و میراندن مردم نیز جز از قدرت الهی ساخته نیست زیرا خارج نمودن روح بدون آنکه نقص و جراحتی در بدن پدید آید منحصراً در قدرت خدا است.

«قٰالَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ»

نمرود گفت:این من هستم که زنده میکنم یعنی کسانی را که باید اعدام شوند از زندان رهایی می بخشم و میمیرانم یعنی هر زنده ای را که بخواهم میکشم.

این سخن نمرود روی جهل و دوری او از واقع بود زیرا او فقط به لفظ تکیه کرده بود نه معنا و زنده کردن و میراندن مردم بصورت ابتدایی و اختراعی فقط و فقط در انحصار قدرت خدا است.

«قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ فَإِنَّ اللّٰهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهٰا مِنَ الْمَغْرِبِ»

ابراهیم گفت خدا خورشید را از مغرب میآورد و تو آن را از مغرب بیاور

علت انتقال ابراهیم از دلیل اول باین دلیل دو چیز است:

۱-پس از پایان دلیل اول برای تحکیم مطلب،دلیل دیگری می آورد مانند هر حکیم و محقق که برای اثبات یک مطلب چند دلیل ذکر میکند بنا بر این وجه، انتقال نیست.

۲-بدنبال استدلال اول که نمرود گفت من زنده میکنم و میمیرانم،ابراهیم میخواهد اثبات کند باطل بودن این ادعای او را،به اینکه آن کس که مرده زنده میکند میتواند خورشید را از مشرق بیاورد یعنی خدای عالم،اینک که تو می گویی این من هستم که مرده زنده میکنم پس خورشید را از مغرب بیاور و اگر ابراهیم غیر از این راه را می پیمود و با او وارد این بحث میشد که اصولا محال است غیر خدا کسی مرده را زنده کند شاید برای بسیاری از کسانی که در مجلس بودند مطلب مشتبه میشد و هدف انبیاء بیان حقایق و روشن کردن امور است از هر راه که امکان داشته باشد و آنها برای جدل و پیروزی بر دشمن مبعوث نشده بودند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ابراهیم به نمرود گفت اگر راست می گویی،آن کسی را که کشته ای زنده کن و پس از آن،باو گفت خدا خورشید را از مشرق می آورد و تو آن را از مغرب بیاور.

«فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ»

:نمرود که کافر شده بود متحیر و سرگردان گشت و دیگر بیانی و دلیلی نداشت که بگوید. سؤال:

ممکن بود نمرود متقابلا همین درخواست را از ابراهیم بنماید که تو بگو، خدایت خورشید را از مغرب بیاورد،پس چرا چنین درخواستی نکرد؟ پاسخ:

دو جواب برای این سؤال گفته اند:۱-نمرود وقتی آن همه آیات و نشانه های قدرت الهی در حرکات ابراهیم دید ترسید که اگر درخواستی کند فوری ابراهیم آن را نیز عملی کند و نمرود بیش از پیش رسوا شود.

ص :۱۲۲

۲-خداوند آن چنان نمرود را در برابر عظمت ابراهیم خوار و سبک و کوچک کرد که دیگر نتوانست سخنی بگوید و سؤالی نماید.

«وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰالِمِینَ»

-خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمیکند به اینکه آنان را در کارها و خواست های فاسد خود کمک نمینماید.

بعضی گویند معنی آیه اینست که خداوند آنها را در محاجه با انبیاء و اولیاء کمک و یاری نمیکند آن چنان که خود انبیاء و پیامبران را کمک میکند.

بعقیده بعضی دیگر،معنای«لا یهدی»اینست که خداوند آنها را از لطف و تأیید و توفیق خود بهره مند نمیسازد وقتی بداند که بحال آنان دیگر سودی ندارد.

بعضی هم«لا یهدی»را بمعنای اینکه:خدا آنها را به بهشت راهنمایی و هدایت نمیکند گرفته اند.

این آیه با آیهٔ: «وَ أَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَیْنٰاهُمْ» یعنی و اما ثمود را پس هدایت کردیم منافات ندارد.زیرا ما قبلا معانی هدایت و صورت ها و اقسام آن را در ذیل آیه کریمه «یُضِلُّ بِهِ کَثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیراً» بیان کردیم.

و گفتیم که بعضی از صورت های هدایت عام است و شامل همه مکلفین و بعضی مخصوص مؤمنان است.

ضمناً از این آیه استفاده میشود که معارف و عقائد،ضروری و بدیهی نیستند زیرا اگر چنین بودند نیاز به استدلال و احتجاج در اثبات صانع نبود و نیز از این آیه میتوان استفاده کرد که تقلید و پیروی کورکورانه غلط،و دنبال استدلال رفتن صحیح و نیکو است.

استفاده سوم ما از آیه اینست که خدا را از راه افعال و آثارش که از غیر خدا ساخته نیست شناخته ایم.

در تفسیر ابن عباس چنین آمده است:خداوند بر نمرود پشه ای را مسلط کرد روی لب نمرود نشست و گزید نمرود خواست با دست پشه را دور کند پشه به بینی نمرود رفت و از آنجا به مغزش رسید و چهل شب او را عذاب و آزار میداد تا هلاک شد.

[سوره البقره (۲): آیه ۲۵۹]

اشاره

أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِها قالَ أَنّٰی یُحْیِی هٰذِهِ اَللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِها فَأَماتَهُ اَللّٰهُ مِائَهَ عامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قالَ كَمْ لَبِثْتَ قالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ قالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَهَ عامٍ فَانْظُرْ إِلیٰ طَعامِكَ وَ شَرابِكَ لَمْ یَتَسَنَّهْ وَ اُنْظُرْ إِلیٰ حِمارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آیَهً لِلنّاسِ وَ اُنْظُرْ إِلَی اَلْعِظامِ كَیْفَ نُنْشِزُها ثُمَّ نَكْسُوها لَحْماً فَلَمّا تَبَیَّنَ لَهُ قالَ أَعْلَمُ أَنَّ اَللّٰهَ عَلیٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۵۹)

(۱)

ترجمه:

یا مانند آن کسی که بدهکده ای گذشت که با وجود بناها که داشت خالی بود و گفت:خدا چگونه مردم این دهکده را زنده میکند خدا او را صد سال میراند آن گاه زنده اش کرد و گفت چه مدت بوده ای گفت یک روز یا قسمتی از روز بوده ام.گفت بلکه صد سال بوده ای!به خوردنی و آشامیدنی خود بنگر که دگرگون نشده و الاغ خود را نیز بنگر و ما تو را آیت و نشانه ای برای مردم قرار میدهیم.

استخوانها را بنگر،که چگونه پخش میکنیم یا از جایش بلند میکنیم و سپس آن را بگوشت می پوشانیم وقتی بر او روشن و آشکار شد گفت میدانم که خدا بر هر چیز توانا است.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۵۹ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۵۹

اشاره

شرح لغات:

خاویه:خالی،از خواء بمعنای خلاء و بمعنای فرجه و فاصله دو چیز و به خانه ای که اهلش هلاک شده و خالی از آنها شده باشد«خاویه»گویند و نیز به گرسنگی از آن جهت که معده خالی از غذاست«خوی»گفته اند.

عروش جمع«عرش»بمعنای بناء و ساختمان بلند «وَ هِیَ خاوِیَهٌ عَلیٰ عُرُوشِها» بعضی میگویند یعنی دیوارها بدون سقف مانده بود.و به تخت نیز«عرش»میگویند از نظر بلندی آن و به سقف خانه نیز«عرش البیت»گفته اند.

قریه:آبادی-و اصل این کلمه بمعنای جمع و اجتماع است و به ده و آبادی باعتبار اینکه مردم در آن جمع اند«قریه»گفته شده است.

انی یحیی:از کجا و چگونه زنده می کند.

عام:سال و جمع آن«اعوام»است و اصل«عوم»بمعنای شنا است.

لبثت:مکث کردم و«لبث»بمعنای مکث است.

حمار:الاغ،چه وحشی و چه اهلی و اصل آن از«حمزه»بمعنای سرخی است.

«ننشزها»با نقطه و بی نقطه خوانده شده است بدون نقطه از«نشر»بمعنای پراکندگی و پخش یعنی چگونه آن را پخش و پراکنده میکنیم و با نقطه از«نشز» بمعنای زمین مرتفع و بلند و معنایش اینست که چگونه آن برداشته و بلند می کنیم.

تفسیر:

«أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلیٰ قَرْیَهٍ»

(یا مانند آن کسی که)یعنی ای رسول ما اگر خواستی به داستان کسی که با نمرود به احتجاج پرداخت و اگر خواستی بر قصه مردی که بر آن

دهکده گذشت بنگر.

میگویند آن کسی که از دهکده گذشت همان«عزیر»بود(از قتاده و عکرمه و سدی)و همین مطلب از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است.

بعضی گویند آن مرد«ارمیا»بوده است(از وهب)و نیز از حضرت باقر علیه السلام نقل شده است.ابن اسحاق معتقد است که«خضر»بوده است.

قریه ای که از آن گذشت بعقیده«وهب و قتاده و ربیع»«بیت المقدس» و بعقیده ضحاک«ارض مقدسه»و بنظر«ابن زید»همان دهی که در آیه پیش گفته شد که هزاران نفر از ترس مرگ از آن خارج شدند،می باشد.

«وَ هِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها»

و آن خالی بود و ابن عباس و ربیع و ضحاک میگویند یعنی و آن خراب شده بود و بعضی آن را این چنین معنا کرده اند که آن ساقط شده بود.

«قالَ أَنّی یُحْیِی هٰذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها»

یعنی چگونه خدا بار دیگر این ده را پس از ویرانی آباد میکند یا چگونه خدا مردم این ده را پس از نابودی،زنده میکند که در این صورت مقصود از«قریه»مردم قریه می باشد مانند «وَ سْئَلِ الْقَرْیَةَ» (بپرس از اهل ده)این شخص هر که بود هدفش انکار و یا تعجب یا تردید و شک نبوده بلکه او دوست میداشت که خداوند مرده زنده کردن را باو نشان دهد تا برای او این مسئله بصورت شهود و یقین درآید علاوه بر علم استدلالی که برایش حاصل شده بود زیرا ممکن است گاهی شبهه بر علم استدلالی راه پیدا کند.

«فَأَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ»

خداوند او را صد سال میراند «ثُمَّ بَعَثَهُ» سپس او را زنده کرد «قالَ کَمْ لَبِثْتَ» گفت چند سال بودی؟در تعیین این گوینده اقوالی است.

۱-ندایی از آسمان بسوی او آمد و او شنید.

۲-پیامبری باو این چنین گفت ۳-فرشته ای باو گفت ۴-بعضی از پیر مردان که شاهد جریان بودند و مرگ و زنده شدن او را دیدند

گفتنـد «قٰالَ لَبِثْتُ یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» (گفت یک روز یا بعضـی از روز بودم) چون خداونـد او را در آغاز و ابتداء روز میراند و پس از صد سال در آخر روز زنده اش کرد لذا در پاسخ سؤال او گفت یک روز بودم ولی در همین اثناء او دید هنوز کمی از روز مانده و خورشید هنوز غروب نکرده است لذا گفت یا مقداری از روز.

«بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عٰامٍ»

بلکه در همین جا صد سال ماندی.

«فَانْظُرْ إِلیٰ طَعٰامِکَ وَ شَرٰابِکَ لَمْ یَتَسَنَّهْ»

به خوراکی و آشامیدنی خود بنگر که گذشت زمان آن را تغییر نداده و دگرگون نساخته است.

و علت اینکه ضـمیر مفرد آورده،اینست که مقصود،جنس خوراکی و نوشیدنی است یعنی نگاه کن به خوراکی و نوشیدنی که ترک کردی که هیچ تغییر نکرده است و بعضی ضمیر را به«شراب»که اخیراً گفته شده برگردانیده اند.

میگوینـد توشه این مرد و آنچه همراه داشت عبارت بود از افشـره،انجیر و انگور که هر سه در مـدت کم تغییر پذیرنـد ولی دید افشره و آب انگور شیره شده و انجیر و انگور گویا که الان چیده شده اند.

«وَ انْظُرْ إِلیٰ حِمٰارِکَ»

و به الاـغت نگـاه کن که چگونه اجزاء و اعضایش پراکنـده و اسـتخوانهایش پخش شـده است ببین خداونـد چگونه زنـده اش میکند و علت اینکه این وضع را برای الاغ پیش آورد این بود که آن مرد بداند که مدت طولانی و درازی او مرده بوده است.

«وَ لِنَجْعَلَکَ آیَةً لِلنّٰاسِ»

اینکه درخـواست تو را اجـابت کردیم و برایت این وضع را پدیـد آوردیم برای این بود که تو را نشـانه و دلیـل برای مردم قرار دهیم تا مسئله زنده شدن مردگان و معاد روشن و ثابت شود.

«وَ انْظُرْ إِلَی الْعِظٰامِ کَیْفَ نُنْشِزُهٰا»

نگـاه کن به اسـتخوانها چگونه آنها را از جا و مکانشان بلنـد کرده و به جاهای خودشان در بـدن قرار میـدهیم و هر کـدام را با دیگر اعضاء ترکیب می نمائیم.

«ثُمَّ نَکْسُوهٰا لَحْماً»

و سپس روی آن را گوشت می پوشانیم.

مقصود از این استخوانها بعقیده«سدی»همان استخوانهای الاغش بود ولی بعقیده ضحاک و قتاده و ربیع مقصود استخوانهای خودش بود بنا بر این معنا میگویند خداوند اولین عضوی را که از او زنده کرد چشمانش بود که با آنها میدید استخوانهای پوسیده و پراکنده اش گرد هم آمده و گوشتی که قبلاـ درندگان خورده بودند بار دیگر بر روی استخوانها پوشیده شد تا بدنش بصورت کامل درآمد و برخاست و الاغش نیز بصورت اول درآمد.

«فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ»

وقتی روشن شد و دانست که او صد سال مرده بود.و او از دو راه بمرگ صد ساله اش آگاه شد:

۱-از دیدن الاغش که بکلی پوسیده شده بود و خبر دادن خدا به اینکه او مرده بود و نشاندادن زنده کردن و امثال آن.

۲-او وقتی به وطنش بازگشت و دید همه چیز دگرگون شده است مثلا دید نوه هایش پیر شده اند در حالی که او پدران آنها را در حال جوانی گذاشته و رفته بود.

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که«عزیر»وقتی از عائله اش خارج شد همسرش آبستن بود و خود او در سن پنجاه سالگی بود تا خدا او را صد سال میراند و زنده کرد پس برگشت بسوی اهلش بهمان سن پنجاه سالگی در حالی که پسرش به سن صد سالگی رسیده بود و پسرش پنجاه سال از خودش بزرگتر بود!و این از آیات خدا بود گویند وقتی عزیر بازگشت دید بخت النصر نسخه های تورات را سوزانده است او بار دیگر مطالب تورات را که حفظ داشت گفت و نوشتند.

مردی از آن میان گفت پدرم مرا خبر داد از پدرش که نسخه تورات در باغ انگور او دفن شده است و اگر شما آن باغ را بمن نشان دهید من آن نسخه را میتوانم بیرون بیاورم و بتورات اصلی دست پیدا کنیم باو جای آن باغ را نشان دادند و آن نسخه را بیرون آوردند وقتی با آنچه عزیر گفته و نوشته بودند تطبیق کردند دیدند حتی یک کلمه و یک حرف هم اختلاف ندارد این بود که گفتند عزیر پسر خداست که خداوند تورات را در قلب او قرار داده است.

ص :۱۲۸

«قٰالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

آن کسی که از ده میگذشت گفت یقین دارم که خداوند بر همه چیز توانا است و آنچه گفتم روی شک و تردید نبود.و بعضی«اعلم» خوانده و آن را امر و بمعنای«بدان» گرفته اند.یا ممکن است این سخن را هنگامی بزبان راند که این جریان برایش پیش آمد و با چشم زنده شدن مرده را دید و یقین و علم پس از استدلال پیدا کرد.

ص:۱۲۹

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۰]

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِيمُ رَبِّ أَرِنِی کَيْفَ تُحْيِ اَلْمَوْتىٰ قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قٰالَ بَلىٰ وَ لٰکِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِی قٰالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ اَلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْکَ ثُمَّ اِجْعَلْ عَلىٰ کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءاً ثُمَّ اُدْعُهُنَّ يَأْتِينَکَ سَعْياً وَ اِعْلَمْ أَنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَکِيمٌ (۲۶۰)

(۱)

ترجمه:

هنگامی که ابراهیم گفت پروردگارا بمن نشان ده که مردگان را چگونه زنده میکنی گفت مگر باور نداری گفت آری ولی تا قلبم آرام گیرد و اطمینان یابد گفت چهار پرنده بگیر و گوشت آنها را قطعه قطعه کن(و در هم بیامیز)آن گاه هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار و سپس آنها را بخوان تا سوی تو دوان و شتابان آیند و بدان که خدا عزیز و دانا است.

ص: ۱۳۰

۱- ۱) -آیه ۲۶۰ سوره بقره جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۶۰

اشاره

شرح لغات:

لیطمئن:تا آرام گیرد مصدر«اطمینان»و«اطمأن الیه»یعنی به او اعتماد نمود.

طیر:پرنده اصل این فعل در مورد سبکی چیزی است در هوا ولی بعداً در هر سرعت بکار میرود مانند کلمه«پرواز»در فارسی.

جزءاً:پاره ای-بعض از چیزی،و فرق کلمه«جزء»با کلمه«سهم»اینست که سهم بآن قسمت از کل میگویند که کل قابل تقسیم بآن است مانند عدد ۲ نسبت به عدد ۱۰ ولی کلمه جزء اعم از آنست و بآن عددی هم که کل قابل تقسیم بآن نیست «جزء»گفته میشود مانند عدد ۳ نسبت به عدد ۱۰.

تفسیر:

در این آیات خداوند آنچه را که بابراهیم عیاناً نشان داد از زنده کردن مردگان بیان میکند.

«وَ إِذْ قٰالَ إِبْرٰاهِیمُ رَبِّ أَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتیٰ»

در اینکه چه چیز ابراهیم را باین سؤال واداشت که عرض کند پروردگارا بمن نشان ده که چگونه مرده را زنده میکنی وجوهی گفته اند:

۱-حسن،ضحاک و قتاده میگویند:سبب این سؤال این بود که ابراهیم مرداری را دید که درندگان آن پاره پاره کرده و حیوانات هوایی و دریایی آن را میخورند عرض کرد پروردگارا من میدانم که تو همه آنها را از شکم درندگان و پرندگان و جانوران دریایی جمع خواهی کرد ولی بمن نشان بده چگونگی آن را،تا علنی ببینم.و از حضرت امام صادق علیه السلام اینوجه روایت شده است.

ص:۱۳۱

۲-از ابن عباس،سعید بن جبیر و سدی روایت شده که فرشته ای به ابراهیم بشارت داده بود که خداوند تو را بعنوان«خلیل»خود برگزیده است و دعای تو را مستجاب و مرده را بدعای تو زنده میکند.

از این جهت ابراهیم از خدا درخواست زنده کردن مردگان کرد که اطمینان کند او این مقام را پیدا کرده که دعایش مستجاب میشود و«خلیل خدا»شده است.

۳-در احتجاج ابراهیم با نمرود که او گفت من زنده می کنم و میمیرانم محبوسین را آزاد و مجرمان را نابود می کنم.ابراهیم گفت این،زنده کردن نیست در همین وقت ابراهیم از خدا خواست که خدایا،نشان بده چگونه مرده زنده میکنی تا نمرود بداند.

روایت شده که نمرود ابراهیم را تهدید به کشتن کرده بود اگر خداوند مرده زنده نکند بطوری که نمرود ببیند و از همین جهت ابراهیم گفت «لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» یعنی تا دلم آرام بگیرد و مطمئن شوم که نمرود مرا نخواهد کشت.اینوجه را محمد بن اسحاق بن یسار گفته است.

۴-او دوست داشت که این مطلب را از راه عیان و شهود ببیند و بآن یقین پیدا کند پس از آنکه از راه استدلال فهمیده و بآن علم حاصل کرده بود و اینوجه از وجوه دیگر اقوی است.

«قٰالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِنْ»

-الف در أ و لم...برای استفهام و پرسش است یعنی آیا ایمان نیاورده ای و مقصود از آن،اثبات مطلب است که قطعاً تو ایمان آورده ای پس چرا چنین سؤالی میکنی؟ خاصیت این«الف»اینست که اگر به جمله«منفی»داخل شود مثل این آیه منظور،اثبات و اگر بر جمله«مثبت»داخل گردد منظور«نفی»می باشد مانند این آیه: «أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنّٰاسِ...» یعنی آیا تو گفته ای.....که منظور اینست که نگفته ای.

«قٰالَ بَلىٰ وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»

گفت آری من مؤمن ام ولی این درخواست

را کردم تا یقین بیشتری پیدا کنم و بر یقینم افزوده شود(از حسن،قتاده،مجاهد و ابن جبیر.) بعضی گویند یعنی تا علنی ببینم و قلب من به یقین حاصل از دیدن آرام گیرد پس از آنکه علم از راه استدلال را داشت.

و بعضی دیگر میگویند یعنی قلب من آرام گیرد و مطمئن شوم که دعای مرا مستجاب و مرا خلیل خود نموده ای همانطور که بمن وعده دادی.

«قٰالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ»

گفت پس بگیر چهار مرغ که از نوع های مختلفی باشند و علت اینکه در میان جانداران،مرغ را انتخاب کرد همین بود که پرواز میکند.

گویند که این چهار مرغ:طاووس،خروس،کبوتر و کلاغ بود که ابراهیم فرمان یافت تا آنها را پاره پاره و پر آنها را با خونشان مخلوط کند.این قول مجاهد، ابن جریح،عطا و ابن زید است و از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.

«فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ»

یعنی پس پاره پاره کن،(از ابن عباس،سعید بن جبیر و حسن) بعضی گویند یعنی آنها را بهم بچسبان و ضمیمه کن(از عطا و ابن زید)و این اختلاف معنا مربوط به اختلاف قرائت آیه است.

«ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْياً»

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود معنای آیه اینست که آنها را بر هر کوهی تقسیم کن و ده کوه در آنجا بود پس بگیر از منقارهای آنها و صدا بزن آنها را باسم بزرگ من و قسم بده به جبروت و عظمت من، آنها شتابان و دوان پیش تو خواهند آمد.پس ابراهیم چنین کرد و آنها را بر ده کوه قرار داد سپس آنها را خواند و گفت باذن خدا پاسخ دهید پس گوشت هر کدام با استخوانش مجتمع و بهم ترکیب میشد و بسوی ابراهیم پرواز می نمود.

ابن جریح و سدی گویند که هفت کوه در آنجا بود و ابن عباس،حسن و قتاده تعداد کوه ها را چهار گفته اند.

مجاهد و ضحاک میگویند معنای این جمله: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلىٰ كُلِّ جَبَلٍ» بر هر

کوهی قرار بده،عام است و منحصر به کوه های آنجا که ده یا هفت یا چهار باشد،نبود بلکه شامل هر کوهی که امکان قرار دادن آن گوشت ها برای ابراهیم بود،می شد.

سؤال:

با اینکه این گوشت ها جان و زندگی نداشتند و جماد بودند چگونه به ابراهیم خطاب شد که آنها را بخوان؟(ثم ادعهن)و خواندن جماد قبیح است.

پاسخ:

دو وجه برای پاسخ باین سؤال و صحت خواندن جماد گفته اند.

۱-منظور از خواندن آنها اشاره بآنها است تا پس از زنده شدن بسوی او آیند.

۲-معنای خواندن،خبر دادن از زنده شدن آنها است مانند آیه کریمه «کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ» (۱)(گفتیم باشید بوزینگان مطرود.)که«امر»(باشید) بمعنای خودش که فرمان الهی باشد نیست بلکه منظور از آن خبر دادن است به این جریان.و نیز مانند آیهٔ کریمهٔ: «اِئْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً (۲)» (بیائید به میل یا به کراهت)که باز منظور از این امر،خبر دادن به تکوین و پیدایش آنها است(از طبری) اما قول کسانی که میگویند:ابراهیم روی هر کوه یک پرنده ای را قرار داد و سپس آنها را صدا زد و خواند،از حقیقت بدور است زیرا هدف ابراهیم این بود که بداند خداوند چگونه مرده را زنده میکند و آوردن پرنده ای با اشاره در این هدف،اثر و فائده ای ندارد.

در این آیه و جمله حذفی شده و تقدیر اینست که آنها را پاره پاره کن و قرار بده بر هر کوهی از هر یک،قسمتی،پس خداوند آنها را زنده میکند و وقتی زنده شدند پس آنها را بخوان و این اشاره و خواندن پس از زنده شدن آنها است و ابراهیم چنین کرد و دید پرها بعضی بسوی بعض دیگر در حرکت اند و همچنین گوشت ها و استخوان ها و سپس آنها در حالی که بر روی پاهای خود راه میرفتند به حرکت درآمده و هر کدام به سر خود پیوستند و اینها میگویند معنای «یَأْتِینَکَ سَعْیاً» همین است.

۱- ۱) -آیه ۶۵ سوره بقره.

۲- ۲) -آیه ۱۱ سوره فصلت.

از نضر بن شمیل نقل شده که او گوید سؤال کردم از خلیل بن احمد از آیه کریمه «یَأْتِینَکَ سَعْیاً» که آیا به پرنده ای که پرواز کند گفته میشود«سعی کرد».

خلیل در جواب گفت نه،میگوید گفتم پس معنای این جمله از قرآن چیست؟ خلیل گفت معنایش اینست که آن پرندگان میآیند بسوی تو و تو راه میروی راه رفتنی، (یأتینك و انت تسعی سعیاً).

«وَ اعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»

و بدان که خدا عزیز است یعنی قوی و نیرومند است که هیچ چیز او را ناتوان و عاجز نمیکند.و حکیم است در کردار و گفتارش.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۱ تا ۲۶۲]

اشاره

مَثَلُ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اَللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱) اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِي سَبِيلِ اَللّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذىً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

(۱)

ترجمه:

مثل آنان که مالشان را در راه خدا انفاق میکنند چون دانه ایست که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه است و خدا برای هر که بخواهد دو برابر میکند که خدا وسعت بخش و دانا است.

کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق میکنند و سپس آنچه را که انفاق کرده اند به منت و آزار دنبال نمیکنند پاداش آنها پیش پروردگارشان است و آنان نه بیمی دارند و نه غمگین میشوند.

ص: ۱۳۶

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۶۱ و ۲۶۲ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۶۱

اشاره

شرح لغات:

انبتت:رویاند از نبت روئیدن که در مورد گیاه ها و هر آنچه از زمین میروید استعمال میشود.

سنبله:خوشه و اصل آن«اسبال»است که ریختن چیزی است که می پوشاند و زمین کشت،با خوشه ها پوشیده میگردد و نیز دانه،در آن پوشیده می شود.

مائه:صد.

تفسیر:

اشاره

«مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ»

گویند تقدیر آیه اینست که مثل صدقات کسانی که اموالشان را در راه خدا انفاق میکنند مانند دانه ایست...

و بعضی گفته اند تقدیر اینست:مثل کسانی که انفاق میکنند مانند زارع دانه ایست.... و منظور از«سبیل اللّٰه»جهاد و غیر از آن از کارهای خیر است و این آیه شامل همه وجوه خیر است و همین مطلب از امام صادق علیه السلام روایت شده و ابو علی جبائی آن را اختیار نموده است ولی بعضی آن را مخصوص انفاق در جهاد دانسته اند ولی در انفاق ها و طاعت های دیگر در برابر هر عمل فقط ده برابر پاداش داده میشود.

«کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ»

مانند دانه ایست که بیرون آورد.

«سَبْعَ سَنٰابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ»

هفت خوشه و در هر خوشه صد دانه یعنی انفاق در راه خدا ۷۰۰ برابر پاداش داده میشود.

اگر گفته شود که آیا دیده شده است که در یک خوشه صد دانه باشد؟جواب اینست که از باب تصور مطلب است و لازم نیست در خارج حتماً دیده شده باشد مانند آیه

کریمه: «طَلْعُهٰا کَأَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیٰاطِینِ (۱)» (میوهٔ آن گویی سر دیوان و شیاطین است) با اینکه سر شیطان چیزی است تصوری برای انسان.و باضافه در مواردی دیده شده است که یک خوشه صد دانه داشته است.

«وَ اللّٰهُ یُضٰاعِفُ لِمَنْ یَشٰاءُ»

خدا برای هر که بخواهد از هفت صد دانه هم اضافه میدهد.بعضی گویند معنایش اینست که این چند برابر پاداش دادن برای کسانی است که خدا بخواهد.از ابن عمر نقل شده است که وقتی این آیه نازل شد رسول خدا عرض کرد پروردگارا بر امت من بیفزا پس آیه:من ذا الذی یقرض اللّٰه...نازل شد باز رسول اکرم عرض کرد خدایا بر امت من بیفزا آن گاه این آیه نازل شد «إِنَّمٰا یُوَفَّی الصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسٰابٍ (۲)» «وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ» یعنی خدا قدرتی واسع و شامل دارد و هر چه بخواهد بر پاداش خود بیفزاید،کم نمیآورد.بعضی گویند یعنی خدا واسع الرحمه است و رحمت و لطفی شامل دارد که از افزودن بر پاداش و اجر،مضایقه و دریغ ندارد و خدا«علیم»و آگاه است به آنچه استحقاق پاداش و اجر بیشتری دارد(از ابن زید).

بعضی گویند یعنی او علیم و دانا است به مقدار انفاق مردم و نیز به نیت انفاق کننده و هدف او.

نظم آیات:

این آیه مربوط به انفاق است و از نظر مناسبت ارتباط و اتصال دارد به آیه:

«مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللّٰهَ...» (آیه ۲۴۵)و فاصله این دو آیه،آیات مربوط به دعوت بسوی خدا و بیان دلیل ها و داستان ها بود(از علی بن عیسی)، بعضی درباره نظم این آیات می گویند وقتی قرآن داستانهایی را بیان کرد که برهان بر توحید و آنچه را که پیامبران آوردند از حجت ها و دلیل ها در برداشت و اعلام کرد که هر کس پس از این همه دلیل باز عناد ورزد باید با او جنگ کرد.در این آیه تشویق به جهاد میکند و بیان مینماید که در جهاد و جنگ با این دسته از مردم که پس از روشن شدن راه باز هم عناد میکنند پاداش بزرگی است(از زجاج).

۱- ۱) -آیه ۶۵ سوره صافات.

۲- ۲) -آیهٔ ۱۰ سورهٔ زمر(پاداش صابران بیحساب داده می شود.

بیان آیه ۲۶۲

اشاره

شرح لغات:

منـاً:من و باصـطلاح:منت یـادآوری آنچه نیکی نموده که ارزش آن را پـائین میآورد و اصـل«من»بمعنـای قطع است ماننـد آیه کریمه «لَهُمْ أَجرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» برای ایشان است پاداش قطع نشـدنی و منت گذاردن چون قطع می کند آن فضیلت و حقی را که بایـد نیکوکار نصیبش شود باین مناسبت بآن«من»گفته انـد:و واحـد وزن را هم«من»گوینـد چون آن مقـدار مخصوص را جدا میکند.

اذی:ضرر و آسیبی که فوراً به شخص ضرر خورده میرسد.

خوف:ترس از وقوع ضرری که انتظارش میرود.

حزن:اندوه شدید.

تفسیر:

وقتی خداوند فرمان به انفاق داد بدنبال آن کیفیت انفاق را بیان نمود.

«اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ»

کسانی که خارج میکنند «أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ» اموالشان را در راه خدا «ثُمَّ لاٰ يُتْبِعُونَ مٰا أَنْفَقُوا» و همراه و دنبال نمیکنند نفقات و صدقاتشان را به«مناً»منت بر کسی که بآن انفاق کرده.

«وَ لاٰ أَذىً»

و نه آزار.

منّ اینست که بگوید:آیا این مقدار بتو ندادم؟آیا بتو نیکی نکردم؟آیا تو را بی نیاز ننمودم.

اذی:و آزار اینست که باو بگویـد خـدا مرا از دست تو و گرفتاری های تو آسوده کنـد.و ممکن است معنای«اذی»این باشـد که روی خودش را ترش و عبوس کند یا آنچه را که باو میدهد او را ناراحت کند یا او را در برابر آنچه داده به پاره ای

از کارها وادارد همه اینها،آزار است و این منت و آزار انفاق را ضایع و اجر و پاداش آن را از بین میبرد.

«لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»

برای اینان است پاداش ایشان نزد پروردگارشان و بعضی میگویند معنای آن اینست که برای ایشان است جزای اعمالشان در نزد پروردگار و اینکه با قید«پروردگارشان»مطلب را بیان می کند برای اینست که اطمینان بیشتر برای مردم حاصل شود که پاداش خود را خواهند گرفت زیرا نزد کسی است که نه کم میشود و نه از بین میرود.

«وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»

:و ترسی بر ایشان نیست از اینکه در روز قیامت اجر و پاداش آنان از بین رود و یا کم شود.

«وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ»

:و نه ایشان غمگین میشوند.

این آیه دلالت بر این دارد که صحیح است وعده دادن با شرط زیرا خداوند وعده به پاداش میدهد باین شرط که منت و آزار همراه با انفاق نباشد و در وعدهٔ مشروط، هر گاه شرط عملی نشود استحقاق پاداش هم طبعاً نخواهد بود.

از رسول اکرم روایت شده است که فرمود خداوند با منت گذاران بر انفاق، صحبت نمیکند و نظر رحمت بدانها نمیاندازد و آنها را پاک و منزه نمینماید و برای آنان است عذابی دردناک.

ص :۱۴۰

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۳ تا ۲۶۴]

اشاره

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذىً وَ اَللّٰهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳) يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ اَلْأَذىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ اَلنَّاسِ وَ لاَ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لاَ يَقْدِرُونَ عَلىٰ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اَللّٰهُ لاَ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلْكَافِرِينَ (۲۶۴)

ترجمه:

سخنی نیکو و بخشش(یا پوشش)بهتر از صدقه ای است که بدنبال آن منت و یا آزار باشد و خدا،بی نیاز و بردبار است.

(۱)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید صدقات خود را با منت و آزار باطل و تباه مسازید مانند کسی که مال خود را از روی ریا،و خوش آیند مردم انفاق میکند و ایمان به خدا و روز قیامت نیاورده مثل او مانند سنگی است صاف که بر روی آن خاکی است و رگباری بدان رسیده و آن را سخت و صاف بجا گذاشته است،آنان از آنچه کسب کرده اند سودی نمیبرند و بر آن توانایی ندارند و خداوند کافران را هدایت نمیکند.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۶۳ و ۲۶۴ جزء ۳ سوره ۲.

بیان آیه ۲۶۳

اشاره

شرح لغات:

غنی:بی نیاز و کسی که دارایی زیاد دارد و خداوند که مالک همه چیز است غنی می باشد زیرا او بر هر چیز توانا است و کلمه(غنی)ضد حاجت و نیاز است.

تفسیر:

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ»

:یعنی کلامی نیکو و زیبا که هیچ نوع زشتی همراه ندارد و با آن،سائل و فقیر را رد کند.بعضی گویند یعنی دعائی نیکو مثل اینکه بگوید:

خدا برایت بسازد،خدا تو را از سؤال بی نیاز کند،خداوند روزی تو را زیاد کند، و مانند آن.

بعضی دیگر معنای آن را(وعده نیکو)دانسته اند.

و ضحاک میگوید «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ» اصلاح ذات البین است.

«وَ مَغْفِرَةٌ»

:برای مغفره در اینجا این معانی گفته شده است:

۱-سلامت از گناه زیرا اصل این کلمه در لغت بمعنای کلاه خود است که سر را می پوشاند و سلامت از گناه هم حافظ و سپر از عذاب الهی است(از:جبائی).

۲-پوشش بر سائل و سؤالش.

۳-بخشیدن سؤال شده از ظلم ستم کننده(از:حسن).

معنای بخشیدن ظلم سائل اینست که اگر سائل در غیر وقت در خانه اش میآید یا اصرار زیاد در سؤال دارد یا رعایت ادب و احترام نمینماید به اینکه در را باز میکند یا داخل خانه میشود ولی بدون اجازه در همه این موارد عفو و بخشش کند از ظلم و ستم او.

«خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ»

:بهتر است از صدقه ای که دنبالش آزار و اذیت باشد.

ص :۱۴۲

«يَتْبَعُها أَذىً»

:زيرا كسى كه اين نوع صدقه و انفاق كند نه در دنيا پاداش دارد و نه در آخرت اجرى اما سخن خوب و عفو،دو اطاعتى است كه استحقاق پاداش بر آن دو را خواهد داشت.

از رسول اكرم روايت شده است كه فرمود وقتى فقير،سؤال كرد بگذاريد سخنش تمام شود و كلامش را قطع نكنيد و پس از آن،او را با احترام و نرمى رد كنيد يا چيز مختصرى باو بدهيد زيرا گاهى كسى مى‌آيد كه نه انسان است و نه جن و مينگرد كه شما با آنچه خدا بشما داده است چه ميكنيد.

«وَ اللّهُ غَنِيٌّ»

و خدا بى نياز است از صدقات و از همه طاعت هاى شما و چنين نيست كه امر خدا روى نياز و احتياج او باشد بلكه بخاطر شما و نيازتان به پاداش،شما را به كارهاى نيك فرمان داد.

«حَلِيمٌ»

و او بردبار است كه در كيفر دادن بشما شتاب نميكند.و بعضى گويند مقصود از اينكه خدا حليم است اينست كه تعجيل و شتاب نميكند به عقوبت و كيفر دادن به كسى كه منت ميگذارد و آزار ميدهد در صدقه اش.در اينجا اگر بجاى كلمه «حليم» كلمات«حميد»يا«عليم» گفته ميشد نيكو نبود.

بیان آیه ۲۶۴

اشاره

شرح لغات:

رئـاء-اصـل آن از رؤیت است و کسـی که عملی ریایی و برای مردم انجام میدهـد میخواهـد که مردم آن را ببیننـد و روی این مناسبت بآن«رئاء» گفته اند.

صفوان-که برای یک مصداق«صفوانه» گفته میشود مانند«سعدان و سعدانه، مرجان و مرجانه»:سنگ صاف و سخت.

تراب-خـاک و«ترب»هـم بهمیـن معنـا است و به مردی که از فقر و نـاداری خـاک- نشـین نشـده میگوینـد:«ترب الرجـل»و آیه کریمه«مسکیناً ذا متربه»هم بهمین معنا است یعنی فقیری خاک نشین.

وابل-باران تند و«وبال»بد عاقبتی است.

صلد-سنگ سخت و صاف و زمین«صلد»آن زمینی است که چیزی از آن نمیروید از نظر سختی.

تفسیر:

پس از آنکه در آیات گذشته برای افزایش پاداش مثالهایی زد اینک برای تأکید بیشتر میفرماید:

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذیٰ»

ای کسانی که خـدا و پیامبر را تصدیق کرده و ایمان آورده اید باطل نکنید صدقات خود را با منت گذاردن بر فقیر یا بر خدا،و آزار کردن آن کسی که باو انفاق نموده اید و برای باطل شدن عمل در صورت منت و اذیت مثالی میزند.

«کَالَّذِی یُنْفِقُ مٰالَهُ رِئٰاءَ النّٰاسِ»

ماننـد کسـی که مالش را برای ریاء و دیـدن و خوش آیند مردم انفاق میکند.در این قسـمت،مؤمن و کافر داخل اند وقتی برای ریاء عملی انجام دهند.

«وَ لاٰ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»

و ایمان بخدا و روز قیامت نیاورده.این قسمت مخصوص کفار است یعنی کسی که به یگانگی خدا و به قیامت و پاداش ایمان ندارد، بعضی گویند این قسمت برای منافقان است نه کفار زیرا کافر،علناً و آشکارا کفر خود را ابراز میدارد و ریاء ندارد و این،منافق است که دو شکل و دو رنگ و قیافه دارد.

کسی که ریا کند در حد کفر و یا نفاق است.

«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوٰانٍ عَلَيْهِ تُرٰابٌ»

مانند سنگی است صاف که بر آن خاکی باشد «فَأَصٰابَهُ وٰابِلٌ» پس بارانی تند و شدید بر آن برسد «فَتَرَكَهُ صَلْداً» پس آن را بصورت سنگی سخت و صاف باقی گذارد.

در این آیه فعل منافق و منت گذار تشبیه شده است به آن سنگ صاف که باران آنچه بر روی آن بوده از بین برده است که هیچکس نمیتواند بار دیگر آن گرد و خاک را برگرداند همچنین وقتی شخص منت گذار صدقه ای را داد و همراه آن منت گذارد پس صدقه خود را بصورتی درآورده که همه فوائد و آثار صدقه را نابود نموده و دیگر راهی برای بازگرداندن آن فائده ها نیست زیرا هر کاری بهمان نیت که انجام شده سزاوار پاداش و یا کیفر می باشد و اگر بهنگام عمل،نیت برای رضای خدا نباشد و برای غرض های دیگری انجام یابد دیگر راهی برای تلافی و جبران کردن آن نیست.

و با بیان بالا که گفتیم منت گذاردن و یا آزار دادن اگر همراه صدقه دادن باشد آن را بی فائده و ضایع میکند دیگر نمیتوان به این آیه استدلال کرد که ثواب ثابت با ملحق شدن منت گذاردن و یا ریاء در زمان های بعد،نابود میگردد آن چنان که بعضی گفته اند.

«لاٰ يَقْدِرُونَ عَلىٰ شَيْءٍ مِمّٰا كَسَبُوا»

یعنی اینان بر انفاق های خود و پاداش آن توانایی ندارند و نمیدانند انفاق و ثواب آن،کجا و چیست و از آن چیزی بدست نمیآورند و عائدشان نمی گردد همانطور که کسی نمیتواند بر گرد و خاک بالای سنگ که باران آن را برده،دست یابد.

این آیه و آیات قبلی به صدقه دادن و انفاق مال در راه خیر و نیکویی برای رضای

خدا تشویق میکند و از منت گذاردن و آزار و ریاء و نفاق نهی مینماید و خبر میدهد که اگر منت و آزار و ریا و نفاق بود عمل باطل میباشد.

بهمین مضمون حدیثی را ابن عباس از رسول اکرم نقل نموده است که حضرت فرمود وقتی روز قیامت شد منادی ندا میکند بطوری که همه صدایش را می شنوند میگوید:کجا هستند کسانی که مردم را می پرستیدند،برخیزید و پاداش های خود را از کسانی که برای خوش آیند آنها کار میکردید،بگیرید،من آن عملی را که آمیخته به چیزی از دنیا و اهل آن باشد نمی پذیرم.

و نیز از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که رسول خدا فرمود:کسی که اول،احسان و نیکی کند ولی بعداً سخن زننده و آزار دهنده گوید یا منت گذارد آن احسان خود را باطل نموده است.

خداوند برای باطل شدن اجر صدقه با منت گذاردن و اذیت مثالی میزند و میفرماید: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مٰالَهُ رِئٰاءَ النّٰاسِ» ...مانند کسی که مالش را برای ریاء و دیدن مردم انفاق میکند.

امام صادق علیه السلام میفرماید:

هیچ چیز برای من عزیزتر و محبوب تر از آن نیست که به مردی احسان و نیکی کنم و به دنبال آن نیکی دیگر که آن را بکمال برساند زیرا من دیدم که قطع احسان های بعدی نابود میکند سپاس و پاداش احسان های قبلی را.

«وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکٰافِرِینَ»

خداوند کافران را هدایت نمیکند یعنی کافران را بر اعمالشان پاداش نمیدهد زیرا کفر،همه اعمال را نابود میکند و جلوگیر از گرفتن پاداش می باشد و تنها مؤمنان اند که پاداش و اجر می گیرند در صورتی که عملشان برای خدا و بر وجه صحیح انجام شده باشد.

بعضی گویند معنای آیه اینست که خدا کافران را با این اعمالشان به بهشت هدایت نمیکند آن چنان که مؤمنان را در نتیجه کارهایشان به بهشت می برد.و بعضی دیگر چنین معنا کرده اند:خدا آنچه را که بمؤمنان عطا میکند از لطف و عنایت به کافران نمیدهد.

ص :۱۴۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۵]

اشاره

وَ مَثَلُ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمُ اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِ اَللّٰهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصٰابَهٰا وٰابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهٰا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهٰا وٰابِلٌ فَطَلٌّ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

(۱)

ترجمه:

مثل کسانی که اموالشان را به طلب رضای خدا و پایداری و استواری نفوس خود انفاق میکنند مانند باغی است بر زمینی بلند که باران تند و زیاد بآن رسیده و دو برابر،ثمره داده و اگر باران زیاد باو نرسیده پس نمی و باران کمی و خدا بآنچه میکنید آگاه است.

ص: ۱۴۷

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۶۵ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۶۵

اشاره

شرح لغات

ربوه-تپه،زمین بلند.

اکل-خوراکی.

ضعفین-دو برابر و کلمه«ضعف»را بعضی بمعنای یک برابر و قدری بیشتر و بعضی بمعنای دو برابر دانسته اند.

طل-نم،باران کم.

تفسیر:

«مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ»

یعنی مثل کسانی که خارج میکنند اموالشان را به طلب رضای خدا.

«وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»

در معنا و تفسیر این جمله،اقوالی است:

۱-برای استوار و ثابت نگاه داشتن خود به نیروی یقین و بینش بیشتر(از سعید بن جبیر،سدی و شعبی).

۲-استواری و پایداری خود در اینکه صدقات را در چه مواردی،صرف کنند (از حسن و مجاهد).

۳-برای آرامش روح خود بر پایداری و ثبوت در اطاعت امر خدا(از ابی علی جبائی).

«کَمَثَلِ جَنَّهٍ بِرَبْوَهٍ»

یعنی مانند باغی است که در زمینی مرتفع باشد و علت اینکه«ربوه»و زمین مرتفع را بخصوص قید می کند اینست که معمولا باغی که در جای بلند باشد بهتر و با طراوت تر از باغی است که در زمین گود و محل جمع شدن آب،قرار دارد و میوه آن نیز بهتر است.

«أَصابَها وابِلٌ»

که باین باغ بارانی شدید برسد.

«فَآتَتْ أُكُلَهٰا ضِعْفَيْنِ»

کـه محصـولش را دو برابر آن مقـداری کـه در زمیـن هـای معمـولی حاصـل ده بـدست میآیـد،میدهـد.و ممکـن اسـت معنـای(ضـعفین)این باشـد که هر سـال دو بـار برداشت میکننـد ماننـد آیه کریمه «تُؤْتِی أُکُلَهٰا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ (۱)رَبِّهٰا» (میدهد خوراکی(میوه)خود را در هر زمان باذن پروردگارش)که بهمین معنا تفسیر شده است که هر شش ماه محصول خود را میدهد.

امام صادق علیه السلام در معنای آیه میفرماید این باغ،میوه اش چند برابر میشود هم چنان که اجر و پاداش کسی که مالش را در طلب رضای خدا انفاق مینماید چند برابر می باشد.

فَإِنْ لَمْ یُصِبْهٰا وٰابِلٌ فَطَلٌّ»

:پس اگر بـاران زیـاد بـآن نرسـد پس نم و بـاران کم خواهـد بـود یعنی در هر حـال این بـاغ بر و میوه خود را میدهـد و در هر صورت بر آن، غباری دیده نمیشود و با طراوت و تازه میباشد.

«وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»

:و خدا بدانچه عمل میکنید بینا است یعنی او به اعمال شما عالم و آگاه است و شما را مطابق آن،پاداش و اجر میدهد.

بعضی گویند:یعنی او عالم است به مردمی که برای رضای خدا یا برای ریاء و دیدن مردم،عملی انجام میدهند.

۱- ۱) -آیه ۲۵ از سوره ابراهیم

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۶]

اشاره

أَ يَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ أَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ اَلثَّمَرَاتِ وَ أَصَابَهُ اَلْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اَللّٰهُ لَكُمُ اَلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

(۱)

ترجمه:

آیا یکی از شما دوست دارد که باغی داشته باشد از درخت خرما و انگور که زیر آن درختان،جوی های روان و در آن،هر گونه میوه موجود باشد و پیری بدو رسیده و فرزندانی ناتوان دارد و گردبادی آتشین بآن باغ رسیده و آتش بگیرد.این چنین خداوند برای شما آیات خود را بیان میکند شاید بیندیشید.

ص: ۱۵۰

۱- ۱) -سورهٔ بقره آیهٔ ۲۶۶ جزء ۳ سورهٔ ۲

بیان آیه ۲۶۶

اشاره

شرح لغات:

جنه:باغ پر درخت و اصل این کلمه بمعنای پوشیدن است و چون درخت زیاد روی زمین را می پوشاند باین مناسبت بآن«جنت»گفته اند.

نخیل:درخت خرما.

اعناب:جمع عنب-انگور.

تحت:زیر.

الانهار:جمع نهر.

کبر:پیری و بزرگی و حالت زیادتی بر مقدار دیگر و فرق بین دو کلمه کثیر و کبیر اینست که کثیر،تکرار و اضافه شدن عدد است در حالی که«کبیر»چنین نیست.

اصابها:رسید بآن و مصدر آن«اصابه»بمعنای رسیدن و واقع شدن بر هدف و مقصد است.

ضعفاء:ضعیفان و ناتوانان.

اعصار:غباری که می پیچد بین زمین و آسمان یعنی گردباد.

تتفکرون:بیندیشید-از فکر که بمعنای بنظر آوردن خاطرات و محفوظات ذهن است.

تفسیر:

«أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّهٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»

آیا دوست دارد یکی از شما برای او باغی باشد از درخت خرما و انگور که نهرها از زیر درختان جاری و همه گونه میوه داشته باشد.

«وَ أَصابَهُ الْکِبَرُ»

و پیری باو رسیده باشد «وَ لَهُ ذُرِّیَّهٌ ضُعَفاءُ» و برای او فرزندانی

کوچک و ناتوان باشد «فَأَصٰابَهٰا إِعْصٰارٌ» پس برسد بآن باغ،بادی شدید که از زمین بسمت بالا در حرکت است(گردباد).

«فِيهِ نٰارٌ»

در آن تند باد،آتشی است.

«فَاحْتَرَقَتْ»

پس این باغ آتش گیرد.خداوند برای حسرت خوردن در سلب نعمت و از دست دادن آن این مثال را میزند و در اینکه این مثال برای کدام یک از مطالب مذکور آمده اقوالی است:

۱-مثال برای ریا کننده در صدقات است که اگر چه در این دنیا ممکن است از عمل ریایی خود سودی ببرد اما در آن روز که احتیاج شدید دارد یعنی روز قیامت از آن بهره ای نمیبرد.(از سدی).

۲-این مثال برای کسی است که بیشتر بدنیا می پردازد تا اطاعت خدا که در آخرت،این شخص حسرت زیادی خواهد داشت.(از مجاهد).

و منظور اینست که در روز قیامت احتیاج این شخص به نتیجه اعمال خوب و اطاعات مانند احتیاج شخص سالخورده و پیر است که دارای فرزندان خردسال و ناتوان میباشد و به میوه های این باغ در این حالت نیاز و احتیاج فراوان دارد ولی همه آن باغ آتش گرفته و حسرت و اندوه برایش پدید آورده است زیرا سالخورده ای که از زحمات دوران جوانی اندوخته ای دارد و آن را از دست دهد ناامید و پر حسرت میگردد.

۳-این مثال برای مردمی است که خاتمه و عاقبت کار آنان بفساد کشیده شده است.(از ابن عباس).

ولی باید گفت آیه کریمه هر سه معنی را در بر دارد.

«كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللّٰهُ لَكُمُ الْآيٰاتِ»

این چنین که در مسئله صدقه و داستان ابراهیم و کسی که بر آن ده گذشت و عبور کرد و مسائل دیگری که این آیات متضمن آنها بود، خداوند آیات خود را برای شما بیان میکند.

«لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ»

باشد تا شما نگاه کنید و بفهمید.

ص :۱۵۲

[سوره البقره (۲): آیه ۲۶۷]

اشاره

يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ وَ مِمّا أَخْرَجْنا لَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا اَلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (۲۶۷)

(۱)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید انفاق کنید از بهترین چیزی که بدست آورده اید و از آنچه برای شما از زمین بیرون آورده ایم و در نظر نگیرید چیزهای پست و کم ارزش را که از آنها انفاق کنید که خود شما گیرنده آنها نیستید مگر آنکه چشم پوشی کنید و بدانید که خدا بی نیاز و سزاوار ستایش است.

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۲۶۷ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۶۷

اشاره

شرح لغات:

و لا تیمموا-قصد نکنید.مصدرش-تیمم-بمعنای قصد و تعهد میباشد و کلمه «امام»که بمعنای مقصود و معتمد است از همین باب میباشد.

«خبیث»پست از هر چیزی.

«تغمضوا»چشم بپوشید-و اغماض در معامله پائین آوردن قیمت است بخاطر عیبی که در آنست و«غموض»بمعنای پنهان بودن است.

شأن نزول:

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که این آیه درباره مردمی نازل شد که اموالی را از راه ربا در زمان جاهلیت بدست آورده بودند و با آنها،صدقه میدادند و خداوند آنها را از این کار نهی کرد و دستور داد که از اموال پاک و حلال خود، صدقه دهید.

بعضی می گویند این آیه درباره مردمی نازل شد که خرماهای پست و کم ارزش را داخل در خرمای صدقه میکردند)از حضرت علی علیه السلام،براء بن عازب،حسن و قتاده).

تفسیر:

پس از آنکه خداوند ارزش انفاق و صفات انفاق کنندگان و اینکه باید هدف از انفاق،تقرب به خدا باشد و باید آن را از چیزهایی که نابودش میکند مانند منت و آزار حفظ کرد،بیان کرد در این آیات صفت صدقه و خصوصیات آن را بیان میکند تا بیان،جامع و کامل گردد.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا کَسَبْتُمْ»

خطاب به مؤمنان است که صدقه

دهید آنچه را که از راه تجارت و کسب حلال بدست آورده اید(از ابن مسعود و مجاهد).

بعضـی میگوینـد:یعنی از بهترین چیزی را که بـدست آورده و کسب کرده ایـدماننـد آیه کریمه: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ (۱)» (به نیکی نمیرسید مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید).

از عبیـد بن رفاعه روایت شـده که روزی رسول اکرم بر ما وارد شد و صدا زد:ای تجار،شـما،فاجر و گناهکارید جز کسانی که پرهیزکاری و نیکی کننـد و صدقه دهند.و علی علیه السـلام فرمود نه دهم رزق در تجارت است و بقیه آن در دام داری.عایشـه از رسـول اکرم روایـت کرده کـه فرمـود:«پـاکیزه تریـن چیزی کـه مرد میخـورد آن چیزیسـت کـه از کسب بـدست آورده و از آن،فرزنـدانی پیـدا کرده است».سـعید بن عمیر میگویـد از رسول اکرم سؤال شـد که چه نوع کسبی پاکیزه تر و حلال تر اسـت فرمود کار هر کس به دست خودش و هر خرید و فروش صحیح و درستی.

علی علیه السلام فرمود هر کس تجارت کند بدون علم و آگاهی در ربا خواهد افتاد.

درباره این آیه«انفقوا»(انفاق کنید)اختلاف شده است:

۱-امر به زکاه واجب است(از عبیده سلمانی و حسن).

۲-دسـتور صـدقه مسـتحبی است زیرا صـدقات واجبه دارای مقداری معین اند که اگر کمتر از آن باشد دین و قرضـی است که بایـد تمـام آن پرداخت شود و اگر مـالی که زکاتش واجب است همه اش از نوع پست آن جنس باشـد جائز است که از همان نوع، عطا کند(از جبائی).

۳-صـدقات واجبه و مستحبه هر دو را آیه کریمه شامـل است و این قـول صـحیح تر است و مقصـود از آن انفـاق در راه خیر و اعمال نیک است بطور کلی و در این آیه دلالتی است بر اینکه ثواب و پاداش صـدقه از مال حلالی که از کسب بـدست آمده بیشتر است از مالی که از غیر راه کسب باشد زیرا در صورت اول،زحمت بیشتری بر او دارد.

ص:۱۵۵

۱- ۱) -آیه ۹۲ سوره آل عمران

«وَ مِمّٰا أَخْرَجْنٰا لَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ»

یعنی و انفاق کنید و خارج سازید از غلات و میوه ها.

«وَ لاٰ تَيَمَّمُوا اَلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ»

قسمت های پست از مال یا آنچه کسب کرده اید یا چیزی را که خدا برای شما از زمین رویانیده و در دسترس شما قرار داده برای صدقه در نظر نگیرید،که از آن انفاق کنید.

بعضی گویند که مقصود از«خبیث»مال حرام است ولی قول اول را تأیید میکند این قسمت از آیه: «وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّٰ أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ» (که شما آن را نمیگیرید مگر آنکه چشم پوشی کنید)زیرا همیشه اغماض و چشم پوشی نسبت به چیزهای پست است نه حرام.

و در بیان مقصود از خود این آیه (وَ لَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلاّٰ أَنْ تُغْمِضُوا) دو قول است:

۱- صدقه ندهید چیزهایی را که خود شما حاضر نیستید از بدهکارانتان آن را بگیرید مگر با مسامحه و گذشت که چشم پوشی بمعنای گذشت و مسامحه است(از براء بن عازب).

۲-صدقه ندهید چیزهایی را که خود شما نمیگیرید مگر از بها و قیمت آن کسر کنید(از حسن،ابن عباس و قتاده)و نظیر همین است آنچه زجاج گفته:شما گیرنده آن ها نیستید مگر در صورت ورشکست شدن بدهکارتان پس چگونه آنها را صدقه میدهید.

«وَ اعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»

و بدانید که خداوند بی نیاز است از صدقات شما و«حمید»است یعنی سزاوار حمد و ستایش است بر نعمتهایی که داده و بعضی گفته اند «حمید»باین معنا است که نعمتهایی را بر مردم ارزانی داشته است که ایجاب میکند مردم در برابر آن نعمتها به حمد و ستایش خدا برخیزند و بعضی«حمید»را بمعنای «حامد»حمد کننده گرفته اند که خداوند با آنکه بی نیاز است از صدقات شما و خود شما، صدقات و انفاقات شما را می پذیرد و شما را بر دادن صدقات می ستاید.

ص :۱۵۶

در این آیه کلمه«حمید»مناسب تر است از کلمه«حلیم»و در آیه قبلی«حلیم» مناسب تر از«حمید»است زیرا در اینجا پس از امر به انفاق از بهترین مال بیان میکند که خداوند بی نیاز است و در عین حال صدقه دهنده را ستایش مینماید و باو پاداش میدهد.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۶۸ تا ۲۶۹]

اشاره

اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ اَلْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ وَ اَللّهُ یَعِدُکُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً وَ اَللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۸) یُؤْتِی اَلْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ اَلْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ ما یَذَّکَّرُ إِلاّ أُولُوا اَلْأَلْبابِ (۲۶۹)

(۱)

ترجمه:

شیطان بشما وعده تنگدستی و فقر میدهد و شما را بکارهای زشت وامیدارد و خدا بشما وعده آمرزش و بخشش میدهد و خداوند وسعت دهنده و دانا است.

خداوند حکمت را بهر کس که بخواهد میدهد و هر که حکمت داده شد خیر و خوبی فراوان یافت و جز خردمندان متذکر نشوند.

ص :۱۵۸

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۶۸ و ۲۶۹ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۶۸

اشاره

شرح لغات:

فقر:نـاداری و احتیـاج در مقابـل«غنی»بمعنای بی نیازی و چون فقر بمنزله شکسـته شـدن سـتون فقرات است در بیچاره شـدن و نرسـیدن به مراد و مقصود لـذا به ناداری و بیچارگی و احتیاج«فقر»گفته اند و به مصـیبت و پیش آمد سـخت«فاقره»میگویند که گویا ستون فقرات را می شکند.

یعـد:وعده میدهد و فرق دو کلمه«وعد»و«وعید»اینست که«وعید»همیشه در مورد شـر و ناراحتی بکار میرود ولی«وعد»را میتوان با قیـد خیر و شـر بکار برد مثلا وعـده خیر و خوشـبختی و یا وعـده فقر و بـدبختی ولی اگر کلمه«وعده»بطور مطلق و بدون قید بکار رود بمعنای وعده به خیر میباشد.

فحشاء:زشتی ها.

تفسیر:

در این آیات خداوند مردم را از شیطان که مانع از صدقه دادن است بر حذر میدارد.

«اَلشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ»

شیطان بشما وعده فقر میدهد در اینکه از بهترین قسمت مال در راه خیر و خدا انفاق کنید.

و بعضی گویند یعنی در دادن زکاه اموال.

«وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشاءِ»

و شـما را به گناهان و ترک اطاعت از خـدا و بقول بعضـی به انفاق از چیزهای پست و بی ارزش فرمان میدهد و علت اینکه به این نوع انفـاق ها «فحشاء»گفته شـده اینست که به گناه کشـیده می شود زیرا وقتی شـخص ثروتمنـد به حاجتمنـدان آنچه لازم دارند انفاق نکرد کم کم اصل انفاق را کنار گذاشته و حتی

انفاقات واجبه را هم ترک خواهد کرد.

«وَ اللّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ»

و خدا بشما وعده میدهد که در برابر انفاق از بهترین قسمت مال،گناهان شما را پوشیده و از کیفر و عقوبت شما گذشت نماید.

«وَ فَضْلاً»

:و نیز بیش از آنچه صدقه داده اید بشما بدهد و روزی شما را افزایش دهد.

از ابن عباس نقل شده است که در این آیه چهار وعده بیان شده که دو وعده آن از خدا و دو وعده آن از شیطان است اما دو وعده خدا،مغفرت و آمرزش گناهان،و زیادت در رزق و روزی است و دو وعدهٔ شیطان،فقر و فحشاء است.

از ابن مسعود روایت شده که برای شیطان روش و طریقه ایست که همان وعده به فقر و امر به گناه است و برای فرشته روش دیگر و آن امر به انفاق و نهی از گناه میباشد.

«وَ اللّهُ واسِعٌ»

و خدا وسعت دهنده است و عطا و بخشش او چیزی از خزانه بی نهایتش کم نمیکند «عَلِيمٌ» و دانا است به مردمی که استحقاق و شایستگی بخشش و لطف دارند و آنهایی که چنین شایستگی را ندارند.

ص: ۱۶۰

بیان آیه ۲۶۹

اشاره

تفسیر:

در این آیات خداوند یک وصف و صفت خود را بیان میکند:

«يُؤْتِى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ»

حکمت را بهر کس که بخواهد میدهد.در اینکه مقصود از«حکمت»چیست وجوهی گفته اند:

۱-علم به قرآن و آگـاهی از ناسـخ و منسوخ و محکم و متشابه و مقـدم و مؤخر و حلال و حرام و مثل های آن(از ابن عباس و ابن مسعود).

۲-رسیدن به واقع و حقیقت در عمل و گفتار(از مجاهد).

۳-علم دین(از ابن زید).

۴-نبوت و پیامبری(از سدی).

۵-معرفت به خدا(از عطا).

۶-فهم(از ابراهیم).

۷-ترس از خداوند(از ربیع).

۸-قرآن و فقه(از حضرت امام صادق علیه السلام و از مجاهد نیز نقل شده است).

۹-علم و دانشی که فائده و منفعت آن بزرگ و زیاد است و این وجه جامع همه وجوه و اقوال دیگر میباشد.

۱۰-آنچه خداونـد به انبیاء و پیامبران و امت های آنان داده است از کتاب و آیات و نشانه ها و دلیل ها که آنها را به شـناسایی خـدا و دین او راهنمـایی میکنـد که این خود تفضل و رحمتی است از طرف پروردگار و بهر کس که بخواهـد میدهـد.(از ابی علی جبائی).

علت اینکه به علم،«حکمت»گفته شده اینست که علم همیشه انسان را به نیکی

و خیر میخواند و از زشتی باز میدارد و این حقیقت«حکمت»است.از رسول اکرم روایت شده است که فرمود:«خداوند بمن قرآن داد و از حکمت نیز مانند قرآن بمن عنایت فرمود و خانه ای که در آن بهره ای از حکمت نباشد خراب است،فقه و دانش فرا گیرید و در حال جهل و نادانی و بی خبری نمیرید».

«وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَهَ»

و بهر کس که حکمت(بهر وجه و تفسیر)داده شد.

«فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً»

پس خیر فراوان باو داده شده است.

«وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا الْأَلْبٰابِ»

از آیات الهی پند و اندرز نمیگیرد جز خردمندان.

بدیهی است که منظور از این«لب»که بمعنای عقل و خرد است نه آن عقلی است که در همه انسان های مکلف هست که یکی از شرائط تکلیف است بلکه منظور آن عقلی است که در راه اطاعت خدا بکار افتاده است و علت اینکه به این عقل«لب»گفته شده اینست که لبّ میوه،مغز آن است و این عقل،مغز،و گرانبهاترین میوهٔ وجودی انسان میباشد.

ص :۱۶۲

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۰ تا ۲۷۱]

اشاره

وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ يَعْلَمُهُ وَ مٰا لِلظّٰالِمِينَ مِنْ أَنْصٰارٍ (۲۷۰) إِنْ تُبْدُوا اَلصَّدَقٰاتِ فَنِعِمّٰا هِيَ وَ إِنْ تُخْفُوهٰا وَ تُؤْتُوهَا اَلْفُقَرٰاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

(۱)

ترجمه:

هر چه انفاق کنید یا هر نذری که نذر کرده و بدان ملتزم شده اید(همه را)خدا میداند و برای ستمگران یار و کمک کننده ای نیست.

اگر صدقات را آشکار کنید پس کاری است نیکو و اگر نهان کنید و به فقراء و تهی دستان دهید برای شما بهتر است و گناهانتان را محو میکند و خدا از آنچه عمل میکنید آگاه است.

ص: ۱۶۳

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۷۰ و ۲۷۱ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۷۰

اشاره

شرح لغات:

نـذر:الـتزام بر انجـام دادن عمـل خیر و نیـک است بصـورت معلق بودن بر شـرطی که اگر حاصـل شـد او انجـام دهـد و از نظر فقهی،نـذر منعقـد نمیشود مگر اینکه با این جمله بگویـد:«للّه علی کذا»یعنی برای خداست بر عهده من چنین و منظور از«چنین» آن عمـل و فعلی است که نـذر کرده مثـل طعـام دادن به مسـکین و یا به حـج رفتن مسـتحبی یاماننـد آن.و به لفظ دیگر منعقد نمیشود.و اصل کلمه«نذر»بمعنای خوف و ترس است.

و«انذار»ترساندن و گفتن جای دشمن است تا از آن دوری شود.

انصار:جمع«نصیر»بمعنای کمک دهنده انسان در برابر دشمن.

تفسیر:

باز در این آیات تشویق به انفاق شده است.

«وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَهٍ»

یعنی انفاقاتی را که خدا بر شما واجب کرده و شما انجام داده و انفاق نموده اید و بعضی گفته اند یعنی آنچه در راه خیر انفاق کرده اید چه واجب و چه مستحبّ.

«أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ»

یا آنچه را که بر خود واجب نموده ایـد از راه نذر و بدان وفا کرده و آن را بجا آورده اید مانند نماز و یا روزه یا صدقه و مانند آنها.

«فَإِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُهُ»

همانا خدا آن را میداند یعنی به آنها پاداش میدهد و دانستن خدا کنایه از جزاء و پاداش دادن او است.

«وَ مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ أَنْصٰارٍ»

و برای سـتمگران یاورانی نیست و مقصود از سـتمکاران، کسانی انـد که صـدقات و انفاقات و نـذرهای آنها برای خدا نیست و بصورت صحیح انجام

نیافته مثل اینکه برای ریاء یا ضرر زدن به دیگری یا ایجاد اختلاف یا از مال غصبی یا از مالی که بصورت صحیح بدست نیاورده انفاق کند و یا نذر در گناه و معصیت کند یا بآنچه نذر کرده و به آن قدرت و توانایی دارد عمل نکند.

این مردم یاوران و کمک کارانی که مانع و جلوگیر از عذاب الهی باشند ندارند.

ص :۱۶۵

بیان آیه ۲۷۱

اشاره

شرح لغات:

صدقات:جمع صدقه و فرق صدقه و زکاه اینست که زکاه واجب است در حالی که صدقه ممکن است واجب باشد و یا مستحبّ.

تخفوها:پنهان کنید آن را و«اخفاء»پوشاندن است.

تبدون:آشکار کنید و«ابداء»بمعنای آشکار کردن است مانند اعلان و اظهار.

تفسیر:

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقاتِ»

:اگر صدقات را آشکار کنید «فَنِعِمّا هِیَ» پس چیزی است نیکو و آشکار کردن آن بد نیست و کراهت ندارد.

«وَ إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَراءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ»

:ولی اگر پنهان کنید و به فقراء دهید برای شما بهتر و ثواب آن زیادتر است.

دربارۀ صدقه ای که پنهان کردن آن افضل است دو قول است:

۱-صدقۀ مستحبه است نه زکاه واجب برای اینکه پنهان کردنش آن را از ریاء دور میدارد اما زکاه واجب را باید داد و ریاء در آن نمیتوانند دخالت داشته باشد و ممکن است اگر آشکارا ندهد متهم به ندادن شود پس در زکاه واجب آشکارا دادن آن افضل است(از ابن عباس و ثوری)و علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:«زکاه واجب خارج میشود و داده میشود آشکارا ولی غیر زکاه واجب اگر بصورت پنهانی داده شود بهتر است».

۲-هر انفاق خواه واجب و خواه مستحبّ پنهانی دادن آن افضل است(از حسن و قتاده)و این قول با عموم آیه مناسب تر است.

«وَ یُکَفِّرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئاتِکُمْ»

:و خدا محو میکند بعض از گناهان شما را و

کلمه«من»برای تبعیض است.

عـده ای معتقدنـد که فقـط گناهـان صـغیره را خـدا ممکن است محو کنـد و آنهـا اسـتدلال باین آیه میکننـد و از کلمه«من»که بمعنای«بعض»است فقط گناهان صغیره را می فهمند.

امـا بعقیـده ما چون محو گناه،«تفضل»و لطف خـداست بنا بر این،اختصاص به گناهان صـغیره نـدارد بلکه ممکن است گناهان کبیره را هم محو کند ولی اگر کلمه «من»در آیه نبود چنین فهمیده میشد که همه گناهان محو میشود.

بعضی کلمه«من»را زائد گرفته اند مانند جمله:«کل من طعامی و خذ من مالی ما شئت»یعنی هر چه میخواهی از غذای من بخور و از مـال من بگیر که بمعنـای کلی است در آیه هم عموم و اطلاـق است و ظـاهرش همه گناهـان می باشـد ولی وجه اول بهتر است.

احادیثی که در این باب وارد شده است:

۱-صدقه پنهانی فرو می نشاند خشم خدا را و نابود می کند گناه را هم چنان که آتش آب را از بین می برد و هفتاد بلا را دفع مینماید.

۲-هفت دسته اند که خداوند در روزی که هیچ سایه ای جز سایه او نیست آنها را سایه میدهد:

(۱)پیشوای عادل.

(۲)جوانی که در عبادت خدا بسر میبرد و رشد میکند.

(۳)مردی که اگر از مسجد خارج میشود قلبش متوجه مسجد است تا وقتی بآن باز گردد.

(۴)دو نفری که در راه خدا و برای خدا با هم دوستی میورزند و با هم می نشینند.

(۵)مردی که زنی زیبا و دارای مقام او را بخود میخواند ولی او میگوید من از خدا می ترسم و به گناه آلوده نمیشوم.

ص :۱۶۷

(۶)مردی که صدقه میدهد و آن را پنهان میدارد بطوری که دست راست او از انفاق دست چپش خبر نمیشود.

(۷)مردی که در جای خلوت و تنها بیاد خدا افتد و سپس دیدگانش پر از اشگ شود.

«وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»

و خدا عالم و دانا است بدانچه در صدقات و انفاق های خود عمل میکنید که آنها را آشکارا و یا پنهانی میدهید و بر خدا هیچ چیز پوشیده و پنهان نیست و او شما را آن چنان که شایستگی دارید پاداش میدهد.

ص :۱۶۸

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۲]

اشاره

لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ وَ لكِنَّ اَللّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلاَّ اِبْتِغاءَ وَجْهِ اَللّهِ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ (۲۷۲)

(۱)

ترجمه:

(ای پیامبر)نیست بر تو هـدایت ایشان ولی خـدا هر که را بخواهد هدایت میکند و شـما هر چه در راه خیر انفاق کنید پس برای خود شـما است و جز برای رضای خدا نباید انفاق کنید و هر چه از اموال در راه خدا انفاق کنید ثواب و پاداش آن بشما کاملا داده خواهد شد و بشما ستم نخواهد شد.

ص :۱۶۹

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۷۲ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۷۲

اشاره

شأن نزول:

مسلمانان از دادن صدقه بر غیر مسلمین خودداری میکردند تا این آیه نازل شد(از ابن عباس و ابن حنفیه و سعید بن جبیر).

بعضی گویند اسماء دختر ابو بکر با رسول اکرم در عمره القضاء بود پس مادر و جده اش نزد او رفته و تقاضای کمک کردند در حالی که هر دو مشرک بودند اسماء بآنها گفت من بشما چیزی نمیدهم تا از رسول خدا اجازه نگیرم زیرا شما پیرو اسلام نیستید.آن گاه اسماء از پیامبر اکرم اجازه خواست و این آیه نازل شد(از کلبی).

تفسیر:

«لَیْسَ عَلَیْکَ هُدٰاهُمْ»

بر تو هدایت اینان نیست در وجه ارتباط و مناسبت این آیه با آیات گذشته وجوهی گفته شده است:

۱-بر تو نیست هدایت اینان از این راه که جلو صدقه دادن مردم را به آنان بگیری و بدینوسیله آنان را به اسلام وادار نمایی مانند آیه کریمه: «أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ النّٰاسَ حَتّٰی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۱)» مگر تو مردم را اکراه میکنی که مؤمن شوند.

۲-بر تو نیست هدایت مردم به اینکه آنان را وادار کنی بر انفاقات در راه خیر و راه خدا(از حسن و ابو علی جبائی)و تقدیر در این وجه این است که بر تو نیست که هدایت نمایی مردم را به رسیدن به ثواب و بهشت و آنچه بر تو است همین است که آنان را هدایت و راهنمایی بایمان و اسلام کنی.و این،تسلیت و دلداری است نسبت برسول اکرم زیرا آن حضرت از اینکه مردم اسلام نمی آوردند غمگین میشد زیرا او می دانست در نتیجه بی ایمانی چه عذاب ابدی در انتظار آنان است و خداوند او را با این آیه دلداری داد.

۱- ۱) -آیه ۹۹،سوره یونس

۳-بر تو نیست که مردم را هدایت کنی پس از آنکه آنان را دعوت و انذار کرده و آنچه را که مأمور بوده ای به رساندن آن به مردم رسانده و تبلیغ نموده ای و معنای آیه این نیست که تو اصلا مأمور بهدایت مردم نیستی زیرا آن حضرت مبعوث نشده بود مگر برای همین هدایت مردم.

«وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ»

ولی خدا هر که را بخواهد هدایت می کند یعنی کسانی را که خدا میداند که با هدایت و راهنمایی بیشتر و توفیق خدا آنان براه حق در میآیند خداوند به آنان لطف نموده و هدایتشان میکند(از زجاج و ابو القاسم بلخی و بیشتر دانشمندان).

جبائی آیه را این چنین تفسیر کرده که خداوند هر کس را بخواهد به راه بهشت هدایت میکند.

«وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ»

و هر مالی را انفاق کنید در راه خیر پس ثواب آن برای خود شما است و غرض از این آیه ترغیب و تشویق به انفاق است زیرا وقتی انسان بداند که منفعت و سود انفاقش بخودش باز میگردد به انفاق حریص تر و علاقمندتر میگردد و در این جهت انفاق انسان با انفاق خدا تفاوت میکند زیرا فائده انفاقات الهی به مردم بازمی گردد نه به خودش در حالی که بیشتر منافع انفاقات مردم به خودشان بازمیگردد.

«وَ مٰا تُنْفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ اللّٰهِ»

و مؤمنان انفاق نمیکنند جز در راه طلب رضای خدا و بعضی گفته اند این جمله اگر چه بصورت خبر است ولی در واقع«نهی» است یعنی انفاق نکنید مگر به طلب رضای خدا.

در بیان علت اینکه کلمه«وجه»در«وجه اللّٰه»آورده شده دو قول است:

۱-برای رفع ابهام و تحقیق و بیان اینکه برای خود خدا باشد و کلمه«وجه» بمعنای نفس و خود،بکار رفته است تا پندار و توهم اشتراک غیر خدا را دفع کند و اختصاص به خدا را بفهماند.

۲-ادب تعبیری است زیرا اگر بگوئیم برای خدا فلان کار را انجام دادم آن

لطف تعبیر را ندارد که بگوئیم در وجه خدا یا برای تقرب به خدا.

«وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ»

و هر چه از اموال در راه خدا انفاق کنید ثواب و پاداش آن بشما کاملا داده خواهد شد و کلمه«توفیه»کامل نمودن چیزی است و ابن عباس میگوید معنای«یوف الیکم»اینست که شما جزا و پاداش آن را کامل و زیاد در آخرت خواهید یافت.

«وَ أَنْتُمْ لاٰ تُظْلَمُونَ»

و بشما ستم نخواهد شد.در اینکه پاداش نگیرید و یا از ثواب و اجر شما کم گردد مانند آیه کریمه: «آتَتْ أُکُلَهٰا وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَیْئاً (۱)» دادند خوردنی ها خود را و نقصان نیافت چیزی-که در این آیه«لم تظلم»بمعنای«ناقص نمیشود»است.

ص: ۱۷۲

۱- ۱) -آیه ۳۳ سوره کهف

[سوره البقره (۲): آیه ۲۷۳]

اشاره

لِلْفُقَرٰاءِ اَلَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی اَلْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ اَلْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ اَلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ لاٰ یَسْئَلُونَ اَلنّٰاسَ إِلْحٰافاً وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اَللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ (۲۷۳)

(۱)

ترجمه:

(صدقه)برای فقیرانی است که در راه خدا از کار مانده اند و توانایی سیر و سفر در روی زمین ندارند مردم بی اطلاع(از ظاهر حالشان)از شدت مناعت،آنان را توانگر می پندارند.شما از سیمایشان آنان را می شناسی آنان از مردم باصرار سؤال نمیکنند.

هر مالی که انفاق کنید همانا خدا بآن عالم و آگاه است.

ص :۱۷۳

۱- ۱) -آیه ۲۷۳ سوره بقره جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۷۳

اشاره

شرح لغات:

یحسبهم-گمان میکند.

احصروا-ممنوع از تصرف شدند بعلت بیماری یا احتیاج یا ترس.

ضرب-زدن و«ضرب فی الارض»یعنی مسافرت.

سیماء-علامت و اصل این لغت بمعنای بلندی است و به زیاد کردن قیمت معامله و بالا بردن آن«سوم»میگویند.

تعفف-سؤال نکردن و مناعت طبع.

الحاف-اصرار ورزیدن.

شأن نزول:

از امام محمد باقر(ع)نقل شده که این آیه دربارهٔ اصحاب«صفه»نازل شده و از ابن عباس نیز همین مطلب نقل شده است.

اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر بودند که چون در مدینه منزل و خویشاوند و طایفه ای نداشتند در مسجد سکنی گزیده بودند آنان می گفتند هر«سریه»ایکه رسول اکرم بفرستد ما،در آن شرکت خواهیم نمود.خداوند در این آیه مردم را تحریک می کند که به آنها کمک نمایند و بعضی افراد زیادی غذاهای خود را به آنان میدادند.

تفسیر:

اشاره

پس از آن که خداوند امر به انفاق کرد و به اندازهٔ کافی به آن ترغیب نمود و پاداش کامل برای آنها معین کرد بدنبالهٔ آن بهترین فقرایی که مصرف صدقات هستند بیان می کند «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی انفاقهایی که گفته شد برای فقرایی است که در راه خدا از اشتغال به تجارت و کسب معاش در اثر خوف از دشمن یا

مرض یا فقر یا توجه به عبادت بازمانده و ممنوع شده اند.

و از جمله: «فِی سَبِیلِ اللّٰهِ» استفاده میشود که سبب ممنوعیت آنها اشتغال به عبادت و اطاعت بوده است. «لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ» آنـان در اثر یکی از عـذرهایی که گفته شـد قـدرت ندارنـد که در زمین رفت و آمـد و تصـرفات و فعالیتهای تجاری بنمایند.

و بعضی گفته اند چون آنان خود را ملزم کرده اند که در راه خدا جهاد نمایند از کسب و کار باز مانده اند.و منظور این نیست که آنها توانایی بر کار ندارند بلکه مراد اینست که آنان چون خود را ملزم به جهاد نموده اند دیگر نمی توانند به غیر آن،اقدام کننـد مثل اینکه وقتی یک نفر از طرف صاحب مقامی در محلی مانـده است می گویـد او مرا امر کرده که از آن صاحب مقام اطاعت کنم و قدرت بر خروج ندارم.

«یَحْسَبُهُمُ الْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»

چون آنان از سؤال خودداری کرده و برای رضای خـدا و پاداشـهای او فقر و بـد حالی خود را مخفی می کننـد.افراد بی اطلاع خیال می کنند آنان بی نیاز می باشند «تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ» حال آنها در اثر فقر از صورتشان آشکار است(سدی و ربیع).

و مجاهـد می گویـد یعنی از خشوع و تواضع آنـان که شـعار مردمـان صالـح است فقرشـان شـناخته می شود «لاٰ یَسْئَلُونَ النّٰاسَ إِلْحٰافاً» آنهـا هرگز از مردم سـؤال نمی کننـد و منظور این نیست که آنهـا زیـاد سؤال نمی کننـد ولی کم سؤال می نماینـد(ابن عباس-فراء-زجاج و بیشتر مردم اهل معنا)و جملهٔ: «یَحْسَبُهُمُ الْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» نیز همین مطلب را می رساند زیرا اگر گـاهی سؤال می کردنـد کسـی خیـال نمی کرد که آنهـا بی نیازنـد زیرا سؤال در ظـاهر،دلیـل بر فقر آنها بود و نیز این که می فرماید: «تَعْرِفُهُمْ بِسِیمٰاهُمْ» شاهد بر آن است زیرا اگر آنها حتی یک مرتبه هم سؤال می کردند با سؤال،شناخته می شدند نه از صورت چنـان که اگر کسـی گفت:من مثـل فلاـن چیز را ندیـده ام معنـایش این نیست که آن چیز مثـل دارد بلکه معنایش این است که آن چیز مثل و مانند ندارد بنا بر این معنای جملهٔ فوق این است که آنها هرگز سؤال نمی کنند تا اصراری بشود.

ص :۱۷۵

احادیثی در نکوهش از سؤال

در حدیث آمده که امام(ع)می فرماید خدا دوست می دارد که آثار نعمت خود را بر بنده خویش ببیند و اظهار فقر را نمی پسندد.بندگان بردبار و عفیف را دوست می دارد و کسانی که بد اخلاق،بدگو،و اصرار در سؤال نمایند مورد غضب او هستند.

و در حدیث دیگری نیز فرمود خداوند قیل و قال کردن و زیاد سؤال نمودن و ضایع نمودن مال را مکروه کرده و از نافرمانی نسبت به مادران و کشتن دختران نهی و جلوگیری کرده است.

و نیز فرمود دستها بر ۳ قسم است:اول دست خدا که بالا است.دوم دست دهنده که پائین تر از دست خدا است.سوم دست سائل که در زیر و پائین همه است و این ترتیب تا روز قیامت خواهد بود و کسی که با داشتن چیزی که او را بی نیاز می کند سؤال کند روز قیامت در صورتش زخم و جراحت یا خراش خواهد بود (۱).سؤال شد تا چه اندازه باید داشته باشد تا بی نیاز باشد فرمود:پنجاه درهم یا به اندازه آن از طلا «وَ مٰا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ» آنچه از مال و بعضی گفته اند از خیرات انفاق می کنید «فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِیمٌ» خدا پاداش آن را میدهد.

۱- ۱) -ممکن است این حدیث کنایه از این باشد که این شخص صورت و آبروی خود را در دنیا خراب و مخدوش کرده است.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۴ تا ۲۷۵]

اشاره

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوٰالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ اَلنَّهٰارِ سِرًّا وَ عَلاٰنِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴) اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَلرِّبٰا لاٰ يَقُومُونَ إِلاّٰ كَمٰا يَقُومُ اَلَّذِی يَتَخَبَّطُهُ اَلشَّيْطٰانُ مِنَ اَلْمَسِّ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قٰالُوا إِنَّمَا اَلْبَيْعُ مِثْلُ اَلرِّبٰا وَ أَحَلَّ اَللّٰهُ اَلْبَيْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهىٰ فَلَهُ مٰا سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَى اَللّٰهِ وَ مَنْ عٰادَ فَأُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۷۵)

(۱)

ترجمه:

کسانی که اموال خویش را شب و روز،نهان و آشکارا،انفاق می کنند پاداش آنها نزد پروردگارشان است آنان نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند.

کسانی که ربا میخورند برنمی خیزند جز بمانند آن کس که شیطان به جنون آشفته اش میکند از آن رو که آنان گویند بیع و معامله مانند ربا است ولی خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است پس کسی را که از طرف پروردگارش پند و اندرزی بیاید و او بپذیرد(و از گناه)باز ایستد پس برای اوست گذشته اش و کار او با خداست و کسانی که باز به گناه برگردند اهل آتش اند و آنان در آتش برای همیشه خواهند بود.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۷۴ و ۲۷۵ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیهٔ ۲۷۴

اشاره

شأن نزول:

ابن عباس می گوید این آیه درباره حضرت علی(ع)نازل گشت زیرا او چهار درهم داشت یک درهم در روز یک درهم در شب یک درهم در پنهانی و یک درهم آشکارا انفاق نمود و همین مطلب از امام جعفر صادق و امام محمد باقر(ع)نقل شده است.

و از ابو ذر و اوزاعی نقل شده که این آیه در مورد انفاق اسبان در راه خدا نازل گشته است و بعضی گفته اند این آیه عمومیت دارد و هر کسی به این کیفیت در راه خدا انفاق کند مشمول آن خواهد بود.بنا بر این،ما می گوئیم این آیه نخست درباره علی (ع)نازل گشت و هر کسی به این نحو انفاق کند مشمول حکم آن نیز می باشد ولی چون علی(ع)بر همه سبقت داشته است دارای فضیلت بیشتری می باشد.

تفسیر:

سپس خداوند کیفیت انفاق و پاداش آن را یادآوری می کند «اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً» آنان که مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا انفاق می نمایند یعنی در تمام حالات انفاق می کنند زیرا صدقات وقتی غیر از این اوقات ندارند «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ» (پاداش آنها نزد خداست)وجه اینکه حرف«فاء»در«فلهم»در اینجا آمده اینست که برساند پاداش در اثر انفاق در اطاعت خدا بدست می آید «وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ» خوفها و وحشتهای قیامت بر آنها نیست.

«وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»

و آنان در قیامت محزون و غمناک نمی باشند و بعضی گفته اند یعنی از نابود شدن پاداش و نقصان آن خوفی بر آنها نیست و در اثر آن محزون نمی گردند.

بیان آیه ۲۷۵

اشاره

شرح لغات:

ربا:اصل ربا بمعنای زیاد شدن است و به آنچه از اصل سرمایه زیاد می آید «ربا»می گویند.

یتخبطه:از خبط بمعنای آشفته شدن و«خباط»نوعی بیماری است مانند جنون که آشفتگی عقلی است.

مس:جنون و دیوانگی.

عاد:باز گردد از عود بمعنای بازگشت و عادت تکرار چیزی است.

تفسیر:

پس از آن که خداوند به انفاق تشویق نمود و پاداش انفاق کننده را در دنیا و آخرت بیان کرد بدنبال آن،موضوع ربا را که نادانان خیال می کنند زیاد کردن در مال است با آن که نابودی مال می باشد بیان می نماید.

«اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلاّ کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ»

کسانی که ربا می خورند روز قیامت برنمی خیزند(از قبورشان)مگر مانند کسی که در اثر تصرفات شیطان دیوانه گشته است.

این حالت در قیامت نشانه رباخواری آنها است برای اهل قیامت(ابن عباس- حسن-سعید بن جبیر-قتاده و مجاهد)و بعضی گفته اند دیوانه کردن شیطان،تشبیه است زیرا شیطان حقیقتاً انسان را دیوانه نمی کند بلکه کسی که سوداء یا صفراء بر او غالب گشته و یا اینکه عقل او ضعیف گردیده شیطان امور خوفناکی را بنظر او می آورد و در او وسوسه می کند بنا بر این،حالت دیوانگی برای او از طرف خداوند پدید می آید ولی از آنجا که در چنین وقتی دچار وسواس شیطانی می گردد بطور مجاز نسبت آن

ص :۱۷۹

بشیطان داده شده است(ابو علی جبائی).

و بعضـی گفتـه انـد ممکـن اسـت دیـوانگی در بعضـی از مردم از طرف شـیطان باشـد و در بعض دیگر نباشـد(ابـو هـذیل-ابن اخشـید).اینان می گویند ظاهر قرآن گواه این مطلب بوده و مانع عقلی در آن نیست و خداوند بمنظور آزمایش بعضـی از مردم و کیفر عده ای که گناه کرده و توبه ننموده اند از آن مانع نگردد همانطوری که گاهی بعضـی از مردم به بعضـی دیگر مسـلط شده به آنها ستم می کنند و مالشان را می گیرند(ولی بواسطه مصالحی)خداوند مانع آن نمی گردد.

و این حـالت برای ربـاخواران در قیامت نشانه آنها خواهـد بود که مردم آنها را بشناسـند همانطوری که گناهکاران نشانه هایی مناسب خود دارند که بوسـیله آنها، شـناخته می شوند و افرادی که اطاعت خداوند را نموده اند نیز علامتهایی دارند که بوسیله آنها معرفی می گردنـد چنان که در جای دیگر می فرمایـد: «فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ (۱)» (در آن روز از گناه انسان و جن سؤال نشود)و نقل شـده که رسول اکرم(ص)در مورد شـهدای جنگ احـد فرمود آنها را با خونها و لباسـهای خود پیچیده دفن کنید.

و نیز فرمود که در روز قیامت افرادی از امت من از قبورشان بیرون می آیند در حالی که سـفیدی و زیبایی از آنها آشکار است در اثر وضوهایشان.و نیز از آن حضـرت نقل شده که فرمود:شبی که مرا به معراج می بردند جمعی از مردها را دیدم که شکم-هایشان مانند خانه هایی بود که در آنها مارهایی بودند که از بیرون پیدا بود به جبرئیل گفتم اینها چه افرادی هستند گفت:اینان رباخوارانند.

و از امـام جعفر صـادق(ع)نقـل شـده کـه پیغمـبر اکرم(ص)فرمـود:«وقـتی که مرا به آسـمان بردنـد مردمی را دیـدم که بقـدری شکمهای آنها بزرگ بود که قدرت این که بلند شوند نداشـتند به جبرئیل گفتم:اینها چه افرادی هسـتند جواب داد:اینها کسانی اند که رباخوار بوده اند».

۱- ۱) -آیه ۳۹ سوره الرحمن.

«لاّ يَقُومُونَ إِلاّ كَمٰا يَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ

»-و اذا هم بسبیل آل فرعون و بلند نمی شوند مگر مانند کسانی که در اثر تصرفات شیطان دیوانه شده اند و آنان مانند آل فرعون صبح و شب در آتش قرار می گیرند می گویند خدایا قیامت کی برپا خواهد شد؟ این آیه تهدید کسانی است که ربا می گیرند اگر چه آن را نخورند و از آنجا که بزرگترین نتیجه و اثر مال،خوردن آن است لذا خداوند آن را بعنوان اشاره بتمام استفاده هائی که از راه ربا بدست می آید ذکر کرده است چنان که جای دیگر می فرماید «وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبٰاطِلِ» (۱)مال خود را در میان خویش بباطل نخورید و باز می فرماید (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ الْيَتٰامىٰ ظُلْماً (۲)) آنان که مالهای یتیمان را از روی ستم می خورند.

که در آنها لفظ خوردن ذکر شده ولی مقصود هر گونه انتفاع و استفاده است که در آنها برده شود «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ» این کیفر برای آنها هست که «قٰالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبٰا» می گویند خرید و فروش که در آن ربا نیست مانند خرید و فروشی است که در آن ربا می باشد.

ابن عباس می گوید وقتی که کسی از آنان قرضی می گرفت و مدت آن بپایان می رسید چون طلبکار،طلب خویش را مطالبه می کرد بدهکار،می گفت مدتی به من مهلت بده منهم مقداری به آن اضافه می کنم و طلبکار بر آن راضی می شد و مطابق آن با هم رفتار می کردند و چون به آنها گفته می شد که این کار،ربا است آنان جواب می دادند نه،این کار با خرید و فروش مساوی است و فرقی نمی کند که بها و قیمت از اول در برابر مدت،زیاد باشد و یا اینکه بعد از آن بوسیله زیاد شدن مدت زیاد گردد،از اینرو خداوند آنها را نکوهش کرده و می فرماید آنان اشتباه می کنند و می فرماید:

«وَ أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبٰا»

یعنی خداوند معامله ای را که در آن ربا نباشد حلال کرده است و معامله ای را که در آن ربا باشد حرام نموده است.

۱- ۱) -آیه ۱۸۸ از سورهٔ بقره

۲- ۲) -آیه ۱۰ از سورهٔ نساء

و فرق آنها این است که در معاملهٔ نخست،زیادی پول در اثر خود معامله است ولی در معامله دوم پول،بواسطهٔ تأخیر بدهکاری اضافه شده است و نیز معامله،معاوضه پول با جنس است ولی در معاملهٔ ربایی زیادی پول در برابر جنسی قرار نگرفته است بلکه در برابر تأخیر بدهی می باشد.

و آنچه از رسول اکرم(ص)رسیده این است که زیاد کردن در شش چیز حرام است:

طلا،نقره،گندم،جو،خرما،نمک و بعضی کشمش را هم گفته اند و فرمود بدانید که هر چیز بمثل آن و بهمان مقداری که داده می شود باید باشد و آنچه زیادتر بدهد یا بگیرد ربا می باشد.

اختلافی نیست در این که ربا در این شش چیز واقع می شود ولی در غیر آنها فقها(اهل سنت)اختلاف کرده و از نظر آنها سایر چیزها نیز باین شش چیز قیاس می شود ولی نزد ما(شیعه)ربا در چیزهایی می باشد که با کیل و وزن معامله می شود.

و اما این که چرا ربا حرام است بعضی گفته اند:برای این که موجب مختل ماندن کار و کسب و تجارت می شود زیرا وقتی که قرض دهنده دید پول خود را با مقدار زیادتری می گیرد طبعاً دیگر به کار و کوشش نمی پردازد و از امام جعفر صادق(ع)نقل شده که فرمود:علت این که ربا به این شدت حرام شده این است که در صورت رواج ربا مردم از نیکی در قرض و کمک بیکدیگر خودداری می کنند.

«فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهیٰ»

پس کسی که از نهی و منع و تذکر خداوند پند گرفته و آن را پذیرفته و از رباخواری دست برداشته است.

«فَلَهُ مٰا سَلَفَ»

پس آنچه پیش از این نهی،ربا گرفته از اوست و لازم نیست آن را به صاحبش برگرداند.امام باقر(ع)می فرماید:کسی که اسلام بیاورد و از کارهایی که در زمان جاهلیت کرده است نادم و تائب گردد خداوند از او می گذرد.

و سدی می گوید:یعنی آنچه در گذشته از راه ربا گرفته و خورده یا نزد اوست لازم نیست به صاحبش برگرداند و اما چیزهایی را که نگرفته است حق گرفتن آنها را ندارد و فقط اصل مال خود را می تواند بگیرد «وَ أَمْرُهُ إِلَی اللّٰهِ» .در مراد از این جمله

۲ قول گفته شده است:

۱-پس از آنکه موعظه و حرمت ربا و پـذیرفتن آن آمـد کار او به خـدا واگذار می شود اگر خواست او را حفظ کند و بر توبهٔ خویش ثابت میدارد و اگر هم نخواست او را بخود واگذار می کند.

۲-یعنی اگر توبه نکرد و با اینکه آن را حرام می داند مرتکب آن گشت کار او بخدا واگذار می شود اگر خواست او را مطابق عدالتش عذاب می کند و اگر نخواست با لطف خویش عفوش می نماید.

۳-یعنی کار او بخـدا واگذار شده است که در رباهایی که در پیش،خورده کیفرش نکند «وَ مَنْ عَادَ» و کسـی که پس از حکم حرمت ربـا بـاز هم بر ربا خواری بر گشت یا کسـی که دوباره آنچه را در پیش میگفت(که معاملـهٔ ربایی مثل معامله غیر ربایی حلال است)بزبان جاری کرد «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» پس آنان برای همیشه در آتش خواهنـد بود.زیرا چنین گفته ای از کسی سر می زند که کافر و معتقد به حلیت ربا است از این جهت به عذاب همیشگی تهدید گشته است.

فقهاء بالاتفاق میگوینـد ربا در معاملهٔ نقدی و نسـیه هر دو می آید ولی بعضـی از پیشـینیان گفته اند:ربا فقط در نسـیه است در زمان جاهلیت فقط ربا در مورد تأخیر افتادن طلب،از وقت مقرر به وقت دیگر بود که در مقابل تأخیر،مبلغی زیادتر میگرفتنـد و اختلافی نیست در این که این قسـمتها حرام است. از علی(ع)نقـل شـده که رسـول اکرم(ص)در مورد ربـا پنـج دسـته را لعنت فرمود:ربـاخوار،ربادهنـده،دو گواه و نویسـندهٔ آن و فرمود خداونـد هر جمعیتی را که خواست هلاک کنـد ربا را در میان آنان پدید آورد.

و نیز از آن حضـرت نقـل شـده که فرمود:ربـا هفتاد گناه بزرگ است و آسانتر از همه آنها مثل این است که با مادر خود عمل جنسی انجام دهد.

و جمیـل بن دراج از امـام جعفر صـادق(ع) نقـل کرده که فرمود:گنـاه ربا نزد خـدا زیادتر از این است که کسـی هفتاد مرتبه با محرم خود در خانهٔ کعبه زنا کرده باشد.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۶ تا ۲۷۷]

اشاره

یَمْحَقُ اَللّٰهُ اَلرِّبٰا وَ یُرْبِی اَلصَّدَقٰاتِ وَ اَللّٰهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ کَفّٰارٍ أَثِیم (۲۷۶) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰهَ وَ آتَوُا اَلزَّکٰاهَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۲۷۷)

(۱)

ترجمه:

خداوند ربا را کم می کند و صدقات را فزونی می دهد و خدا دوست ندارد هیچ گنه پیشهٔ ناسپاس را.

کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو انجام دهند و نماز را بپا دارند و زکاه دهند برای آنها نزد پروردگارشان پاداش خواهد بود آنان نه بیمی دارند و نه غمگین میشوند.

ص: ۱۸۴

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۲۷۶ و ۲۷۷ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۷۶

اشاره

شرح لغات:

یمحق:کم میکند.از محق بمعنای نقصان و کمی و نیز محق و امتحق بمعنای هلاک و نابود شد می آید و به شب های اواخر ماه«محاق»می گویند چون ماه در آن شب ها رو به کمی و نقصان است.

اثیم:گناه پیشه و کسی که زیاد گناه می کند.

تفسیر:

سپس خداوند آنچه را که قبلا-فرمود دربارهٔ ربا تأکید می کند «یَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبٰا» خداوند ربا را پی در پی ناقص می کند تا اینکه بکلی از بین برود.

و ابن عباس میگوید یعنی خداوند مال را از بین برده و برکت آن را برمی دارد به امام جعفر صادق(ع)عرض کردند بعضی از مردم که ربا می خورند و مال آنها زیاد می گردد فرمود:اگر چه مال آنها زیاد شود ولی خداوند دین آنها را از بین می برد و ابو القاسم بلخی میگوید:معنای آیه این است که خداوند با اسقاط عدالت و حکم به فسق آنان و نام فاسق بر آنان گذاشتن در دنیا نابودشان میکند.

«وَ یُرْبِی الصَّدَقٰاتِ»

و صدقات را نمو داده و زیاد میگرداند به اینکه در دنیا و در آخرت پاداش در برابر آن خواهند داشت.مال آنها نتیجه های فراوان میدهد.اینها منفعتی است که آنان در اثر حسن نیت می برند.

و از رسول اکرم(ص)نقل شده که فرمود:خداوند فقط صدقاتی که پاک باشد می پذیرد و آنها را نمو داده زیاد میگرداند همانطوری که یکی از شما بچه اسب یا بچه شتر را بزرگ می کنید تا جایی که خداوند یک لقمه را مانند کوه احد میگرداند.

و نکته در آیه اینست که ربا گیرنده منظورش از ربا،زیاد کردن مال است و کسی که

صـدقه نمی دهـد مقصودش اینست که مـال او زیـاد شود از این رو خداونـد عـالم یـادآوری میکنـد که ربا موجب نقصان مال میگردد نه اینکه سـبب زیـادی آن شود و بر خلاـف آن،صـدقه سـبب زیـاد شـدن مـال میگردد و هرگز موجب کم شـدن مـال نخواهـد شـد «وَ اللّهُ لاـ يُحِبُّ كُلَّ كَفّارٍ أَثِيمٍ» یعنی هر کسـی که نعمتهای خـدا را کفران کنـد به اینکه ربا را حلال بدانـد و در گمراهی خویش کوشش کند و دائماً در گناه خود(در رباخواری) باشد مورد غضب خداوند می باشد.

سؤال-چرا خداونـد نفرموده است«هر کـافری»زیرا هر کس که ربـا را حلاـل بدانـد کافر خواهـد بود؟ پاسـخ-اگر کسـی ربا را حلال بدانـد و پی در پی بـدان اقدام کند پیوسـته بکفر خود می افزاید ولی اگر معتقد به حلال بودن آن باشد ولی مرتکب آن نگردد اگر چه کافر می باشد ولی مانند دستهٔ اول نیست بنا بر این جامع میان هر دو اینست که خداوند آنها را دوست نداشته و مورد غضب او هستند و اگر کلمه«کافر»می فرمود شامل هر دو نمی گشت.

و از پیغمبر اکرم(ص)نقل شده که فرمود:بر مردم زمانی خواهد آمد که کسـی نمی باشد که در میان آنها رباخوار نباشد و اگر هم کسی ربا نخورد گرد و غبار آن بر رویش خواهد نشست.

ص: ۱۸۶

بیان آیه ۲۷۷

اشاره

تفسیر:

معنای این آیه روشن است و تفسیر آن در پیش گذشت.

و علت اینکه عمل صالـح،نماز،زکات را با هم ذکر کرده این نیست که هر- کـدام از اینها اگر تنها باشد پاداش ندارد زیرا اگر چنین باشد این آیه سبب کم ارزش کردن آنها میگردد بلکه مقصود از یک جا ذکر کردن آنها اینست که بیشتر ترغیب به آنها شـده و بـاعث اهمیت و عظمت آنهـا گردد و یـا منظور اینست که بفهمانـد اگر تمـام اینها با هم انجام شونـد پاداش آنها خیلی زیادتر است از اینکه هر کدام به تنهایی بجا آورده شود چنان که جای دیگر می فرماید:

«وَ الَّذِینَ لاٰ یَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ وَ لاٰ یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ»

(۱)

و کسانی که با خداونـد،خدای دیگر را قرار نداده و کسـی را که خدا کشـتن او را حرام کرده است نمی کشـند.که در این آیه نیز وعده عذاب را بیان کرده که بفهماند هر کدام از شـریک قرار دادن برای خدا و قتل نفس موجب عذاب خواهد بود و برای ترسانـدن از انجـام هر کـدام از آنها است زیرا ناگفته پیـداست که کیفر شـریک برای خـدا قرار دادن شـرط دیگری نـدارد(که آدمکشـی باشد)و معلوم است که اگر عقاب در صورتی باشد که هر دو با هم واقع شوند این مطلب سبب عدم اهمیت گناه هر کدام خواهد بود.

و قبلاـ گفته ایم که این آیه و امثـال آن می رسانـد که ایمـان هم از افعـال جـوارح نبـوده و مربوط به آن هم نیست زیرا اگر از افعال جوارح بود صحیح نبود که اعمال صالحه بآن عطف گردد زیرا عطف یک چیز بخودش درست نیست.

۱- ۱) -آیه ۶۸ از سوره بقره

سؤال:

و اگر کسی بگوید عطف چیزی به خودش در آیات قرآن دیده میشود مانند آیه کریمه: «اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ (۱)» (آنان که کافر شده و از راه حق جلوگیری کنند)که «صَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللّهِ» عطف به«کفروا»شده و بهمان معنا است و آیه «اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا» آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، که جمله دوم عطف به جمله اول شده و بهمان معنا است.

پاسخ:

در این دو آیه نیز همان مطلب که گفتیم هست و جلوگیری از راه حق و یا تکذیب آیات الهی با کفر،یکی نیست و فرق دارند و آنها دلالت بر کفر دارند و خود کفر نیستند.

به این آیه و امثال آن استدلال شده بر فساد قول کسانی که قائل به حبطاند که اعمال خوب انسان ممکن است بکلی بی اثر و بی نتیجه گردد از این راه که این آیه میگوید کسی که این اعمال را انجام دهد مستحق پاداش است و این آیه شرط نکرد که چیزی بجا نیاورد که آن را از بین ببرد و بی نتیجه نماید.

اگر گفته شود ناگزیر باید چنین شرطی باشد همانطور که در وعده عذاب نسبت به کفار این شرط هست که توبه نکرده باشد.

پاسخ اینست که توبه در اینجا شرط شده است بعلت اجماع مسلمانان نه اینکه توبه عذاب را بردارد و این نوعی تفضل الهی است که اگر کسی توبه کند خداوند او را عذاب نمیکند اما در مورد انجام اعمال نیک اجماع نیست که باید عملی دیگر بجا نیاورد تا سزاوار پاداش و اجر گردد و فرق این دو مورد همین است.

۱- ۱) -آیهٔ ۸۸ از سورهٔ نحل.

[سوره البقره (۲): آیات ۲۷۸ تا ۲۸۰]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ ذَرُوا مٰا بَقِیَ مِنَ اَلرِّبٰا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (۲۷۸) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اَللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوٰالِکُمْ لاٰ تَظْلِمُونَ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ (۲۷۹) وَ إِنْ کٰانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلیٰ مَیْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

(۱)

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و اگر براستی مؤمن شده اید از ربا آنچه باقیمانده رها کنید،و اگر نکردید آماده جنگ با خدا و پیامبر شوید و اگر توبه کردید سرمایه هایتان برای شما است ستمی نکرده و ستمی هم نکشیده اید.

و(کسی که از او طلب دارید)اگر در تنگدستی و سختی باشد پس باید مهلت داد و منتظر ماند تا هنگام امکان و توانگریش و اگر صدقه دهید و بخشش نمائید برای شما بهتر است اگر(خیر و شر خود را)بدانید.

۱- ۱) -آیه ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ سوره بقره جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۷۸-۲۷۹

اشاره

شأن نزول:

۱-از امام محمد باقر(ع) نقل شده که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت ربا می گرفت و هنوز مقداری از طایفه ثقیف طلب داشت و خالد بن ولید پس از آنکه اسلام آورد خواست آنها را مطالبه کند آیه فوق نازل گشت.

۲-سدی و عکرمه گفته اند:این آیه در مورد عباس و خالد بن ولید نازل گشت چون آنان با هم شریک بوده و در زمان جاهلیت مبلغی بابت ربا از طایفهٔ ثقیف طلبکار بودند و وقتی اسلام آمد آن دو اموال زیادی از راه ربا بدست آورده بودند سپس این آیه فرود آمد و رسول اکرم(ص)فرمود هر ربایی که در جاهلیت بوده است در اسلام، لغو شد و اول ربایی که آن را لغو می کنم ربای عباس بن عبد المطلب است و اولین خونی که آن را لغو می کنم خون ربیعه بن حارث بن عبد المطلب است که در بنی لیث شیر خورده و قبیله هذیل او را به قتل رسانیده بود.

۳-مقاتل می گوید این آیه درباره چهار برادر از ثقیف بنام مسعود،عبدیالیل، حبیب و ربیعه که از فرزندان ابو عمر بودند نازل شده است،آنان قرضهایی به بنی مغیره می دادند و ربا می گرفتند و وقتی که رسول اکرم(ص)به پیغمبری مبعوث گشت و به طائف رفته و با ثقیف مصالحه کرد این چهار برادر اسلام آوردند و سپس ربای خود را از بنی مغیره مطالبه کردند(و چون آنها از دادن خودداری کردند نزاع کرده)نزد نماینده رسول اکرم(ص)بنام«عتاب بن آسیه»در مکه آمده او نیز جریان را به پیغمبر اسلام(ص) نوشت سپس این آیه نازل گشت و بدینوسیله آنان را از گرفتن ربا ممنوع نمود.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند حکم باقیمانده از ربا را بیان کرد فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ

آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ»

ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا در کار ربا و در همه چیزهایی که شما را از آن نهی نموده است. «وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا» یعنی و آنچه از ربا باقیمانده رها کنید و آن را نگیرید و فقط اکتفاء کنید به گرفتن اصل سرمایه.

«إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»

یعنی هر که مؤمن باشد اینست حکم و دستور او و کسی که مؤمن نباشد او در حال جنگ با خدا است.بعضی گفته اند یعنی اگر تصدیق کنید حرمت ربا و مفسده هایی را که ربا در بردارد و خدا میداند.

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا»

و اگر امر و فرمان خدا را نمی پذیرید و بدان گردن نمی نهید و از باقیمانده ربا دست برنمی دارید.

«فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ»

پس یقین کنید و بدانید که جنگ با خدا و پیامبر است یعنی بدانید که شما چون مخالفت دستور خدا و رسول را کرده اید در دنیا مستحق کشتن و در آخرت سزاوار آتش خواهید بود و بعضی از(قراء)کلمهٔ(فأذنوا) را به مد همزه و کسر(ذا)خوانده اند و بنا بر این قرائت بمعنای(فاعلموا)است که بمعنای امر می باشد یعنی هر که از ربا گرفتن دست بردار نیست او را به دشمنی با خدا و رسول اعلام دارید و این آیه،بیان کننده و حاکی از بزرگی گناه رباست و بعضی گفته اند کسی که با ربا معامله می کند امام،او را توبه می دهد اگر توبه کرد رها می شود و گرنه باید او را بکشند و امام صادق(ع)فرمود:هر کس ربا می خورد نخست بعد از روشن شدن،او را تأدیب می کنند اگر باز ربا خورد دفعهٔ دوم هم او را ادب می کنند و چنان که پس از آن ربا گرفت او را می کشند. «وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ» و اگر از این که معتقد به حلیت ربا بودید توبه کرده و اقرار به حرمت آن نمودید اصل مال شما بدون زیان از آن شما است «لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ» بگرفتن اصل مال نه بکسی ستم کرده اید نه به کم نمودن از اصل مال به شما ستم شده است.

ص :۱۹۱

بیان آیه ۲۸۰

اشاره

تفسیر:

پس از این که خداونـد دسـتور گرفتن اصل مال را از کسـی که تمکن دادن آن را دارد بیان کرد در اینجا حکم بدهکاری که در تنگدستی قرار گرفته است بیان می نماید.

«وَ إِنْ کٰانَ ذُو عُسْرَةٍ»

اگر در بدهکاران شـما کسـی که در تنگدستی قرار گرفته است باشد «فَنَظِرَةٌ إِلىٰ مَیْسَرَةٍ» لازم است که او را تا وقتی که تمکن پیدا کند مهلت دهید.و در این که اندازه و میزان تنگدست بودن چیست دو قول گفته شده است.

۱-از امـام جعفر صـادق(ع) نقـل شـده است که حـد اعسـار این است که او زیـاده از خوراک خود و عیالاتش که با میانه روی زندگی کنند نداشته باشد.

۲-جبائی می گوید:حدش این است که کسـی که از پرداخت بدهی ناتوان شود یا سرمایه اش دچار کسادی و رکود شده و در این که در چه نوع بدهی در صورت نداشتن باید مهلت داد سه قول گفته شده است:

(۱)تمام بدهکاران(ابن عباس-ضحاک-حسن-و همین قول از امام محمد باقر و امام جعفر صادق(ع)نقل شده است:

(۲)بدهکاران معاملهٔ ربایی(شریح-ابراهیم نخعی).

(۳)از آیه فقط بـدهکاران در معاملـهٔ ربایی فهمیـده می شود و سایر موارد بر آن قیاس می شود و امام باقر(ع)می فرمایـد معنای «إِلىٰ مَیْسَرَةٍ» این است که او را مهلت دهید تا جریان کارش به امام برسد که اگر قرض خود را در کار نیک مصرف کرده امام از سهم«غارمین»(در زکات)قرض او را ادا کند «وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ» و اگر بر تنگدست طلب خود را انفاق و بخشش نمائید برای شما بهتر است. «إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» اگر خیر و شر خود را بدانید و سود و زیان خود را تشخیص بدهید.

ص: ۱۹۲

از جمله احادیثی که در این باره رسیده است این است که رسول اکرم(ص)می فرماید:

کسی که بدهکار تنگدست خود را مهلت دهد یا این که طلب خود را به او ببخشد خداوند روز قیامت که سایه ای جز سایهٔ او نیست او را در سایهٔ عرش خود جای میدهد.

و نیز بریده از آن حضرت نقل کرده که فرمود:کسی که بدهکار تنگدست خود را مهلت دهد در هر روزی ثواب صدقه خواهد برد.

و این آیه می رساند که اگر طلبکار بداند بدهکار او تنگدست می باشد حرام است بر او که او را حبس کرده و دنبال نماید و طلب خویش را مطالبه کند،و بر او واجب است که او را مهلت دهد تا این که او توانایی پیدا کند و اگر اصل طلب خود را ببخشد از مهلت دادن هم بهتر است و از ابن عباس و عبد اللّه عمر نقل شده که آخرین آیه ای که از قرآن نازل گشت آیهٔ ربا بود.

[سوره البقره (٢): آیه ٢٨١]

اشاره

وَ اِتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اَللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مٰا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ (٢٨١)

(١)

ترجمه:

بترسید از روزی که در آن روز بسوی خدا باز میگردید سپس هر شخصی پاداش عمل خود را خواهد یافت و ستم نمی بیند.

١- ١) -سوره بقره آیهٔ ٢٨١ جزء ٣ سوره ٢

بیان آیه ۲۸۱

اشاره

شأن نزول:

این آخرین آیه ای است که از قرآن نازل گشت و جبرئیل گفت:او را آیه ۲۸۱ از سورهٔ بقره قرار ده(ابن عباس-سدی) مفسرین می گویند:وقتی که آیه «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَیِّتُونَ» (۱)(تو ای پیغمبر می میری و آنها نیز خواهند مرد)نازل گشت رسول اکرم فرمود ای کاش میدانستم این مطلب(مردن من)کی خواهد بود سپس سورهٔ «إِذا جاءَ نَصْرُ اللّهِ...» نازل شد رسول اکرم(ص)فاصله بین تکبیر و قرائت ساکت شده میفرمود

«سبحان اللّه و بحمده استغفر اللّه و اتوب الیه» سپس بحضرت عرض کردند شما پیش از این،این جمله را نمیفرمودید؟فرمود خبر مرگ من داده شد(یعنی معلوم گشت که چه وقت خواهم مرد) سپس آن حضرت گریه سختی کرد عرض کردند یا رسول اللّه برای مرگ گریه می کنید در صورتی که خداوند گناه گذشته و آینده شما را بخشیده است فرمود چگونه است خوف مرگ؟تنگی قبر؟تاریکی آن؟و چگونه است قیامت و وحشت های قیامت؟ بعد از آن،رسول اکرم(ص)مدت یک سال زنده ماند تا این که آیه «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ» (۲)(پیغمبری از خود شما آمد که از فقر و هلاکت شما در سختی بود)نازل گشت و این آخرین سوره ای بود که بطور کامل بر آن حضرت فرود آمد.بعد از آن پیغمبر(ص)شش ماه زنده بود تا برای حجه الوداع بطرف مکه حرکت کرد در میان راه این آیه «یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّساءِ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ» (۳)(در مورد زنها از تو سؤال می کنند بگو خدا برای شما بیان می کند)نازل شد و این آیه

ص: ۱۹۵

۱- ۱) -آیه ۳۰ از سورهٔ زمر

۲- ۲) -آیه ۱۲۸ از سورهٔ توبه

۳- ۳) -آیه ۱۲۷ از سورهٔ نساء

را آیه«صیف»نامیدند و چون آن حضرت در عرفه بود آیه «اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکَمْ دِینَکَمْ» (۱)(امروز دین شما را کامل کردم)نازل گشت بعد از آن،رسول اکرم ۸۱ روز زنده بود که آیات ربا نازل شد و بدنبال آن آیه «وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ» فرود آمد و این آخرین آیه ای است که از آسمان نازل شد سپس آن حضرت ۲۱ روز زنده بود و ابن جریح می گوید:بعد از آن ۹ شب زنده بود و سعید بن جبیر و مقاتل گفته اند:هفت شب زنده بود و در روز دوشنبه ۲۸ ربیع الاول،اول طلوع آفتاب رحلت فرمود.

ولی اصحاب ما(شیعه)نقل کرده اند که آن حضرت در روز ۲۸ ماه صفر از دنیا رفت که سنهٔ ۱۱ هجرت و اولین سال پادشاهی اردشیر از فرزندان انوشیروان بود.

تفسیر:

پس از آنکه خداوند در آیات پیش حدود و احکامی را بیان کرد اکنون تمام مکلفین را مخاطب قرار داده میفرماید: «وَ اتَّقُوا یَوْماً تُرْجَعُونَ فِیهِ إِلَی اللّهِ» بترسید از روزی که تمام شما بسوی خداوند بازگشت خواهید کرد تا پاداش خود را بگیرید.

و بعضی گفته اند:بترسید از روزی که بپادشاهی خدا که اختیار دار نفع و ضرر شما است برگشت خواهید کرد که کسانی که در دنیا ملک و اختیاری داشته اند چیزی از قدرت آنها وجود ندارد و هر کجا در قرآن چنین جمله ای باشد معنای آن همین است زیرا خداوند از کسی غایب نمیشود و احدی هم از علم و اختیار و پادشاهی او پنهان نیست چنان که جای دیگر میفرماید: «وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ» (۲)(شما هر جا باشید خدا با شماست) و میفرماید: «مٰا یَکُونُ مِنْ نَجْویٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ» (۳)(هیچ سه نفر نیستند که با هم درگوشی سخن گویند جز اینکه خدا چهارمین آنها است)و برای کسی در آن روز امر و نهی نخواهد بود چنان که می فرماید: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ» (۴)(در روز قیامت پادشاهی از کیست؟از خدای یکتای قاهر.) «ثُمَّ تُوَفّٰی کُلُّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ» در معنای این جمله دو وجه گفته شده است:

۱- ۱) -آیه ۲ از سورهٔ مائده

۲- ۲) -آیه ۴ از سورهٔ حدید

۳- ۳) -آیه ۷ از سورهٔ مجادله

۴- ۴) -آیه ۱۶ از سورهٔ غافر.

۱-پاداش هر کسی که کاری کرده،درست و کامل باو داده میشود.

۲-نتیجه کارها و اعمال ثواب و عقاب بطور دقیق بخود شخص داده خواهد شد چون کسب بر دو قسم است یکی آنچه مستقیماً کار خود انسان است مانند آنچه انسان انجام میدهد و دوم چیزی است که نتیجه کار شخص است مانند مالی که در نتیجه کار بدست میآورد.

«وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ»

به اینان کمتر از آنچه استحقاق دارند از پاداش و ثواب نمیرسد و نیز عذابی و عقابی زیادتر از آنچه باید ببینند نخواهند دید و بآنها ستم و ظلم نمیشود.

ص :۱۹۷

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۲]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اَللّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ اَلَّذِی عَلَیْهِ اَلْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اَللّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ اَلَّذِی عَلَیْهِ اَلْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اِسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ اِمْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ اَلشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا اَلْأُخْری وَ لا یَأْبَ اَلشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَهِ وَ أَدْنی أَلاّ تَرْتابُوا إِلاّ أَنْ تَکُونَ تِجارَهً حاضِرَهً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلاّ تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اِتَّقُوا اَللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اَللّهُ وَ اَللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۲۸۲)

(۱)

ص: ۱۹۸

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۸۲ جزء ۳ سوره ۲.

ترجمه:

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر بهمدیگر وامی تا مدت معین دادید آن را بنویسید و باید نویسنده ای از میان شما،بدرستی بنویسد و نویسنده از نوشتن،آن چنان که خدایش آموخته،دریغ نکند،باید بنویسد و کسی که حق بعهده اوست(مدیون) املاء کند یعنی بگوید و امضاء کند و از خدا بترسد و(از آنچه مقرر شده)چیزی کم نکند و اگر کسی که حق بعهده اوست(مدیون)سفیه یا ناتوان و عاجز است و املاء کردن نمیتواند سرپرست او بدرستی املاء کند و دو نفر از مردان را گواه بگیرید و اگر یافت نشود،یک مرد و دو زن از کسانی که رضایت میدهید و اگر یکی از آنها فراموش کند دیگری بخاطر آورد و چون گواهان دعوت شوند دریغ و اباء نکنند از نوشتن وام، کوچک یا بزرگ،تا مدت آن وام،این(نوشتن)نزد خدا درست تر و برای گواهی دادن محکم تر و برای تردید نکردن شما مناسب تر است مگر آنکه معامله ای نقد باشد که ما بین خودتان بدهید و بگیرید که گناهی بر شما نیست که ننویسید و چون معامله کردید شاهد بگیرید و نویسنده و شاهد ضرری نبینند و اگر چنین کردید این،بدکاری با خودتان است از خدا بترسید او بشما(مصالح امور را)یاد میدهد و خدا بهر چیز دانا است.

ص :۱۹۹

بیان آیه ۲۸۲

اشاره

شرح لغات:

تداینتم-به همدیگر وام دادید و تداین القوم یعنی جمعیتی به همدیگر قرض دادند.

املال و املاء:بیک معنا است که همان گفتن و اظهار است.

فلیملل:باید بگوید و تصدیق کند.

لا یبخس:کم نکند و بخس بمعنای نقص و کم شدن است و«ثمن بخس»یعنی بهای کم و ناقص.

سفیه:سبک عقل و نادان و اصل«سفه»خفت و سبکی است.

لا یأب:دریغ نکند و اباء،سرپیچی و بجا نیاوردن کار است.

تضل:فراموش کند و اصل«ضلال»بمعنای هلاکت است و بعضی می گویند اصل آن رفتن چیزی است که دیگر بدست نیاید.

لا تسأموا:ملول نشوید و«سأم»بمعنای ملالت است.

اقسط:عادلانه تر و قسط بمعنای عدل است.

تفسیر:

پس از این که خداوند دستور داد که به بدهکاری که در سختی قرار گرفته است باید مهلت داده شود اکنون احکام دین مدت دار و معاملات قرضی را بیان می کند:

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی»

ای کسانی که خدا و رسول را باور دارید هر وقت بعضی از شما با بعضی معامله کرد و یا قرضی داد تا مدت معین.در این که چرا پس از فعل«تداینتم»کلمهٔ«دین»تکرار شده دو وجه گفته اند:

۱-این لفظ برای تأکید آورده شده که کاملا معنای آن در ذهن استوار گردد.

۲-«تداینتم»بمعنای پاداش قرض و خود قرض هر دو استعمال می شود و در اینجا کلمهٔ«بدین»آمده که برساند معنای دوم منظور است «إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى» تا وقت معلوم و ابن عباس می گوید:«این آیه فقط در مورد معامله«سلمی»نازل شده است و من گواهی میدهم که خداوند معامله سلمی که مدت آن معین باشد مباح کرده است و طولانی ترین آیات خود را دربارهٔ آن فرستاده است سپس وی آیه فوق را قرائت نمود» ظاهر این آیه این است که این حکم در مورد تمام دیون از سلمی و غیر سلمی جریان دارد چنان که مفسرین و فقهاء همین مطلب را گفته اند«فاکتبوه»پس آن قرض را در سندی بنویسید تا این که مورد اشتباه و انکار قرار نگیرد و پشتوانهٔ قرض باشد و این نوشتن بنفع طلبکار و بدهکار و گواه همگی است.اما بنفع طلبکار است برای این که حق او متکی بسند و گواه خواهد بود و از بین نخواهد رفت و اما بنفع بدهکار است برای این که راهی برای انکار او نیست که انکار نماید و موجب گرفتاری و کیفر اخروی او گردد و بنفع گواه نیز هست زیرا وقتی که آن قرض در سندی نوشته شد گواهی او استوار خواهد بود و دچار اشتباه نگشته سبب یادآوری او می باشد و در این که نوشتن چنین سندی آیا مستحبّ است یا واجب دو قول گفته شده است:

۱-مستحبّ است(ابی سعید خدری-حسن-شعبی-و بیشتر مفسرین نیز همین را گفته اند و بنظر هم صحیح تر می رسد).

۲-واجب است(ربیع-کعب)و دلیل صحت نظریه اول این آیه است «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمٰانَتَهُ» (که تفسیر آن در آیه بعد خواهد آمد)یعنی اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین میدانید امانت خود را باو بدهید زیرا این آیه می رساند که اگر او را امین میداند میتواند باو بدهد و مدرکی هم لازم نیست سپس دستور نوشتن سند را بیان کرده میفرماید «وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كٰاتِبٌ بِالْعَدْلِ» یعنی باید نویسنده ای سند قرض یا معامله میان فروشنده و خریدار را با انصاف و عدالت بنویسد که از شرایط مقرره میان طرفین چیزی کم و زیاد و تبدیل نکند مگر اینکه آنها آن را بدانند «وَ لاٰ يَأْبَ كٰاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمٰا عَلَّمَهُ اللّٰهُ» و نویسنده نباید از آن عدالتی که خداوند

بیان کرده است در مورد نوشتن آن سند امتناع نماید.و بعضی گفته اند:منظور این است که یعنی چون خداوند بر او تفضل کرده و نعمت نوشتن را باو داده است نباید از نوشتن آن سند خودداری کند و در این که آیا نوشتن بر کسی لازم است یا نه اقوالی گفته شده است:

۱-بعضی گفته اند:مانند جهاد واجب کفایی است(شعبی و جمعی از مفسرین و رمانی و جبائی نیز همین قول را اختیار کرده اند)و جبائی میگوید جایز است که نویسنده و گواه در مقابل نوشتن خود اجرت بگیرند و شیخ ابو جعفر طوسی می گوید نزد ما(شیعه) جایز نیست که اجرت بگیرند و پول سندی که در آن نوشته می شود بعهدهٔ طلبکار است و از آنجا که حق و مال از اوست باید سند هم در دست او باشد.

۲-بر کاتب لازم است در صورتی که فراغت داشته باشد آن را بنویسد.(سدی) ۳-اگر کسی از او درخواست کند واجب است که بنویسد.(مجاهد-عطا) ۴-در صورتی که نویسنده منحصر باو باشد که اگر ننویسد به طلبکار ضرر وارد می شود واجب است که بنویسد ولی اگر دیگری وجود داشته باشد و بنوشتن آن همت گمارد بر او لازم نیست که بنویسد.(حسن) ۵-نوشتن واجب بوده ولی بجمله «وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ» نسخ گشت.(ضحاک) «فليكتب»این دستور بنویسنده است که باید سند را مطابق دستورش بنویسد و از آنجا که در زمان رسول اکرم(ص)نویسنده کم بود از این رو برای تأکید با لفظ امر آن را بیان کرده است زیرا وقتی که امر بچیزی نمود و از ترک آن نهی کرد بیشتر اهمیت فعل آن را میرساند تا این که یکی از امر یا نهی را بیان نماید.

سپس خداوند دستور امضاء را برای نویسنده بیان کرده میفرماید «وَ لْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ» یعنی مدیون باید با زبان خویش بدین اقرار نماید سپس بنویسد کسی که بدهکار است در مورد امضاء از خدا بترسد «وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً» و نباید که در وقت امضاء و اقرار چیزی را از اوصاف و مقدار کم نماید.سپس خداوند حکم کسی را که توانایی املاء و امضاء ندارد بیان می کند «فَإِنْ كانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً» و چنانچه

کسی که بدهکار است سفیه باشد یعنی جاهل به املاء باشد.(مجاهد)و سدی و ضحاک گفته اند یعنی کودک باشد و ابن زید گفته است یعنی ناتوان و احمق باشد.

«أَوْ ضَعِيفاً»

و یا این که ضعفی در عقل او باشد به این که کم عقل یا دیوانه باشد و برخی گفته اند یعنی در اثر پیری خوب نتواند درک کند «أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ» و یا این که او قدرت بر املاء نداشته باشد به اینکه دیوانه باشد و بعضی گفته اند:یعنی گنگ بوده باشد.

و بعضی گفته اند برای این که سه جمله حمل بر تکرار نگردد ناگزیر باید از هر کدام یک معنایی غیر از دیگری منظور باشد باین صورت که«سفیه»یعنی دیوانه، «ضعیف»یعنی کودک،«عدم قدرت بر املاء»یعنی گنگ و امثال آن و هر که دارای یکی از این عیوب باشد مشمول جملات فوق خواهد بود.و قاضی گفته است:«سفیه»کسی که مال خود را بی جهت از بین میبرد و«ضعیف»طفلی که نزدیک بلوغ او است و«ناتوان بر املاء»یعنی دیوانه. «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ» در این سه صورت که آنان ناتوان از املاء و اظهار هستند باید ولی آنان که بدهکارند با انصاف(بدهی را)املاء و اعتراف کند.(ضحاک-ابن زید)و ابن عباس می گوید در این سه صورت ولی طلبکار باید املاء و اظهار کند زیرا او از همه،بخصوصیات قرض داناتر است و البته مطابق حق و عدالت باید آن را امضاء نماید.

سپس خداوند دستور میدهد که باید برای قرض گواه بگیرید «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ» دو مرد از هم کیشان خود را بر قرض گواه بگیرید.مجاهد می گوید:منظور گواه گرفتن دو مرد آزاد،دانا،بالغ مسلمان است و نباید بردگان و کفار را شاهد گرفت.

ولی نزد ما(شیعه)آزاد بودن گواه،شرط نیست بلی لازم است که گواهان مسلمان و عادل باشند و«شریح»،«لیثی»و«ابو ثور»نیز همین را گفته اند.

و بعضی گفته اند:این جمله،دستور و امر بقاضیان است که وقتی می خواهند بحق قضاوت کنند و مدعی علیه منکر است باید از مدعی برای اثبات حق او دو نفر گواه

ص:۲۰۳

مطالبه نمایند «فَإِنْ لَمْ یَکُونٰا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتٰانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدٰاءِ» یعنی در صورتی که دو مرد برای گواهی یافت نشود یک مرد و دو زن از کسانی که بگواهی آنان از نظر عدالت راضی هستید گواه گیرید.و از این جمله استفاده می شود که عدالت در گواه شرط و لازم است و نیز این جمله می رساند که شما به آنها راضی باشید(ترضون) و نفرمود که آنها مورد رضایت باشند بطور مطلق زیرا اگر میفرمود«من المرضیین» یعنی کسانی که مورد رضایت اند در واقع و در نزد خدای تعالی بنا بر این ما نمیتوانستیم کسی را شاهد قرار دهیم زیرا ما نمی توانیم بفهمیم که کدام گواه مورد رضای خداوند است بلکه ما ناگزیریم کسی را که مورد قبول خود ما است به این که متدین و امین و ظاهر الصلاح است گواه بگیریم.شاهد این مطلب تعبیر خود آیه شریفه است که «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ» فرموده و نفرموده«مرضیین» که اگر تعبیر دوم بود میرساند که گواهان باید مورد رضای خداوند باشند.

«أَنْ تَضِلَّ إِحْدٰاهُمٰا فَتُذَکِّرَ إِحْدٰاهُمَا الْأُخْریٰ»

(باید بجای یک مرد دو زن گواه باشند)که اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد دیگری بیاد او بیاورد(ربیع- سدی-ضحاک و بیشتر مفسرین)و بنا به قرائت کسانی که«تذکر»بدون تشدید خوانده اند نیز معنای آن همین طور خواهد بود و یادآوری باین صورت است که به او بگوید بیاد داری که آن روز که گواهی دادیم چنین بود و در حضور ما فلان مرد یا فلان زن نیز وجود داشت تا این که بیاد او بیاید.و نکته اینکه این مطلب فقط در مورد گواه بودن زنان بیان شده است این است که زنان نوعاً بیش از مردان فراموش کارند.

سؤال:

چرا لفظ«احداهما»در جملهٔ فوق تکرار شده است؟و برای چه نگفته است «فتذکرها الأخری»؟ پاسخ:

اولا این تکرار برای مراعات قاعده ادبی است که فاعل«احداهما»مقدم بر مفعول«اخری»قرار گیرد و اگر گفته میشد«فتذکرها الأخری»بدون لفظ«احداهما»

ص :۲۰۴

مفعول میان فعل و فاعل فاصله می انداخت و این فاصله از نظر ادبی ناپسند است.

و ثانیاً-منظور از دو لفظ احداهما یکی نیست بلکه مراد از«احداهما»ی اول فراموشی یکی از دو«شهادت»است و مقصود از«احداهما»ی دوم یکی از آن دو«زن گواه»می باشد.و شاهد این مطلب این است«کلمه ضل»در مورد فراموش کننده بکار نمیرود.بنا بر این منظور،از بین رفتن خود شهادت است(و ضمیر به شهادت برمی گردد نه بزنها)چنان که خداوند در جای دیگر از زبان کسانی که غیر از خدا را پرستش می کردند و به آنها گفته می شود آنها بکجا رفتند نقل می کند که آنها گفتند: «قالُوا ضَلُّوا عَنّا» (1)(گویند از ما ناپدید شدند:) سپس خداوند گواهان را مورد خطاب قرار داده می فرماید: «وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا» در معنای این جمله سه قول گفته شده است:

۱-و اگر گواهان برای گواهی دادن خواسته شدند آنان نباید از گواهی، خودداری کنند(مجاهد-عطا-سعید بن جبیر) و البته لزوم گواهی در صورتی است که آنان به آن،دانا بوده و خوف ضرری هم نداشته باشند.

۲-وقتی که آنان را برای گواه بودن طلبیدند نباید از گواه شدن امتناع نمایند (قتاده-ربیع) ۳-یعنی برای هر کدام از گواه شدن یا گواهی دادن طلب شدند نباید امتناع کنند(ابن عباس-حسن)و از امام جعفر صادق(ع)نیز نقل شده است و این معنا نظر به پر فایده تر بودن آن،بر آن دو معنای دیگر برتری دارد.

«وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ»

و شما طرفین قرض نباید از نوشتن مبلغ قرض کم باشد یا زیاد تا مدت آن ناراحت شده و آن را انجام ندهید و بعضی گفته اند این جمله خطاب بگواهان است یعنی شما گواهان از این که گواهی را به حق بنویسید ناراحت نباشید.

«الی اجله»گفته اند:مراد از«اجله»مدت قرض نیست بلکه منظور مدت گواه

۱- ۱) -آیه ۳۶ از سورۀ اعراف

است یعنی از نوشتن آن تا وقتی که گواهی امکان دارد ناراحت نباشید ولی معنای اول که مدت قرض،منظور باشد قوی تر بنظر می رسد.

«ذٰلِكُمْ»

یعنی این نوشتن.بعضی گفته اند:یعنی این گواه گرفتن و سند نوشتن (دارای سه فایده بزرگ برای شما است).

«أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ»

نزد خدا بعدالت نزدیک تر است زیرا خداوند به آن دستور داده است و پیروی دستور خداوند از ترک آن اقرب بانصاف و عدالت است.

«وَ أَقْوَمُ لِلشَّهٰادَةِ»

برای گواهی دادن بهتر و از کم و زیاد شدن و سهو و اشتباه و فراموشی مصون تر می باشد و بعضی گفته اند یعنی برای حفظ گواهی مؤثرتر است.

«وَ أَدْنىٰ أَلاّٰ تَرْتٰابُوا»

و نیز برای شک نکردن در مقدار حق و مدت،نزدیک تر می باشد «إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً حٰاضِرَةً تُدِيرُونَهٰا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ أَلاّٰ تَكْتُبُوهٰا» مگر این که معامله شما از هر دو طرف نقدی باشد که در همان وقت پول در دست فروشنده و جنس در دست خریدار قرار گیرد که در این صورت باکی و اشکالی بر شما نیست که سندی در مورد آن معامله ننویسید زیرا سند برای آن است که طرفین اطمینان بیکدیگر داشته باشند و ناگفته پیداست که اطمینان داشتن در وقتی لازم است که در معامله نسیه و قرضی وجود داشته باشد.

«وَ أَشْهِدُوا إِذٰا تَبٰايَعْتُمْ»

و موقعی که خرید و فروش می کنید در مورد آن گواه بگیرید و این دستور در مورد گواه گرفتن در معامله نزد«حسن»و تمام فقهاء مستحبّ است ولی کسانی که فقط پیرو ظاهرند میگویند از نظر ظاهر امر قرآن این گواه گرفتن واجب است.

«وَ لاٰ يُضَارَّ كٰاتِبٌ وَ لاٰ شَهِيدٌ»

اگر اصل لفظ«یضار»«یضارر»بوده و فعل معلوم باشد چنان که حسن،قتاده،عطا و ابن زید گفته اند منظور این است که نویسنده و گواه نباید ضرر بزنند به این که نویسنده چیزی که مورد امضاء و اعتراف آنان نیست ننویسد و شاهد چیزی را که گواه آن نبوده است گواهی ندهد و یا این که از گواهی دادن خودداری ننماید.

و چنانچه لفظ آن در اصل«یضارر»فعل مجهول باشد که بفتح راء اول است چنان که ابن مسعود و مجاهد گفته اند:مقصود این است که نویسنده و گواه نباید ضرر ببینند به این که در وقتی که از نوشتن معذور است او را وادار به نوشتن کنند و کار را بر گواه سخت بگیرند مثل این که در وقتی که از گواهی دادن معذور است او را برای گواهی بطلبند و یا این که آنها را بر نوشتن یا گواهی دادن مجبور کنند.زجاج گفته است بقرینه جمله بعد قول اول بهتر است زیرا در جمله «وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ» (و اگر چنین کردید نافرمانی دستور او را نموده اید)تعبیر«فسوق»شده و این تعبیر از کسی که مطابق عدالت رفتار نکرده و نوشته را تحریف کرده است مناسب تر است از کسی که نویسنده یا گواه را در وقتی که آنان کار داشته اند دعوت کرده است ولی سایر مفسرین غیر از زجاج می گویند:منظور این است که اگر بنویسنده و گواه ضرر زدید،ضرر در نوشتن و گواهی برای شما فسق یعنی نافرمانی خداوند است.

«وَ اتَّقُوا اللّٰهَ»

در آنچه خداوند بشما امر یا نهی کرده است از او بترسید.

«وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّٰهُ»

و آنچه از امور دینی که به آن نیازمند بوده اید برای شما بیان نموده است.

«وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»

و خداوند به آنچه گفته شد و غیر آن دانا است.

علی بن ابراهیم در تفسیر خویش می گوید:در تمام سوره بقره پانصد حکم از احکام خدا است ولی در این آیه فقط پانزده حکم می باشد.

ص :۲۰۷

[سوره البقره (۲): آیات ۲۸۳ تا ۲۸۴]

اشاره

وَ إِنْ كُنْتُمْ عَلىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كٰاتِباً فَرِهٰانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ اَلَّذِی اُؤْتُمِنَ أَمٰانَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اَللّٰهَ رَبَّهُ وَ لاٰ تَكْتُمُوا اَلشَّهٰادَةَ وَ مَنْ يَكْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَ اَللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳) لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحٰاسِبْكُمْ بِهِ اَللّٰهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

(۱)

ترجمه:

و اگر در سفر بودید و نویسنده نیافتید گروی باید که گرفته شده باشد.اگر بعضی از شما بعضی را امین دانست(و اعتماد کرد)پس باید آن کس که امین دانسته شده،امانت را بدهد و از خدا بترسد و کتمان شهادت نکنید و هر کس آن را کتمان کند دل او گناهکار است و خدا بآنچه انجام میدهید دانا است.

برای خداست آنچه در آسمانها و زمین هست.اگر آنچه در دل دارید آشکار و یا پنهان کنید خدا شما را برای آن بحساب میکشد آن گاه هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد عذاب می نماید که خدا بهمه چیز توانا و قادر است.

۱- ۱) -سوره بقره آیهٔ ۲۸۳ و ۲۸۴ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۸۳

اشاره

شرح لغات:

رهان:چیزهایی که گرو میگذارند و فعل آن«رهن»است.

و جمله:«رهنت عند فلان رهنا»یعنی نزد فلان شخص چیزی را گرو گذاشتم.

تفسیر:

سپس خداوند حکم حصول اطمینان از راه گرو گذاردن را در صورت نبودن شاهد بیان می نماید: «وَ إِنْ کُنْتُمْ عَلیٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا کاتِباً فَرِهانٌ مَقْبُوضَهٌ» و در صورتی که شما معامله کنندگان و قرض دهندگان در سفر باشید و نویسنده ای که سند آن را بنویسد و گواهی که شاهد آن باشد نیافتید وثیقه شما باید گرویی باشد که آن را در اختیار طلبکار قرار دهید.

و باجماع و اتفاق دانشمندان اسلام در صحت رهن شرط است که حتماً در اختیار طلبکار درآید و الا اساساً عقد رهن محقق نخواهد شد.

«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً»

و اگر طلبکار به بدهکار اطمینان داشته و او را امین بداند و در برابر آن سند و رهنی نگیرد، «فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ» در این صورت بر بدهکار لازم است که امانت و طلب او را انکار نکرده و بدون کم کردن بطور تمام در وقت معین آن را بپردازد و حق ندارد طلب او را بامروز و فردا کردن از وقت مقرر تأخیر اندازد.

«وَ لْیَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهُ»

و باید او از کیفر خدا بترسد و در مورد مال طلبکار انکار یا کم نکند.

«وَ لا تَکْتُمُوا الشَّهادَهَ»

این جمله خطاب به گواهان است یعنی نباید وقتی

دعوت شدند که گواهی دهند گواهی خود را پنهان دارند.

«وَ مَنْ یَکْتُمْها»

و هر کس از شما که گواه و شاهد بوده و با علم و یقین و بدون خوف ضرر بعد از دعوت بگواهی کتمان کند «فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (دل او گناهکار و خطاکار است.) سؤال:

با این که گناه را تمام اعضاء او مرتکب شده اند چرا در اینجا گناه را فقط نسبت بقلب داده است؟ پاسخ:

از آنجا که تصمیم و قصد بر هر کاری از قلب آغاز می شود و گناه هم ناشی از پنهان بودن شهادت است که آن در دل انجام می شود از این رو نسبت گناه را به آن داده است.از آن گذشته همانطوری که خداوند برای تمجید ایمان آن را بقلب نسبت داده است.آنجا که می فرماید: «أُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ» (۱)(ایمان در دل آنها ثابت گشته است) در اینجا نیز برای این که کاملا نکوهش از کتمان شهادت را بفهماند گناه آن را بقلب نسبت داده است.

«وَ اللّٰهُ بِما تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ»

خداوند به آنچه مستور و پنهان می نمائید دانا است.

از رسول اکرم(ص)نقل شده که فرمود هر کس نزد حاکم،شهادت دروغ دهد و یا این که کتمان شهادت کند کلامش تمام نمیگردد مگر آنکه خداوند نشیمن گاه او را پر از آتش میکند. (۲)

و از اینکه می فرماید:«هر کس به طلبکار خود اطمینان دارد...،استفاده می شود که سند نوشتن و گواه گرفتن در مورد طلب فقط برای احتیاط است و واجب نیست و این آیه و آیات پیش از آن می رساند که خداوند به امور بندگان خویش از هر نظر عنایت و توجه خاصی دارد و آنان را در نادانی نمی گذارد.در این آیات برای کسانی که بخواهند بینا شوند و سعادتمند گردند وسائل فراهم شده است.

ص:۲۱۰

۱- ۱) -آیه ۲۲ از سوره مجادله.

۲- ۲) -یعنی این شخص با شهادت دروغ و یا کتمان شهادت محیطی و اجتماعی آتشین و ناآرام پدید میآورد که خود او نیز در آتش آن میسوزد اضافه بر آتش آخرت.

بيان آيه ۲۸۴

اشاره

تفسیر:

اشاره

«لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ»

تصرف و تدبیر آسمانها و زمین از آن خداوند است زیرا بر آنها قدرت داشته و کسی که آنها را خلق کرده و بوجود آورده است مالك آنها است و هر گونه تصرفی را در آنها بخواهد می تواند انجام دهد.

«وَ إِنْ تُبْدُوا مٰا فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحٰاسِبْکُمْ بِهِ اللّٰهُ»

و اگر شما آنچه در درون خویش دارید از اطاعت و معصیت خدا ظاهر و آشکار و یا پنهان نمائید خداوند به آنها دانا بوده و مطابق آنها بشما پاداش می دهد.

و بعضی گفته اند:یعنی شما گواهی خود را اگر ظاهر یا کتمان کنید خداوند آن را میداند و جزای آن را بشما خواهد داد(ابن عباس و جمع دیگر.) و برخی گویند:این جمله مربوط بتمام احکامی است که در این سوره ذکر شده است و خداوند کسانی را که بخواهند با آنها مخالفت کنند میترساند و جمعی معتقدند که:

این آیه به آیه «لاٰ یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا» نسخ و ابطال شده است و در این مورد روایت ضعیفی نقل کرده اند.

ولی این قول درست نیست زیرا لازم می آید که تکلیف بمافوق توانایی،نخست جعل شده و سپس برداشته شده باشد در صورتی که چیزی که از توانایی خارج باشد اساساً معقول نیست که جعل شود.

بنا بر این،منظور از این آیه اوامر و نواهی است که در مورد اعتقادات و اراده ها و چیزهایی که بر ما مخفی است می باشد ولی اموری که تکلیف در مورد آنها صحیح نیست مانند وسوسه ها و چیزهایی که در دل خطور میکند و افکاری که ترک آنها غیر ممکن است بحکم عقل و سخن پیغمبر اکرم(ص)اصلا آیه فوق بر آنها دلالت ندارد و بیان رسول

ص:۲۱۱

اکرم(ص)این است که فرمود:حکم چیزهایی که امت اسلام فراموش میکنند و یا اینکه در درونشان پدید می آید برداشته شده است.

بنا بر این ممکن است گفته شود:آیه دوم معنا و مقصود از آیه اول را بیان کرده و این پندار و توهم را از بین می برد که:آنچه در دل خطور میکند و یا افکار درونی پدید آید که خارج از اختیار شخص است و خداوند کسی را مکلف به آنها گرداند بر آنها مردم را کیفر کند.

«فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ»

خداوند هر که را بخواهد از فضل و رحمت خویش می بخشد و هر که را بخواهد از آنهایی که سزاوار کیفرند مطابق عدالت خود عذاب می نماید.

«وَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

ابن عباس گوید:یعنی خداوند بر آمرزش و عذاب کردن توانا است.

ولی این جمله عمومیت داشته(و میرساند که خداوند بر تمام چیزها توانا است) و سخن صحیح در مورد چیزهایی که در دل خطور میکند این است که«خداوند بر گناهی که در دل خطور میکند کیفر نمی نماید بلی اگر در دل تصمیم بر گناه گرفت و بنا گذاشت که آن را انجام دهد خداوند برای خود تصمیم و عزم کیفر میکند زیرا آنهم کاری از کارهای قلب است ولی چون آن گناه را انجام نداده است بمقدار خود آن گناه،عذاب نمی کند و اما درباره قصد و تصمیم بر اعمال نیک و اطاعات تفضل خدا اینست که مطابق خود آن عمل نیک به او پاداش می دهد.

چنان که در روایات وارد شده که هر که انتظار نماز را داشته باشد تا وقتی که انتظار میکشد پاداش آن مانند این است که نماز را بخواند و البته این نعمتی از نعمت های خداست که به بندگانش لطف کرده است.

مناسبت این آیه با آیات پیش

در این که مناسبت این آیه با آیات قبل چیست؟سه قول گفته شده است:

۱-پس از آنکه در آیات پیش احکام و دستوراتی را بیان کرد در این آیه،

سوره را به بیان یکتایی خدا و پند و اقرار به پاداش خاتمه می دهد.

۲-از آنجا که در پایان آیه ای که قبل از این آیه بود فرمود:

«وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ»

(خداوند به هر چیزی دانا است)بدنباله آن در این آیه یادآوری می کند که چون خداوند اختیار دار آسمانها و زمین است چیزی بر او پوشیده نیست.

۳-چون در آیات پیش به نوشتن و گرو گرفتن در مورد قرض امر فرمود اکنون یادآوری می کند که غرض و نتایج این امور نصیب خود مکلفین و مردم می گردد و برای خداوند اثری ندارد،زیرا آنچه در آسمانها و زمین است ملک خداوند است.

ص:۲۱۳

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۵]

اشاره

آمَنَ اَلرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا غُفْرٰانَكَ رَبَّنٰا وَ إِلَيْكَ اَلْمَصِيرُ (۲۸۵)

(۱)

ترجمه:

پیامبر بـدانچه از طرف پروردگارش بر او نازل شد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه بخدا و ملائکه و کتاب ها و پیامبران او ایمان آوردند(و گفتند)ما میان هیچیک از پیامبران خدا فرق نمیگذاریم و گفتند:شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا ما آمرزش تو را میخواهیم که سرانجام بسوی تو است.

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۸۵ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۸۵

اشاره

تفسیر:

پس از آن که خداونـد وجوب نماز و زکات و احکام شـرعیه و سـرگذشت پیمبران را بیان کرد سوره را به بیان عظمت خـدا و تصدیق پیامبر خاتمه میدهد.

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»

محمد(ص)آنچه را از طرف پروردگارش در این سوره و غیر این سوره فرود آمده است باور دارد.

«وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ»

و تمام افراد مؤمنین خدا را باور دارند به این که ذات خدا و صـفات او را اثبات کرده شبیه را از او نفی کرده و از هر چیزی که سزاوار خدا نیست پاکش می دانند.

«وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ»

و بفرشـتگان و این که آنها معصوم و پاکیزه انـد و بقرآن و هر کتابی که از طرف خدا نازل شده و بتمام پیغمبران بعنوان حق و راست(ایمان دارنـد) «لاٰ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» مؤمنین می گویند ما فرقی میان پیغمبران نگذاشـته همه را باور داریم و مانند یهود و نصاری نیستیم که برخی را قبول داشته و بعض دیگر را منکر باشیم.

«وَ قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا»

و آنان می گویند ما سـخن خدا را شنیده و دستور او را پیروی می کنیم و اگر اطاعت از پیغمبر منظور باشد یعنی«دستور رسول اکرم(ص) را اطاعت می کنیم» و بعضی گفته اند یعنی مؤمنین بر خلاف کفار که می گویند«سمعنا و عصینا» (۱)(ما می شنویم ولی نافرمانی می نمائیم)می گویند ما سخن خدا و رسول را همانند کسانی که شنیده و عمل می کنند می شنویم.

۱- ۱) -آیه ۹۳ از سوره بقره

«غُفْرانَکَ رَبَّنا»

(و نیز می گویند)پروردگارا ما را ببخش.

و برخی گفته انـد یعنی مؤمنین می گوینـد«ما آمرزش تو را مسئلت می کنیم» «وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ» یعنی و بازگشت ما بپاداش تو است و بازگشت بپاداش الهی را بازگشت به خدا قرار داده است مانند سخن ابراهیم که قرآن نقل می کند: إِنِّی ذاهِبٌ إِلی رَبِّی سَیَهْدِینِ کـه معنـایش اینسـت مـن بسـوی جزا و پـاداش و یـا امر پروردگـارم رهسـپارم و او مرا هـدایت خواهـد فرمـود و این جمله،اقرار و اعتراف به قیامت و زنده شدن می باشد.

ص :۲۱۶

[سوره البقره (۲): آیه ۲۸۶]

اشاره

لاٰ يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا لَهٰا مٰا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهٰا مَا اِكْتَسَبَتْ رَبَّنٰا لاٰ تُؤٰاخِذْنٰا إِنْ نَسِينٰا أَوْ أَخْطَأْنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تَحْمِلْ عَلَيْنٰا إِصْراً كَمٰا حَمَلْتَهُ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِنٰا رَبَّنٰا وَ لاٰ تُحَمِّلْنٰا مٰا لاٰ طٰاقَةَ لَنٰا بِهِ وَ اُعْفُ عَنّٰا وَ اِغْفِرْ لَنٰا وَ اِرْحَمْنٰا أَنْتَ مَوْلاٰنٰا فَانْصُرْنٰا عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ (۲۸۶)

(۱)

ترجمه:

خدا هیچکس را جز باندازه توانایی اش تکلیف نمی کند.بسود خود اوست کارهای نیکش و بزیان خود اوست بدیهایش.پروردگارا اگر فراموش کردیم یا خطا کردیم ما را مؤاخذه مکن،پروردگارا تکلیف گران چنان که بر آن کسانی که قبل از ما بودند بار کرده ای بر ما بار مکن.پروردگارا چیزی که ما را تاب و طاقت آن نیست بما تحمیل مکن از ما درگذر و ما را بیامرز و بما رحم کن که تو یار و یاور مایی پس ما را بر گروه کافران یاری فرما.

ص: ۲۱۷

۱- ۱) -سوره بقره آیه ۲۸۶ جزء ۳ سوره ۲

بیان آیه ۲۸۶

اشاره

شرح لغات:

وسع:آنچه در توان و قدرت شخص است که انسان می تواند آن را بسادگی و راحتی انجام دهد.

اخطأنا:خطا و اشتباه نمودیم.

«اصر»بار سنگین.

تفسیر:

سپس خداوند این مطلب را بیان می کند که آنچه بمردم امر یا از چیزی که نهی می کند بیش از قدرت و توانایی آنان نمی باشد.

«لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلاّ وُسْعَها»

یعنی خداوند چیزی را که مردم قدرت آن را دارند به آنان امر یا نهی می نماید(و چیزی که کسی توانایی آن را ندارد تکلیف نمی کند) و بعضی گفته اند:یعنی خداوند چیزی که(برای انسان)آسان است تکلیف می کند و چیزی که مشکل باشد اگر چه بدان توانایی و قدرت هم داشته باشد تکلیف نمی کند.

ضمناً با این آیه قول جبریها را ابطال میکنند که میگویند ممکن است خداوند انسان را به چیزی تکلیف کند که توانایی بر آن نداشته باشد.این آیه میگوید خداوند به چیزی امر میکند که در وسع انسان باشد و معنای آن اینست که به آن قدرت داشته باشد.بعضی از آنان در رد این استدلال میگویند معنای آیه اینست که خداوند تکلیف نمی کند مگر به چیزی که در خور انسان و برای او حلال باشد و معنای«وسع»را حلال گرفته اند.

ولی این حرف درست نیست زیرا این معنی مثل این است که کسی به بنده و نوکرش بگوید:من به تو امر نمی کنم مگر به چیزهایی که بتو آزادی و اجازه انجام

ص: ۲۱۸

آنها را داده ام که بدیهی است این طرز سخن نامعقول و غلط است زیرا خود این امر، اجازه دادن به نوکر است و مثل این میماند که بگوید:من به چیزهایی امر می کنم که به آنها امر کرده ام.

«لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ»

هر کس کار نیکی مانند اطاعت خدا انجام دهد پاداش آن برای خود اوست و کیفر گناهانش نیز دامنگیر خودش خواهد شد و از آنجا که پاداش نیک و کیفر از کار انسان پدید می آید.صحیح است که از آن بکسب تعبیر گردد.

«رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا»

حسن می گوید:این جمله برای تعلیم دعا کردن است یعنی «بگویید خدایا ما را کیفر مکن» و برخی گفته اند:این جمله برای حکایت و تمجید آنها است یعنی«آنان می گویند که خدایا ما را کیفر مکن».

«إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا»

در معنای این جمله چند قول گفته شده است:

۱-یعنی آنچه را ما ترک کرده ایم و گناه نموده ایم(بنا بر این نسیان بمعنای ترک کردن است چنان که جای دیگر میفرماید: «نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ» (۱)یعنی طاعت خدا را ترک کردند خدا هم پاداش آنها را ترک کرد و مثل اینکه میفرماید:

«أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ»

(۲)

(آیا مردم را به نیکی دستور می دهید و خود آن را ترک میکنید؟) و منظور از«اخطأنا»یعنی گناه کرده ایم است زیرا گناهان چون نقطۀ مقابل راستی و درستی است از آن،بخطاء تعبیر میگردد پس آنان درخواست می کنند که خداوند گناه آنان را عفو کند اگر چه گناه عمدی باشد.

و در حقیقت خداوند در جملۀ فوق دستور می دهد که از واجباتی که ترک کرده و اعمال زشتی که انجام داده اند طلب مغفرت و درخواست بخشش نمایند.

۲-یعنی اگر به کارهایی پرداخته ایم که به سبب آنها دستور تو را فراموش کرده و

۱- ۱) -آیه ۶۷ از سوره توبه

۲- ۲) -آیه ۴۴ از سوره بقره

از انجام واجبات غفلت نموده ایم یا متعرض چیزهایی گشته ایم که باعث گناه و خطا شده است ما را عفو فرما و همانطوری که عذر خواستن از گناه خوب است دعا کردن برای آن نیز نیک خواهد بود.

۳-منظور این است که خدایا اگر ما فراموش کرده ایم ما را مؤاخذه مکن یعنی اگر در اثر اشتباه و غفلت چیزی را که انجام آن واجب بوده بجا نیاوردیم یا خطا کرده یعنی کاری که ترک آن لازم بود ولی بدون توجه آن را بجا آوردیم.

و این دعا چون خود،اظهار فقر و نیاز به خدا و بریدن از دیگران و توجه باوست نیکو می باشد اگر چه بدون این دعا و درخواست هم،خداوند به سبب نسیان و خطا کسی را مؤاخذه نمیکند و این دعا مانند جمله بعدی است که:

«وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ»

خدا آنچه ما را بدان توانایی نیست بر ما تحمیل مکن که معلوم است خداوند چنین تحمیلی نخواهد کرد یا آیه کریمهٔ:

«رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ» پروردگارا بحق،حکم فرما،که بدیهی است خداوند جز به حق و عدل،حکم نمیفرماید و امثال این آیات که قبلا بیان شد.

۴-ابن عباس و عطا میگویند معنای آیه اینست که پروردگارا اگر ما از روی نادانی یا تعمد،گناه کردیم ما را عذاب مفرما.

«رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً»

.پروردگارا بر ما تکلیف سخت و سنگین بار مکن.در معنای این آیه وجوهی بیان شده است از این قرار:

۱-خدایا ما را به کاری که تحمل آن بر ما سنگین و سخت است تکلیف و امتحان مکن مانند کشتن خود برای قبولی توبه(آن چنان که در بنی اسرائیل تکلیف شد.) ۲-خدایا ما را به چیزهایی که توانایی کیفر و عذاب آنها را نداریم تکلیف مفرما.

۳-این خود دعائی است با خدا اگر چه معلوم و بدیهی است که خداوند این چنین تکلیف نمیکند همانطور که در آیات مشابه آن بیان شد.

ص :۲۲۰

«وَ اعْفُ عَنّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا»

پروردگارا از گناهان ما بگذر و بپوشان خطاهای ما را و با نعمت دادن بما در دنیا و وارد کردن ما به بهشت در آخرت بما رحم کن.

«أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»

تو ولی ما و اولی به تصرف در اموال ما و کمک ما هستی پس ما را به پیروزی بر کافران یاری فرما.

از رسول اکرم نقل شده که خداوند پس از هر قسمت و فصلی از این دعا میفرماید:

«بجا آورده و مستجاب نمودم»و لذا مستحبّ است که این دعا(مضمون این آیات)زیاد خوانده شود که از رسول اکرم روایت شده:کسی که دو آیهٔ آخر سوره بقره را در هر شبی بخواند او را از بیداری آن شب کفایت و بی نیاز میکند(یعنی ثواب قیام و بیداری یک شب را دارد.) از عبد اللّه بن مسعود روایت شده که وقتی رسول اکرم بمعراج رفت و به سدره المنتهی رسید در آنجا به آن حضرت دو سوم نمازهای پنجگانه و آیات آخر سوره بقره داده شد و خداوند آمرزید همه گناهان کسانی را که مشرک نباشند از امت آن حضرت جز آن دسته از گناهانی که بزرگ اند و وارد کننده در آتش(یعنی عذاب بر آنها قطعی است.) «ابن المنکدر»از رسول اکرم نقل میکند که فرمود:در آخر سوره بقره آیاتی است که هم قرآن است و هم دعا و خوشنودی خدا را جلب میکند.

در تفسیر کلبی از ابن عباس نقل شده است که رسول خدا ناگاه صدایی شنید سرش را بلند کرد دری از آسمان گشوده شد و فرشته ای فرود آمد و گفت:ای محمد خدا تو را بشارت می دهد به دو نور که پیش از تو به هیچ پیامبری نداده است آن دو نور «فاتحه الکتاب»و«اواخر سوره بقره»اند که کسی آن دو را نمی خواند جز آنکه حاجتش را برمیآورم.

از ابن مسعود روایت شده که هر کس سوره بقره را میآموخت در میان ما عظمت و موقعیت بیشتری می یافت.

پایان سوره بقره

سوره آل عمران

اشاره

این سوره در مدینه نازل شده و دارای دویست آیه است.

فضیلت خواندن این سوره:

ابی بن کعب از رسول اکرم(ص)نقل کرده است که فرمود:«هر کس سوره آل عمران را بخواند خداوند بهر آیه ای امانی برای گذشت از پل دوزخ به او عطا میکند».

و ابن عباس میگوید:«پیغمبر(ص)فرمود:«هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند تا وقتی که خورشید غروب کند خدا و فرشتگان برای او درود می فرستند».

و بریده میگوید:نبی اکرم(ص)فرمود:«سوره بقره و سوره آل عمران را یاد بگیرید زیرا آنها دو نور هستند و در روز قیامت برای کسی که آنها را بداند مانند دو ابر یا دو پرده یا دو صف از پرندگان بر او سایه می اندازند.»

ص: ۲۲۲

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِ . الم (۱) اَللّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ اَلْحَیُّ اَلْقَیُّومُ (۲) نَزَّلَ عَلَیْکَ اَلْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَنْزَلَ اَلتَّوْراهَ
وَ اَلْإِنْجِیلَ (۳) مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنّاسِ وَ أَنْزَلَ اَلْفُرْقانَ إِنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اَللّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ اَللّهُ عَزِیزٌ ذُو اِنْتِقامٍ (۴) إِنَّ اَللّهَ
لا یَخْفی عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی اَلْأَرْضِ وَ لا فِی اَلسَّماءِ (۵)

(۱)

ترجمه:

بنام خدای رحمن و رحیم.

الف،لام،میم(از حروف مقطعه و اسرار قرآن است.) خدایی نیست جز آنکه زنده و پاینده است.این کتاب را بحق بر تو نازل کرد که کتابهای پیشین را تصدیق میکند.و پیش از قرآن تورات و انجیل را فرستاد.

برای هدایت مردم و فرقان را(که جدا کننده میان حق و باطل است)نازل کرد.کسانی که آیات خدا را انکار کرده اند عذابی سخت دارند و خدا عزیز و انتقامگیر است.

آنچه در زمین و آسمان است،بر خدا مخفی و پوشیده نیست.

۱- ۱) -سوره آل عمران آیه ۱ تا ۵ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیهٔ ۱ تا ۵

اشاره

شأن نزول:

کلبی،محمد بن اسحاق،ربیع بن انس میگویند:هشتاد و چند آیه از اول این سوره درباره طایفه ای از نصارای نجران نازل شده است.

آنان شصت نفر سوار بودند که نزد رسول اکرم اسلام(ص)آمدند چهارده مرد از بزرگانشان بودند که در میان این چهارده نفر سه نفر سرآمد آنها بودند که کارشان به دست آنها بود.یکی«عاقب»که سرپرست جمعیت و طرف مشورت آنها بود که نظریاتشان همیشه با موافقت او انجام میگرفت نام وی«عبد المسیح»بود.

و دیگری«سید»که عهده دار کارها و اختیاردار تعیین منازل و مسافرت آنها بود و نامش«ایهم»بود.

و سومی ابو حارثه بن علقمه که بزرگترین رهبر روحانی و پیشوای مذهبی آنان و زمام دار مدارس آنان و در میانشان بس شریف بود و کتابهاشان را بآنان یاد می داد.

سلاطین روم او را بزرگ و آقای خود می دانستند و بخاطر دانش و کوشش علمی او معابدی برایش درست کرده بود.

آنان در وقتی که پیغمبر اکرم(ص)نماز عصر را خوانده و در مسجد بود وارد مدینه شدند و داخل مسجد گشتند لباسهای زیبا و لباده و عباهای عالی در قیافه مردان بنی حارث در تن داشتند.وقتی بعضی از یاران رسول اکرم آنها را دیدند گفتند:ما در میان دسته هایی که بدیدن پیامبر اسلام می آیند تا کنون مانند اینها ندیده ایم.وقت نماز آنان نزدیک شد آنها ناقوس نواخته و مشغول نمازشان شدند و نماز خود را بطرف شرق می خواندند،بعضی از اصحاب پیغمبر(ص)عرض کردند اینها در مسجد شما چنین می کنند آن حضرت فرمود:بحال خودشان بگذارید تا نمازشان را بخوانند.

ص:۲۲۴

بحث رسول اکرم با پیشوایان نصاری

پس از نماز«سید و عاقب»نزد پیغمبر آمده بگفتگو پرداختند آن حضرت فرمود:

اسلام بیاورید.

نصاری:ما پیش از تو اسلام آورده ایم.

پیامبر:دروغ می گویید چون شما می گویید عیسی(ع)پسر خدا است و صلیب را پرستش می کنید و گوشت خنزیر می خورید پس اسلام نیاورده اید.

نصاری:اگر عیسی(ع)پسر خدا نیست پس پدر او کیست؟و درباره عیسی(ع) همگی با آن حضرت به سخن پرداختند.

پیامبر:آیا شما باور ندارید که فرزند باید شبیه پدر خویش باشد؟ نصاری:بلی پیامبر:آیا قبول ندارید که پروردگار ما برای همیشه زنده است و نمی میرد ولی عیسی می میرد؟ نصاری:بلی پیامبر:آیا معتقد نیستید که خداوند اختیاردار همه چیز بوده و هر چیزی را حفظ کرده و بهمه مردم روزی میدهد؟ نصاری:بلی پیامبر:آیا عیسی مالک و اختیاردار یکی از اینها هست؟ نصاری:نه پیامبر:آیا قبول ندارید که چیزی از آنچه در آسمان و زمین است بر خدا پوشیده نیست؟ نصاری:بلی پیامبر:آیا عیسی(ع)مانند خداوند دانا است و چیزی بر او پوشیده نیست؟ نصاری:نه پیامبر:آیا معتقد نمی باشید که خداوند عیسی(ع)را در شکم مادر صورت بندی

ص: ۲۲۵

کرد و خدا نمی خورد و نمی آشامد.

نصاری:بلی پیامبر:آیا باور ندارید که حضرت عیسی(ع)مانند سایر کودکان در شکم مادر بوده و مادرش او را مانند سایر زنان زاییـد و عیسـی(ع)غـذا و آب می خورد؟ نصـاری:بلی پیـامبر:پس چگونه امکان دارد که عیسـی آن طور که شـما می پنـدارید باشد؟ پس نصاری ساکت شدند و خداوند هشتاد و چند آیه از اوائل این سوره را در باره آنان نازل نمود.

تفسیر:

سوره بقره با بیان توحید و ایمان به خدا پایان یافت و این سوره نیز با ذکر یکتاپرستی و ایمان آغاز گردیده است.

الم

-وجوه مختلفی که در مورد حروف مقطعه قرآن و الف،لام،میم،گفته شده است در آغاز سوره بقره بیان شد.

«اَللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ»

خدایی که جز او خدای زنده و نگاهدارنده جهان نیست.در آیه الکرسی این آیه بود و تفسیر آن بیان شد.

ابن عبـاس میگویـد:«حی قیوم»اسم اعظم خـدا است و او همان اسـمی است که آصف بن برخیا رفیق سـلیمان برای حمل تخت بلقیس آن را خوانـد و در یک چشم بهم زدن از شـهر «سـبا»نزد سـلیمان(ع)آمد. «نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ» ای محمد قرآن را بحق بر تو فرستاد و در معنای«بالحق»دو قول است:

۱-خبرهای آن صادق و درست است که«حق»بمعنای صدق گرفته شده است.

۲-این کتـاب را بر تو فرسـتاد روی حکمت و مصـلحتی که ایجـاب می کرد که «حق»بمعنـای حکمت آمـده ولی این قرآن بهر کدام از این دو معنا«حق»است.

«مُصَدِّقاً لِمَا بَیْنَ یَدَیْهِ»

آنچه را که پیش از آن،از کتاب و رسول بوده تصدیق می کند(مجاهد-قتاده-ربیع و بیشتر مفسرین)

ص :۲۲۶

و علت این که از اموری که پیش از آن بوده «بَیْنَ یَدَیْهِ» (در جلوی او)تعبیر کرده این است که مطالب کتب پیامبران گذشته آن چنان برای رسول اکرم ظاهر و آشکار بود که گویی در برابرش قرار داشتند.

در معنای«مصدقاً»دو وجه بیان شده است:

۱-خبرها و مطالب این کتاب با آنچه در کتابهای آسمانی قبلی بوده مطابق است که خود این،دلیل بر نبوت پیامبر اسلام میباشد زیرا این خبرها را جز خداوند عالم به غیب کسی نمیداند.

۲-این کتاب،همه انبیاء و کتابهای آنان را تصدیق می کند و آنها را صحیح و الهی میداند و چنین نیست که بعضی را تصدیق و بعضی را تکذیب نماید.

«وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ»

علت این که بار دیگر فرستادن قرآن بعنوان«فرقان»تکرار شده همین است که از قرآن تعبیرها شود و هر تعبیر یک صفت از صفات آن را بیان کند اگر چه موصوف همه یکی است مثلا فرقان حالت جدا کردن بین حق و باطل در احکام دینی مورد نیاز را مانند حج و احکام دیگر که همه آنها در قرآن است میرساند.

و تعبیر از قرآن به«کتاب»برای بیان این مطلب است که قرآن در خور نوشتن می باشد.

و عبد اللّه بن سنان از امام جعفر صادق(ع)نقل کرده است که فرمود:«فرقان»آیات محکمی است که در کتاب است و همان است که پیغمبران پیشین را تصدیق می نماید.

در بیان مراد و مقصود از کلمه فرقان،اقوال دیگری نیز گفته شده است:

۱-دلیلهایی که میان حق و باطل جدایی می اندازد(ابو مسلم) ۲-برهان محکمی که پیغمبر اسلام داشته که با آن با نصاری در مورد عیسی محاجه نمود.

۳-کمک و یاری.

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللّهِ»

کسانی که دلیلها و حجتهای الهی را انکار کنند «لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ» برای آنها است عذابی دردناک.پس از آن که دلیلهای توحید و صدق

انبیاء را بیان کرد اینک به تهدید کسانی که به مخالفت و انکار آنها برخاسته می پردازد.

«وَ اللّٰهُ عَزِیزٌ»

و خـدا قـادر و توانـا اسـت و اگر بخواهـد کسـی را عـذاب و عقـاب کنـد کسـی نمی توانـد جلـوی او را بگیرد و اصـل کلمهٔ«عزت»بمعنای امتناع و سرپیچی است و به زمین سنگلاخ که به سختی می توان در آن راه رفت«ارض عزاز»می گویند و خداوند،عزیز است چون کسی نمی تواند او را ناتوان کند.

«ذُو انْتِقامٍ»

.خدا بر انتقام از کفار توانا است و کسی را نرسد که جلو او را بگیرد.

«و انتقام»کیفر دادن بدکار است در برابر کارهای زشت و بدیهایش.

«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی السَّمٰاءِ»

آنچه در زمین و آسمان است بر خدا پوشیده و پنهان نیست پس از تهدید نسبت به کسانی که در برابر دلیلهای روشن توحید و صدق پیامبران باز مخالفت و انکار می کند ایجاب می کرد که این مطلب را نیز یادآوری کند که چیزی بر خدا پوشیده نیست تا کسی نپندارد و مغرور نگردد که ممکن است خدا از گناه او بی خبر باشد چون بر کسی که پاداش و کیفر میدهد چیزی پنهان نخواهد بود.

سؤال:

چرا خداوند فرموده چیزی در آسمان و زمین بر او مخفی نیست و نفرموده:

«لاٰ یَخْفیٰ عَلَیْهِ شَیْءٌ»

بر او چیزی پوشیده نیست با این که تعبیر دوم از نظر تأکید رساتر است؟و خلاصه چرا قید:«در زمین و آسمان»را آورده؟ پاسخ:

منظور این است که بما بفهمانـد که هر آنچه در زمین و آسـمان پنهان شود او میداند و این بیان از نظر ایجاد رعب و خوف در دل،رساتر می باشد.

سؤال:

چرا نفرموده است خداوند به آنچه در آسمان و زمین است دانا است؟ پاسخ:

این که می فرماید چیزی بر او پوشیده نیست می رساند که خدا از هر نظر که امکان

داشته باشد به چیزی دانا شد آنها را میداند و نیز تنوع در عبارت است.و علت این که چیزی بر خدا مخفی نیست این است که خداوند بخودی خود عالم است و لازمه اش این است که هر چیزی که قابل معلوم شدن باشد آن را بداند بنا بر این چیزهای بی نهایت صلاحیت تعلق علم را دارد و برای خدا معلوم خواهند بود پس امکان ندارد که چیزی بهیچ نحو بر او مخفی باشد.

ص: ۲۲۹

[سوره آل عمران (۳): آیات ۶ تا ۷]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی اَلْأَرْحٰامِ کَیْفَ یَشٰاءُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۶) هُوَ اَلَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ اَلْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ اَلْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ فَأَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ اِبْتِغٰاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغٰاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اَللّٰهُ وَ اَلرّٰاسِخُونَ فِی اَلْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنّٰا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنٰا وَ مٰا یَذَّکَّرُ إِلاّٰ أُولُوا اَلْأَلْبٰابِ (۷)

(۱)

ترجمه:

اوست که شما را در رحم ها صورت میدهد(می آفریند صورت های شما را)هر طور که بخواهد.خدایی جز آن ذات یکتای عزیز و حکیم نیست.

اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد که برخی از آن،آیات محکم است آنها اصل و مایهٔ این کتابند و بعضی دیگر،آیات متشابه و مبهم،کسانی که در درون و دلهایشان میل به باطل است بمنظور ایجاد فتنه و بقصد تأویل دنبال متشابهات می روند در حالی که تأویل آنها را جز خدا کسی نمی داند و آنهایی که در علم ریشه دارند گویند:ما بهمه آن کتاب ایمان داریم و همه از پیش پروردگار ما است و پند نگیرند(به این دانش پی نبرند) جز خردمندان.

۱- ۱) -آیه ۶ و ۷ سوره آل عمران جزء ۳ سوره ۳

بیان آیه ۶

اشاره

شرح لغات:

یصورکم:صورت میدهد شما را و تصویر صورت و شکل دادن به چیزی است در ترکیب بندی آن که قبلاً آن صورت را نداشته است و اصل آن از«صاره»می باشد که بمعنای«آن را بسوی چیزی گرداند»است.

ارحام:رحم ها و اصل آن از ریشه«رحمت»است و چون رحم سبب عاطفه ها و مهرهاست به این نام موسوم شده.

یشاء:بخواهد از مشیت که بمعنای خواست و اراده است.

تفسیر:

«هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الْأَرْحامِ کَیْفَ یَشاءُ»

او کسی است که شما را در رحم ها بهر کیفیت و صفتی که بخواهد مرد،زن،زیبا،زشت،بلند و کوتاه می آفریند و صورت میدهد.

«لا إِلهَ إِلاّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»

.نیست خدایی جز او که در سلطنت و قدرتش،عزیز و در افعالش حکیم است.

این آیه دلالت بر یکتایی خداوند و قدرت و حکمت او دارد زیرا اوست که بدون هیچ وسیله و آلتی بچه را در رحم مادر می آفریند و در آن غرایز و قوایی عالی قرار میدهد و از نظر هر عاقلی این مطلب قطعی است که اگر تمام مردم عالم جمع شوند و بخواهند از آب،مگسی بیافرینند و به آن صورتی دهند که همه ببینند نمی توانند و راهی هم به آن ندارند پس چگونه می توانند بچه را در رحم،خلق و ایجاد کنند و این نوع استدلال از امام صادق نقل شده است.

ص :۲۳۱

بیان آیه ۷

اشاره

شرح لغات:

محکمات:یقینها،محکمها از احکام که بمعنای اتقان و استواری است.

ام الکتاب:اصل کتاب و به مکه«ام القری»می گویند و به پرچم لشکر نیز«ام» گویند.

متشابهات:چیزهایی که با یکدیگر مشتبه شده و مشکل می گردند از ماده«شبه» زیغ:کجی و انحراف.

ابتغاء:طلب کردن.

فتنه:فساد و اصل آن بمعنای آزمایش است همانطور که می گویند:

«فتنت الذهب بالنار»یعنی(طلا را با آتش آزمایش کردم)و بعضی می گویند بمعنای خلاصی است یعنی طلا را از آتش رهایی دادم.

تأویل:تفسیر و اصل آن بازگشت به چیزی است.

راسخون فی العلم:ثابتان و ریشه داران در علم.

تفسیر:

اشاره

پس از آن که اصل نزول قرآن بیان شد بدنبال آن کیفیت نزول آن را بیان می نماید:

«هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیْکَ الْکِتٰابَ مِنْهُ آیٰاتٌ مُحْکَمٰاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتٰابِ وَ أُخَرُ مُتَشٰابِهٰاتٌ»

اوست خدایی که بر تو قرآن را نازل کرده که بعضی از آنها محکمات هستند که آنها اصل کتاب می باشند و قسمتی از آنها متشابهات اند.

بحثی درباره محکم و متشابه

در تعریف محکم و متشابه وجوهی گفته شده است از اینقرار:

۱-محکم آن است که از ظاهرش بدون احتیاج به هیچ قرینه که همراه آن باشد،

ص :۲۳۲

مراد و منظور،روشن و معلوم باشد مانند آیه «إِنَّ اللّهَ لاٰ یَظْلِمُ النّاسَ شَیْئاً (۱)» (خداوند به مردم اصلا ستم نمی کند)و مانند «إِنَّ اللّهَ لاٰ یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍ (۲)» (خدا بمقدار ذره ای بکسی ستم نمیکند) و امثال این آیات که فهم آنها نیاز به قرینه و دلیلی ندارد و در مقابل آن متشابه است که بدون قرینه،مراد و مقصود از ظاهر آن معلوم نیست مانند آیه کریمه: «وَ أَضَلَّهُ اللّهُ عَلیٰ عِلْمٍ» (۳)(خداوند او را دانسته گمراه کرد)و مسلماً می دانیم که معنای گمراه کردن در این آیه با گمراه کردن در آیهٔ «وَ أَضَلَّهُمُ السّامِرِیُّ» (۴)(سامری آنان را گمراه کرد)فرق دارد زیرا گمراه کردن سامری کاری است زشت و قبیح در حالی که گمراه کردن خدا(بمعنای صحیح آن)چون از روی مصالح است امری است نیکو.همین تعریف برای محکم و متشابه است که مجاهد می گوید«محکم چیزی است که معنای آن با معنای دیگر اشتباه نشود و متشابه چیزی است که معنای آن با معنای دیگری اشتباه شود.

و اشتباه در این امور دینی مثل یکتاپرستی و نفی تشبیه و نفی ظلم واقع می شود چنان که در مثل آیه «ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ (۵)» ممکن است معنا شود:«خدا بر عرش تکیه زده»که خدا مانند شخصی که بر تخت می نشیند بر عرش جلوس کرده باشد و ممکن است بمعنای غلبه و تسلط خدا بر عرش باشد.و روشن است که معنای اول درباره خدا غیر ممکن است.

۲-محکم،آیاتی است که آیات دیگر را نسخ می کند و متشابه آیات نسخ شده است(ابن عباس) ۳-محکم،آیاتی است که تنها یک معنا می توان از آن بدست آورد ولی«متشابه» آیاتی است که دو معنا یا بیشتر می تواند داشته باشد.(از محمد بن جعفر بن زبیر و ابو علی جبائی).

۴-«محکم»آیاتی است که عبارات آنها تکرار نشده باشد و«متشابه»آیاتی

۱- ۱) -آیه ۴۴ سوره یونس

۲- ۲) -آیه ۴۰ سوره نساء

۳- ۳) -آیه ۲۳ سوره جاثیه

۴- ۴) -آیه ۸۵ سوره طه

۵- ۵) -آیه ۵۴ از سوره اعراف

است که الفاظ آنها تکرار شده باشد مثل داستان حضرت موسی(ع)و مانند آن(از ابن زید).

۵-محکم آن است که تفسیر و تأویل آن معین و معلوم است و«متشابه»آیاتی است که تفسیر و تأویل آنها معین نیست مانند«قیام ساعت»(از جابر بن عبد اللّه) «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» پس کسانی که در دل آنان رو گردانی از حق و توجه بباطل است «فَيَتَّبِعُونَ مٰا تَشٰابَهَ مِنْهُ ابْتِغٰاءَ الْفِتْنَةِ» پس بعلت گمراهی خود و نیز برای گمراه کردن و فاسد کردن دین مردم برای هدف و دین نادرست خویش به آنچه متشابه است استدلال و احتجاج می کنند و اقوال دیگری نیز در این که چرا آنان از متشابهات پیروی می کنند گفته شده است:

۱-از این جهت که برای مردم کم فهم و ضعیف مطلب را مشتبه گردانند(مجاهد) ۲-برای بدست آوردن شرافت و ثروت چنین می کنند بنا بر این که مقصود از کلمۀ«فتنه»مال و ثروت باشد.چنان که در موارد زیادی در قرآن،خداوند از ثروت به فتنه تعبیر کرده است.

۳-منظور از«فتنه»کفر است و این معنا از امام جعفر صادق(ع)نقل شده است و ربیع و سدی نیز همین را گفته اند.

«وَ ابْتِغٰاءَ تَأْوِيلِهِ»

(و نیز از متشابهات پیروی می کنند)که بر خلاف حق آن را تفسیر نمایند و بعضی گفته اند:آنان چنین می کنند برای بدست آوردن سرانجام کار محمد به حساب«جمل»و شاهد این که تأویل گاهی بمعنای عاقبت و سرانجام است آیه کریمه:

«ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً»

(۱)

می باشد(بازگشت بخدا و رسول)(برای شما بهتر و خوش عاقبت تر است)و در عرب معروف است تأویل را بمعنای آخر،و عاقبت استعمال می کنند.

و زجاج می گوید:معنای طلب نمودن تأویل آنها این است که می خواستند برانگیختن و زنده شدن خود را بفهمند.از این رو خداوند به آنها اعلام می دارد که

۱- ۱) -آیه ۵۸ از سوره نساء

غیر از خـدا کسـی آن را نمیدانـد و گواه آن،این آیه کریمه است: «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاّ تَأْوِیلَهُ» (۱)مگر جز انجام گرفتن آن(معاد و قیامت)انتظاری دارند؟و در این که این گروه که از متشابهات پیروی می کنند کیانند اقوالی است:

۱-نصارای نجران وقتی که در مورد فرزند خدا بودن عیسـی(ع)با پیغمبر اسـلام سـخن می گفتند عرض کردند آیا عیسی کلمه اللّه و روح اللّه نیست؟رسول اکرم فرمود بلی.عرض کردند همین برای اثبات سخن ما کافی است و در این وقت خداوند در رد آنها این آیه را فرستاد که«آنان که در دلشان کجی و انحراف است از متشابهات پیروی می کنند»یعنی آنان می گویند که بقاء بدن به سبب روح است و به ظاهر آیات تکیه می کنند که عیسی روح خداست ولی مسلمانان می گویند:بقاء بدن با روح است و بـدن در وقت خود بـا روح بـاقی است ولی براهین ثـابت کرده است که خداونـد اعضاء و اجزاء نـدارد و فقط بخاطر عظمت روح،آن را بخود نسبت داده است همانطوری که خانه کعبه را برای بزرگی آن بخود منسوب می کند(بیت اللّه) سپس خداوند آیه «إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ» (۲)(مثل عیسـی نزد خـدا مثل آدم است که(بدون پدر و مادر)او را از خاک آفرید)را نازل فرمود (از ربیع).

۲-یهود،که می خواستند نهایت و پایان زندگی این امت را بدست آورده و آن را از حساب«جمل»بیرون آورند(از کلبی).

۳-منافقان(از ابن جریح).

۴-تمـام کسـانی که برای مقاصـد باطله خویش از متشابهات متابعت می کننـد بنا بر این،آیه عمومیت داشـته و خوارج(که علیه علی«ع»خروج کردند)و«سبائیه» (پیروان عبد اللّه بن سبا را که در مورد علی غلو کردند)شامل می شود(قتاده).

«وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»

و تفسیر متشابهات را جز خداوند عالم و راسخان در علم،کسی نمی داند و مراد از راسخان کسانی اند که در دانش

۱- ۱) -آیه ۵۸ از سوره نساء

۲- ۲) -آیه ۵۹ از سوره آل عمران

خویش،ثابت و ریشه دار و متقن و محکم اند.

در ترتیب و نظم و معنای راسخون دو قول گفته شده است:

۱-راسخون بوسیله واو به اللّه عطف شده است.یعنی تفسیر متشابهات را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند و راسخان هستند که آنها را دانسته اند در حالی که «یَقُولُونَ آمَنّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» میگویند ما بآن ایمان آورده ایم و همه از طرف خداوند است(این معنا از امام محمد باقر(ع)نقل شده و ابن عباس و ربیع و محمد بن جعفر بن زبیر نیز آن را گفته و ابو مسلم هم آن را اختیار کرده است)و همین قول از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:پیغمبر اکرم(ص)افضل راسخان در علم بود و تفسیر و تأویل هر چه بر او نازل شد می دانست و چیزی بر آن حضرت نازل نشد که تفسیر آن را نداند و خود او پس از او اوصیاء گرامیش تفسیر و تأویل همه قرآن را می دانستند و مؤید این مطلب این است که صحابه و تابعین تمام آیات قرآن را تفسیر کرده اند و نقل نشده است که آنان در جایی توقف کرده بگویند:این مورد از متشابهات است که جز خدا آن را نمی داند و از تفسیر آن خودداری کرده باشند و ابن عباس در این آیه میگفت:من از راسخان در علم هستم.

۲-«واو»در راسخون بجایی عطف نبوده و اول کلام است بنا بر این منظور این است که تفسیر متشابهات را جز خدا کسی نمی داند و کلمه راسخون اول کلام و مبتداء و جمله بعدی(یقولون...)خبر آن است.(از عائشه-عروه بن زبیر-حسن-مالک-کسایی-فراء-جبائی).

بنا بر این اینان می گویند راسخون در علم نیز تفسیر متشابهات را نمی دانند چیزی که هست همگی میگویند:ما به آنها ایمان داریم.

بنا بر این تفسیر آنچه جز خدا کسی تأویل آن را نمی داند از این قبیل امور است:

مدت زندگی این امت و وقت رستاخیز و قیام ساعت و فانی شدن دنیا و زمانی که خورشید از مغرب طلوع میکند و موقع نزول عیسی(ع)و خروج دجال و مانند آنها از اموری که علم آنها مخصوص خداوند عالم است.

ص:۲۳۶

و مراد از «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا» این است که میگویند:محکمات و متشابهات همه از نزد پروردگار ما است.

«وَ ما يَذَّكَّرُ إِلاّ أُولُوا الْأَلْبابِ»

و بجز خردمندان کسی در آیات خدا فکر نکرده و متشابهات را بمحکمات برنمی گرداند.

سؤال:

چرا خداوند در قرآن متشابهاتی نازل کرده و برای چه همه آن را از محکمات قرار نداده است؟ پاسخ:

اگر تمام آیات محکمات بودند مردم بصرف شنیدن،اکتفاء کرده و در آنها دقت نمی کردند و برتری دانشمندان از دیگران روشن نمی شد.

قاضی ماوردی میگوید:خداوند به آیه «الر كِتابٌ أُحْكِمَتْ آياتُهُ» (۱)(کتابی که تمام آیات آن محکم هستند)یادآوری می کند که تمام قرآن محکمات می باشد و به آیهٔ «اَللّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً» (۲)(خداوند بهترین حدیث را نازل کرده قرآنی که متشابه است»بیان می کند که تمام قرآن متشابهات می باشد.بنا بر این محکم بودن،بمعنای یقینی بودن است یعنی خداوند در اثر یقینی بودن و محکم بودن معانی قرآن آن را از اعتراض و ایراد اشکال کنندگان جلوگیری کرده است از این نظر تمام قرآن،محکمات است و متشابه بودن آن به این معنا است که از نظر خوبی و درستی و دور بودن از ایراد و تناقض برخی از آن با برخی دیگر شباهت داشته و با هم متشابه می باشند.

۱- ۱) -آیه ۱ از سوره هود

۲- ۲) -آیه ۲۳ از سوره زمر

[سوره آل عمران (۳): آیات ۸ تا ۹]

اشاره

رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَهً إِنَّکَ أَنْتَ اَلْوَهّابُ (۸) رَبَّنا إِنَّکَ جامِعُ اَلنّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْبَ فِیهِ إِنَّ اَللّهَ لا یُخْلِفُ اَلْمِیعادَ (۹)

(۱)

ترجمه:

پروردگارا پس از آن که ما را هدایت کرده ای دلهای ما را منحرف نگردان و از نزد خود رحمتی بما ببخش که بطور مسلم تو بخشنده ای خدایا تو برای پاداش، مردم را برای روزی جمع میکنی که شکی در آن نیست،خداوند حتماً نسبت به وعده های خویش تخلف نمیکند.

۱- ۱) -سورهٔ آل عمران آیهٔ ۸ و ۹ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیه ۸-۹

اشاره

شرح لغات:

هب:ببخش و اصل آن از هبه است و آن عبارت است از این که کسی چیزی را بدون بها و عوض ملک دیگری گرداند.

میعاد:وعده دادن-نوید.

تفسیر:

«رَبَّنا لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنا»

(پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت فرموده ای دلهای ما را بباطل مایل مگردان)این مطلب نقل قول از زبان راسخان در علم است که در آیه پیش آنان را ذکر نموده است و در معنای این جمله چند قول گفته شده است:

۱-خدایا پس از آن که در اثر الطاف خویش ما را بطرف خود هدایت کرده ای لطف خود را که به سبب آن،دلها مستقیم و راست می گردد،از ما باز مدار که دلهای ما بغیر ایمان مایل گردد.

بنا بر این،این جمله درخواست ثابت ماندن در هدایت و ادامه یافتن آن است به سبب الطاف و توفیقات الهی.

و مثل این است که می گویند:«اللهم لا تسلط علینا من لا یرحمنا»یعنی خدایا میان ما و کسانی که بر ما رحم نمی کنند آزاد مگذار که آنان بر ما مسلط گردند.در این آیه منظور این است که بواسطهٔ منع لطف و توفیق خود میان ما و نفوسمان را آزاد مگذار که ما منحرف و گمراه گردیم.

و ناگفته نماند که بی بهره شدن از لطف و توفیق الهی به سبب اعمال زشتی است که انسان انجام داده و در توبه آن نیز کوتاهی نموده است چنان که در جای دیگر

می فرماید: «فَلَمّا زاغُوا أَزاغَ اللّهُ قُلُوبَهُمْ (۱)» (چون از حق روی گردانیدند خدا هم دلهای آنان را(از توجه بحق)برگردانید).

۲-تکلیفهای سخت و مشکلی بما تحمیل منما که دلهای ما پس از هدایت،منحرف گردد مانند آیه کریمه: «فَلَمّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا» (۲)(وقتی که جهاد برای آنها لازم شد(به آن پشت کردند).

بنا بر این اگر خداوند تکلیف سخت نماید،در اثر آن،این چنین انحرافی پیش می آید و نسبت منحرف کردن بخداوند داده می شود مثل این که می فرماید:

«وَ أَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ»

(۳)

(کسانی که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدی آنها افزود)و نیز می فرماید: «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاّ فِراراً» (۴)(حضرت نوح عرض می کند خدایا)دعوت من در آنها جز فرار و دوری نیفزود.

۳-ابو علی جبائی می گوید:منظور این است که«خدایا دلهای ما را از پاداش و رحمت خویش تنگ مگردان و این معنا همان است که خداوند در مورد شرح صدر و توسعه آن میفرماید:«من یشرح صدره للاسلام» (۵)(هر که را خدا بخواهد هدایت کند سینه او را برای اسلام آوردن بگشاید)و در مقابل آن تنگی و سختی آن است که خداوند کفار را با آن دو،عقوبت کرده و کیفر می دهد و از این قبیل است تطهیر و پاک کردن دل که خداوند نسبت به دلهای مؤمنین انجام میدهد و از کفار منع می کند چنان که می- فرماید: «أُولئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» (۶)(آنها(کفار)کسانی هستند که خدا نخواسته است که دلهای آنان را پاک گرداند) و نیز از همین باب است نوشتن و راسخ کردن ایمان در دل مؤمنین چنان که میفرماید: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ» (۷)(آنها(مؤمنین)کسانی اند که خداوند ایمان را در دلهای آنها قرار داده است)و در مقابل این نوشتن و راسخ بودن ایمان در دل

۱- ۱) -آیه ۴ از سوره صف

۲- ۲) -آیه ۲۴۶ از سوره بقره

۳- ۳) آیه ۱۲۵ از سوره توبه

۴- ۴) -آیه ۶ از سوره نوح

۵- ۵) -آیه ۱۲۵ از انعام

۶- ۶) -آیه ۴۱ از سوره مائده

۷- ۷) -آیه ۲۲ از سوره مجادله

مؤمنان،همان علامتهای کفر است که در دلهای کافران می باشد.بنا بر این،در حقیقت، راسخان درخواست می کنند خداوند دلهای آنان را از این پاداش که گشادگی و وسعت است برنگرداند به تنگی و سختی که عذاب و کیفر است.

۴-منظور این است که(خداوند)دلهای آنان را از یقین و اطمینان منحرف نگرداند.

باید توجه داشت که لازمه این درخواست این نیست که اگر سؤال و درخواست نبود خداوند آن انحراف را بوجود می آورد زیرا امکان دارد برای توجه به خدا و اظهار نیازمندی بدرگاه او چیزی را که ما می دانیم خداوند آن را انجام می دهد درخواست کنیم که آن را انجام دهد و چیزی را که می دانیم حتماً آن را نخواهد کرد سؤال کنیم آن را انجام ندهد زیرا گاهی مصلحت در خود این درخواست خواهد بود مثل آیه کریمه:

«قالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ»

(۱)

(گفت خدایا بحق حکم فرما)و می فرماید:و قال «رَبَّنا وَ آتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى رُسُلِكَ (۲)» (خدایا آنچه را که به پیامبرانت وعده کردی بما بده)و از حضرت ابراهیم نقل می کند که عرضه داشت «وَ لا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ» (۳)(و مرا در قیامت خوار نگردان)و معلوم است که خدا حتماً بحق حکم می کند و بوعده خویش وفا می نماید و حضرت ابراهیم را در روز قیامت خوار نمی گرداند ولی برای مصلحتهایی که درخواستن است این درخواست ها شده است.

سؤال:

چطور نادرست است که کسی بگوید خدایا بما ستم نکن و در حق ما جور ننما؟ پاسخ:

علت این که این نوع سؤال نادرست است این است که این درخواست ناراحتی انسان را می رساند و چنین مطلبی در برابر کسی گفته می شود که عادت او جور و ستم کردن است ولی خداوند جور و ستمی ندارد.

۱- ۱) -آیه ۱۱۲ از سوره انبیاء

۲- ۲) -آیه ۱۹۱ از سوره آل عمران

۳- ۳) -آیه ۸۷ از سوره شعراء

«وَ هَبْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً»

و چون با لطف تو ثبات و پایداری بر ایمان وجود پیدا می کند لطف خویش را بما عنایت فرما تا در ایمان،ثابت و استوار باشیم و همانطوری که اصل ایمان بدون لطف خداوند نمیشود ثابت بودن آن هم بدون لطف پروردگار نخواهد بود و بعضی گفته اند:منظور این است که خدایا بما نعمت عنایت کن.

«إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّٰابُ»

بطور مسلم تو عطا کنندۀ نعمتی که خداوندیت ایجاب می کند که بخشش و عنایت نمایی.

«رَبَّنٰا إِنَّکَ جٰامِعُ النّٰاسِ لِیَوْمٍ لاٰ رَیْبَ فِیهِ»

آنان می گویند ای سید و خالق ما تو مردم را در روزی که تردیدی در آن نیست برای پاداش دادن جمع می نمایی و این جمله ضمناً اقرار به مبعوث شدن است.

«إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُخْلِفُ الْمِیعٰادَ»

(بطور مسلم خداوند نسبت به وعده های خود تخلف نمی کند).

بعضی این جمله را دنباله درخواستهای راسخان در علم می دانند یعنی خدایا ما را بیامرز چه تو از وعده های خود تخلف نمی کنی.

ولی برخی مانند جبائی گویند:این جمله مستقل است خداوند خبر میدهد که او از وعده های خود تخلف نمی کند.

ص:۲۴۲

[سوره آل عمران (۳): آيات ۱۰ تا ۱۱]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوٰالُهُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُهُمْ مِنَ اَللّٰهِ شَيْئاً وَ أُولٰئِكَ هُمْ وَقُودُ اَلنّٰارِ (١٠) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَأَخَذَهُمُ اَللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اَللّٰهُ شَدِيدُ اَلْعِقٰابِ (١١)

(۱)

ترجمه:

كسانى كه كفر ورزيدند هرگز اموال و اولادشان در برابر خداوند آنان را بى نياز نخواهد كرد و آنها خود،هيزم آتش اند.

بعادت فرعونيان و كسانى كه قبل از آنها بودند كه آيات ما را انكار كرده و خداوند، آنان را بكيفر گناهانشان گرفت و خداوند عذابى سخت و شديد دارد.

ص: ۲۴۳

۱- ۱) -سوره آل عمران آيه ۱۰ و ۱۱ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیه ۱۰

اشاره

شرح لغات:

وقود-هیزم و آتش گیره.

تفسیر:

در این آیه حال کسانی که در دل و قلب آنان انحراف و خللی است بیان شده است.

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا»

کسانی که به آیات خدا و پیامبرانش کافر شدند.

«لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللّهِ شَیْئاً»

(اموال و اولاد آنها آنان را نزد خدا بی نیاز نمی نماید).«ابو عبیده»میگوید کلمه«من اللّه»بمعنای«عند اللّه» است یعنی نزد خدا.ولی«مبرد»میگوید:کلمهٔ«من»بهمان معنای اصلی خودش یعنی آغاز و ابتداء است و معنا اینست که از ابتداء تا انتهاء،مال و اولاد برای او سودی ندارند.

بعضی دیگر میگویند:«من اللّه»به تقدیر«من عذاب اللّه»است یعنی از عذاب الهی چیزی آنها را بی نیاز نمیسازد.

«وَ أُولئِکَ هُمْ وَقُودُ النّارِ»

و اینان خود،هیزم آتش اند که با بدن های آنان آتش شعله ور میشود و میگیرد همانطور که در آیهٔ دیگر میفرماید:«حطب جهنم»آنان هیزم جهنم اند.

ص :۲۴۴

بیان آیه ۱۱

اشاره

شرح لغات:

دأب:عادت و نیز دأب بمعنای کوشش و جدیت در کاری می باشد و از همین معنا به معنای عادت منتقل شده است زیرا عادت،نسبت به چیزهایی است که انسان آنها را زیاد انجام داده است.

ذنوب:گناهان جمع ذنب و«ذنب و جرم»بیک معنا می باشند و ریشه و اصل این کلمه بمعنای دنبال بودن است و چون بدنبال گناه،استحقاق مذمت و سرزنش پیدا میشود بآن«ذنب»میگویند همانطور که به عذاب،بمناسبت اینکه به دنبال گناه، استحقاق آن پدید میآید«عقاب» گفته اند.

تفسیر:

«کَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ»

در تفسیر و معنای دأب در این آیه وجوهی گفته اند:

۱-عادت این کفار در تکذیب به تو(ای محمد)و به آنچه بر تو نازل شده است مانند عادت آل فرعون است در تکذیب پیامبران و آنچه خدا نازل می نمود(از ابن عباس) در این وجه کلمه«دأب»بمعنای عادت گرفته شده است.

۲-کوشش و سعی این دسته در بدست آوردن پیروزی و غلبه بر تو و نابود کردن کار تو مانند کوشش فرعونیان است در غلبه بر موسی(از اصم و زجاج)در این وجه کلمه «دأب»بمعنای کوشش گرفته شده است.

۳-مانند عادت خداوند در آل فرعون در نازل کردن عذاب بر ایشان به سبب گناهانی که آنان در گذشته مرتکب آن شده بودند که در این وجه کلمه دأب بمعنای «عادت»است.

۴-مانند سنت و روش آل فرعون(از ربیع و کسایی و ابی عبیده)که دأب بمعنای

ص :۲۴۵

روش و سنت گرفته شده است.

۵-مانند شأن و امر آل فرعون(از اخفش)دأب بمعنای شأن آمده است.

۶-مانند حال آل فرعون(از قطرب).

«وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»

و مانند کسانی که پیش از ایشان بودند یعنی کفار امت های گذشته.

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ»

اینان تکذیب و انکار کردند آیات ما را پس خداوند آنان را به سبب گناهانشان عقوبت و عذاب نموده و به عقاب نمودن کلمه «مؤاخذه» گفته میشود باین مناسبت که عقاب کردن،گرفتن مجرم است به گناهش.

«وَ اللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

و خداوند دارای عذابی سخت است نسبت به کسانی که استحقاق آن را دارند.

ص :۲۴۶

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۲ تا ۱۳]

اشاره

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلىٰ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ اَلْمِهٰادُ (۱۲) قَدْ كٰانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتٰا فِئَةٌ تُقٰاتِلُ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ وَ أُخْرىٰ كٰافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ اَلْعَيْنِ وَ اَللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشٰاءُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي اَلْأَبْصٰارِ (۱۳)

(۱)

ترجمه:

بگو بکسانی که کافر شدند که بزودی مغلوب و در جهنم محشور خواهید شد که بد جایگاهی است.

نشانه و آیتی است برای شما در دو گروه که روبرو شدند گروهی در راه خدا می- جنگیدند و گروه دیگر که کافر بودند که آن ها را(مؤمنین را)به چشم،دو برابر خویش می دیدند و خداوند هر که را بخواهد با کمک خویش یاری دهد که در این،برای اهل بصیرت،عبرتی است.

ص: ۲۴۷

۱- ۱) -سوره آل عمران آیهٔ ۱۲ و ۱۳ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیه ۱۲

اشاره

شرح لغات:

تحشرون:محشور می شوید از حشر که بمعنای جمع است و به پیامبر اکرم «حاشر»میگویند که مردم را به دنبال خود گرد آورده و جمع مینمود.

جهنم:یکی از اسم های آتش است و بعضی گفته اند که از«جهنام»گرفته شده است که آن چاهی است که عمق زیاد دارد.

مهاد:جایگاهی که آماده برای انسان است.

شأن نزول:

در شأن نزول این آیه اقوالی گفته شده است:

۱-محمد بن اسحاق بن یسار میگوید:وقتی که پیغمبر اسلام در جنگ«بدر» پیروز شد و به مدینه آمد یهودیان را در بازار قینقاع جمع کرده فرمود:ای جمعیت یهود از خدا بترسید در مورد آنچه در بدر بسر قریش آمد و پیش از آن که آنچه بر سر قریش آمد بر سر شما نیز بیاید،اسلام بیاورید.

و شما مطابق مطالبی که در کتابتان دربارهٔ من وجود دارد بخوبی می دانید که من پیغمبر و از طرف خدا فرستاده شده ام.یهودیان در جواب گفتند:ای محمد مغرور مباش تو با مردمی جنگ کرده ای که در مورد دستورات جنگی اطلاعاتی ندارند و تو فرصتی در برابر آنان به دست آوردی بخدا سوگند اگر با ما نبرد نمایی خواهی دانست که ما مرد(میدان)می باشیم.

در این وقت آیه فوق را خداوند نازل فرمود.و این قول از ابن عباس نیز نقل شده و اصحاب ما هم آن را گفته اند.

۲-این آیه درباره مشرکین مکه نازل شده است که بزودی در جنگ«بدر»

مغلوب خواهید شد.(از مقاتل) ۳-وقتی که کفار قریش در جنگ«بدر»شکست خوردند و فرار کردند یهودیان گفتند این همان پیغمبر امی است که حضرت موسی(ع)ما را به او بشارت داد و علامات و خصوصیات او در کتاب ما(تورات)بیان شده است و هرگز مغلوب نمی شود ولی بعضی از آنان گفتند:فعلا شتاب نکنید تا در یک جنگ دیگر وضع او را بهتر مشاهده کنیم.

و موقعی که در جنگ«احد»یاران پیغمبر دچار آن گرفتاری شدند یهودیان تردید کردند و شقاوت بر آنان غلبه کرده گفتند:بخدا سوگند او پیغمبر نیست و اسلام نیاوردند و با آنکه میان آنان و پیغمبر اسلام(ص)تا مدت معینی پیمان بسته شده بود آنها پیش از آنکه مدت پیمان بپایان رسد پیمان را شکستند و کعب بن اشرف با سی نفر سوار از یهودیان بمکه رفته و با قریش موافقت کردند که هماهنگ شده که با رسول اکرم(ص)مخالفت و نبرد کنند و سپس بمدینه آمدند.

در این وقت این آیه شریفه فرود آمد.این وجه از کلبی است که او از ابی صالح و او از ابن عباس نقل کرده است.

تفسیر:

پس از آن که خداوند داستانهای ملل گذشته و آنچه بر سر آنها آمد به سبب تکذیب پیغمبران و فرود آمدن عذاب برای آنها بیان کرد کفار را تهدید می کند از این که آنچه بر سر آنها آمد به سر اینها نیز بیاید از این رو میفرماید:

«قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا»

بگو بکسانی که کافرند یعنی مشرکین مکه یا یهودیان «سَتُغْلَبُونَ» بزودی مغلوب و فراری می گردید «وَ تُحْشَرُونَ إِلىٰ جَهَنَّمَ» و در آخرت نیز در آتش جمع خواهید شد و خداوند به این وعده عمل نمود اما غلبه به یهود همان بود که آنان ناگزیر شدند«جزیه»بدهند و اما مشرکین هم که با شمشیر مغلوب شدند و اگر سیغلبون با«یاء»یعنی بزودی مغلوب خواهید شد خوانده شود ممکن است مغلوب شدگان و جمع شدگان در آتش همانهایی باشند که مخاطب بودند و یا افرادی

غیر از آنها باشند ولی اگر به«تاء»خوانده شود حتماً باید مراد از آنان همان مخاطبان باشند.

«وَ بِئْسَ الْمِهٰادُ»

(و بد جایگاهی است)و اقوالی در معنای این جمله گفته شده است:

۱-بد چیزی است آنچه برای شما مهیا شده است و چیزی که خود شما برای خویش آماده کرده اید(از ابن عباس).

۲-بد جایگاهی است(از حسن).

۳-بد بستر آماده ای است برای ایشان.

و این آیه درستی پیامبری و نبوت پیامبر اسلام را نیز میرساند زیرا خبر او درست از کار درآمد و این خود،دلیل صدق او است و نمیشود گفت که این درست درآمدن،اتفاقی است زیرا خداوند خبرهای زیادی داده است و تمام آنها آن چنان که خبر داده واقع شدند.

بنا بر این همانطوری که هر یک از اینها معجزه ای می باشد زیرا خداوند جز رسولانی که مورد رضایت خود او می باشند کسی را به پنهانیها آگاه نمی سازد و این آیه نیز چنین خواهد بود و وقتی که درست بودن یکی از خبرهای او که مغلوب شدن دشمن بود درست درآمد خبر دیگر او که محشور شدن آنان در آتش است نیز درست خواهد بود.

ص:۲۵۰

بیان آیه ۱۳

اشاره

شرح لغات:

فئه:گروه،و معنای آن در آیۀ کم من فئه قلیله...گفته شد.

التقتا:برخورد نمودند و دو لغت«تلاقی»و«اجتماع»بیک معنا می باشند.

یؤید:کمک می کند و نیرو می دهد از«اید»که بمعنای نیرو است مانند آیه کریمه «دَاوُدَ ذَا الْأَیْدِ...» (و داود که صاحب نیرو و قوه بود.) عبره:علامت و نشانه و کلمۀ«عبور»بمعنای نفوذ است از یک طرف به طرف دیگر و به نشانه که«عبرت»گفته می شود به این مناسبت است که بوسیلۀ آن آیت و علامت از منزل جهل،به منزل علم عبور می شود و به کلام«عبارت»میگویند چون معنا از گوینده به مخاطب می گذرد.

شأن نزول:

این آیه درباره داستان جنگ بدر نازل شد که مسلمانان سیصد و سیزده نفر بودند بعدد یاران طالوت که با او از نهر گذشتند،هفتاد و هفت نفر از مهاجران و دویست و سی و شش نفر از انصار.پرچم دار پیغمبر اسلام(ص)و مهاجرین«علی بن ابی طالب«ع»» و پرچم دار انصار،سعد بن عباده بود.

در ارتش پیغمبر هفتاد شتر و دو اسب بود یکی از مقداد بن اسود و دیگری متعلق به«مرثد بن ابی مرثد»بود و تمام اسلحه های مسلمانان عبارت بود از شش«زره»و هشت شمشیر.و در آن روز چهارده نفر از مهاجرین و هشت نفر از انصار شهید شدند.

در تعیین جمعیت مشرکین در جنگ بدر اقوالی گفته شده است:

از علی(ع)و ابن مسعود نقل شده که آنها هزار نفر بودند و از قتاده و عروه بن زبیر و ربیع نقل شده که بین هفت صد تا هزار نفر بودند.

و صد اسب داشتند و بزرگ آنان«عتبه بن ربیعه بن عبد شمس»بود.

جنگ بدر اولین جنگی بود که رسول اکرم(ص)در آن حضور داشت و سبب وقوع این جنگ قافله ابو سفیان بود(که شرح آن در جای دیگر بیان شده است).

تفسیر:

پس از آن که خداوند مردمان با ایمان را وعده پیروزی داد آنچه را که در جنگ «بدر»بسر کفار و طغیان گران آورد یادآوری می نماید:

«قَدْ کانَ لَکُمْ آیَهٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا فِئَهٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ أُخْری کافِرَهٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ»

بطور مسلم در آن دو دسته ای که با هم روبرو شدند از مسلمانان و کفار که یک دسته در راه دین و اطاعت خدا و آنان پیغمبر اسلام و یارانش بودند و دسته ای مشرکین اهل مکه که مسلمانان را دو چندان می دیدند که نشانه و علامت و معجزه بر صدق پیغمبری حضرت محمد(ص)است.

و در این که خطاب بچه افرادی است سه قول گفته شده است:

۱-خطاب به یهودیانی است که پیمان خود را با پیغمبر اسلام شکستند یعنی ای یهودیان برای شما(در این مطلب و حقانیت پیغمبر اسلام)دلیل روشنی است.

۲-خطاب بتمام مردمی است که در جنگ بدر حاضر بودند.

۳-خطاب به مشرکین و یهودیان است یعنی این جریان برهان و علامت و معجزه ای است برای صادق بودن رسول اکرم(ص).

«فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا»

در دو گروهی که با هم روبرو شدند و دو فرقه ای که با هم در بدر اجتماع نمودند از مسلمانان و کفار.

«فِئَهٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللّهِ»

گروهی که می جنگید در راه خدا و اطاعت از او و اینان پیامبر اسلام و یاران او بودند.

«وَ أُخْری کافِرَهٌ»

و گروه دیگر کفار که همان مشرکان از اهل مکه بودند.

«یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ»

آنها را در ظاهر بینایی دو برابر می دیدند.

و در این که چه دسته ای دو برابر دیده می شد اقوالی گفته شده است:

۱-مسلمانان مشرکین را با این که سه برابر خود آنان بودند دو برابر جمعیت خود دیدند.خداوند مشرکین را در نظر مسلمانان کم نمود که آنها را ۶۲۶ نفر میدیدند زیرا خداوند بمسلمانان وعده داده بود که اگر صد نفر از شما صبر و استقامت کنند بر دویست نفر از کفار غالب می گردید از این رو خداوند برای تقویت دلهای آنان عدد کفار را در نظر آنان تا اندازه ای که وعده داده بود پیروز می شوند تقلیل داد که دو برابر آنان هستند سپس آنان با این که عددشان کم بود بر جمعیت زیاد کفار غالب شده آنها را شکست دادند(عبد اللّه بن مسعود و جمعی از علماء).

۲-منظور دیدن مشرکین است یعنی مشرکین جمعیت مسلمانان را دو برابر خود دیدند زیرا خداوند پیش از جنگ،عدد مسلمانان را در نظر مشرکین کم جلوه داد تا این که برای جنگ مسلمانان جرئت نمایند و از آن منصرف نگردند ولی وقتی که شروع به جنگ کردند برای این که بترسند جمعیت مسلمان را در نظرشان زیاد جلوه داد و برای این که مسلمانان بر نبرد مشرکین جرئت پیدا کنند آنها را در نظر مسلمین کم جلوه داد.

شاهد صحت این قول آیه کریمه «وَ إِذْ یُرِیکُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَیْتُمْ فِی أَعْیُنِکُمْ قَلِیلاً وَ یُقَلِّلُکُمْ فِی أَعْیُنِهِمْ» (۱)(زمانی که با آنها ملاقات کردید آنها را در نظر شما کم نشان دادیم و شما را در نظر آنها نیز کم جلوه دادیم)است و این کار بهترین وسیله یاری کردن مؤمنین و ذلت کفار می باشد(سدی)و این معنا بنا بر قول کسانی که«یرونهم» را بیا خوانده اند درست است.

اما بنا به قرائت کسانی که آن را با«تاء»خوانده اند(ترونهم)که به صیغه خطاب است یعنی شما میدیدید ایشان را،در این صورت فقط وجه اول صحیح خواهد بود که شما مسلمانان آنان را دو برابر خود میدیدید.

ولی بنا بر این که خطاب به یهود بنی قینقاع باشد که در آن جریان حضور نداشتند و مقصود از این جمله:«بگو بکسانی که کافر شدند...»آنان باشند پس معنای آیه چنین میشود«ای جمعیت یهود شما دیدید که مشرکان دو برابر مسلمانان بودند و در عین

۱- ۱) -آیهٔ ۴۴ از سورهٔ انفال

حـال خداونـد مسـلمانان را پیروزی داد پس بـه زیـادی عـدهٔ خـود مغرور نشویـد.و بلخی ایـن وجـه را اختیـار کرده اسـت.فراء میگویـد:ممکن است معنای«مثلیهم»این باشد که آنها سه برابر بودند زیرا وقتی گفته میشود من هزار دینار دارم و به دو برابر آن هم نیازمنـدم معنـایش اینست که من به سه هزار دینـار احتیاج دارم.در این آیه هم معنا اینست که آنها دو برابر خودشان باضافه خود آنها میدیدند که جمعاً سه برابر میشود و معجزه همین است که جمعیت کم بر عده زیاد پیروز شوند.

ولی زجاج این وجه را انکار کرده و آن را مخالف ظاهر این آیه و نیز مخالف آیه ۴۴ از سوره انفال که میگوید آنها را در نظر شما کم جلوه دادیم میداند.

سؤال:

چگونه ممکن است جمعیتی از آنچه هسـتند کمتر دیـده شود در صورت نبودن موانع و قـدرت بینـایی و این مطلب تنهـا به نظر کسانی که می گویند ممکن است اجسامی باشد که دیده نشوند یا بعضی از آنها دیده شود و بعضی دیده نشود درست است.

پاسخ:

ممکن است منظور از کم بنظر آمدن بنظر مسلمانان این معنا باشد که مسلمانان آنان را عده ای کم گمان می کردند نه این که بعضی را دیده و بعضی را ندیدند بلکه همه آنها را یک جا دیدند اما بطور تفصیل عدد آنها را کمتر از آنچه بودند پنداشتند و بسـیار شـده است که انسان جمعیت انبوهی را می بینـد ولی در تعـداد آنها شک می کنـد و گاهی در تعیین عـدد اختلاف می شود.

«وَ اللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشٰاءُ»

(و خـدا با کمک خود هر که را بخواهـد یاری می کنـد).کمک خداوند برای پیروزی بر دشـمنان به دو صورت است یکی در جنگ و دیگری در استدلال و حجت اما نوع اول کمک همین بود که عدد کمی را بر جمعیتی بسیار بر خلاف جریان عادی و طبیعی بوسیله نیروهای غیبی و فرشته ها و نیز از راه کم جلوه دادن دشمن در نظر آنان پیروزی بخشید.

و اما نوع دوم کمک همان وعده قبلی بود که خبر داد کدام یک از این دو طائفه

پیروز خواهند شد.

و این خبر غیبی-که جز خداوند عالم الغیب کسی نمیداند-خود دلیل نبوت و صحت عقیده مسلمانان و پیروزی آنان بود.

«إِنَّ فِی ذٰلِکَ»

همانا در این پیروزی مسلمانان با تعداد کم بر مشرکان با زیادی عدۀ آنها و کم بنظر آمدن مشرکان از نظر مسلمانان و زیاد جلوه دادن مسلمین برای مشرکان...آری در همه اینها، «لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصٰارِ» پند و عبرتی است برای صاحبان عقل.و کلمۀ«ابصار» که جمع«بصر»است در اینجا بمعنای چشم حسی نیست بلکه مراد درک عقلی است همانطور که می گویند فلان شخص به کارها«بصیر»است که منظور بینایی عقلی است نه حسی.

[سوره آل عمران (۳): آیه ۱۴]

اشاره

زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ اَلشَّهَواتِ مِنَ اَلنِّساءِ وَ اَلْبَنِینَ وَ اَلْقَناطِیرِ اَلْمُقَنْطَرَهِ مِنَ اَلذَّهَبِ وَ اَلْفِضَّهِ وَ اَلْخَیْلِ اَلْمُسَوَّمَهِ وَ اَلْأَنْعامِ وَ اَلْحَرْثِ ذٰلِکَ مَتاعُ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ اَللّٰهُ عِنْدَهُ حُسْنُ اَلْمَآبِ (۱۴)

(۱)

ترجمه:

برای مردم دوست داشتن خواستنیها که زنان و فرزندان و مال فراوان از طلا و نقره و اسبان نیکو و چارپایان و کشت اند آرایش و زینت یافته است اینها وسیله های لذت و زندگی دنیا است ولی نزد خدا عاقبت بخیری و نیکی سرانجام است.

ص: ۲۵۶

۱- ۱) -سوره آل عمران آیه ۱۴ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیه ۱۴

اشاره

شرح لغات:

شهوات-جمع شـهوت-میـل به خواسـتنیها و همان غریزه هائیست که برای ادامه زنـدگی جانـدار ضـرورت دارد و خـدا آنها را بهمین جهت قرار داده است.

قناطیر-جمع قنطار:مال فراوان و اصل قنطار از احکام است که بمعنی محکم کاری است.

قنطر بمعنی چیز بزرگ میباشد.

و بعضی گفته اند اصل آن از قنطره است که بمعنی«پل»میباشد که از آن عبور میکنند.

مقنطره پدید آمده از قناطیر است که بصیغه مفعولی برای تأکید آمده است مانند «حجراً محجوراً و نسیاً منسیاً».

خیل اسب مخصوصـی است و اصل آن از خیال گرفته شـده است.و علت اینکه بآن خیل میگویند آنست که وقتی کسـی بر آن سوار میشود در خود خیال عظمت و بزرگی می کند.

مسومه از«سومتها»(آن را چرانید)گرفته شده است و سـیماء بمعنی نیکو است.و سـیمیاء نیز بهمان معنا است و گاهی هم بمعنای علامت میباشد.

تفسیر:

در این آیهٔ شریفه خداوند خبر میدهد از چیزهایی که مردم را از راه حق و راست بازداشته و آنان را بطرف دنیا متوجه میکند.

«زُيِّنَ لِلنّٰاسِ حُبُّ الشَّهَوٰاتِ»

برای مردم دوستی مشـتهیات،زینت داده شـد نه خود اینها و لـذا بزنان و فرزنـدان و غیر اینها تفسـیر شده است.و در اینکه زینت دهنده

ص :۲۵۷

کیست؟سه قول است:

۱-حسن میگوید:شیطان است،بخدا سوگند ندیدم کسی بیش از خداوند خالق دنیا از آن نکوهش کرده باشد.

۲-زینت دهنده خداوند است که این غریزه ها را در نهاد بشر قرار داد تا تکلیف سخت تر شود و بدان وسیله آن مردم را آزمایش کند،چنانچه خداوند میفرماید: «إِنّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَهً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» .

۳-خداوند زینت دهندهٔ چیزهایی است که از او نیک است،و شیطان زینت دهندهٔ چیزهای زشت میباشد(ابو علی جبائی) «مِنَ النِّساءِ» و جهت اینکه زنها را پیش از همه ذکر کرده اینست که فتنه زنها از همه بیشتر است.

«وَ الْبَنِینَ»

و فرزندان زیرا دوستی آنان غالباً منجر بزشتی ها و محرمات میگردد.

پیغمبر اسلام به اشعث ابن قیس فرمود:از دختر حمزه فرزندی داری؟عرض کرد بلی پسری از او دارم که آرزومندم ظرف بزرگی از غذا داشتم و بخاطر آن فرزند بقبیله بنی جبله میخورانیدم،حضرت فرمود چرا چنین نباشد با آنکه فرزندان،میوه دل و روشنی چشمند ولی با این وصف فرزندان سبب ترس-بخل-و حزن اند.

«وَ الْقَناطِیرِ»

جمع قنطار است و در مقدار آن اقوالی گفته شده:

۱-هزار و دویست اوقیه.(از معاذ بن جبل،ابی بن کعب و عبد الرحمن بن عمر) ۲-هزار و دویست مثقال.(از ابن عباس،حسن و ضحاک) ۳-هزار دینار یا دوازده هزار درهم باختلاف.(از حسن) ۴-هشتاد هزار درهم یا صد رطل.(از قتاده) ۵-هفتاد هزار دینار(از مجاهد و عطا) ۶-پوست گاوی که پر باشد از طلا.(از ابی نضره و همین را فراء گفته و از حضرت امام محمد باقر(ع)و حضرت امام جعفر صادق(ع)نیز این معنی نقل شده است).

ص :۲۵۸

«اَلْمُقَنْطَرِهِ»

و در این نیز احتمالاتی داده شده است:

۱-دو برابر(از قتاده) ۲-نه قنطار(از فراء) ۳-مالهای انباشته و مرتب بر روی هم.

۴-مال کاملی که در یک جا جمع شده است.

۵-آنچه از طلا و نقره است(زجاج) و این قول که قنطار،فقط از طلا است صحیح نیست زیرا خداوند طلا و نقره را با هم ذکر کرده.

برگشت تمام اقوال بالا این است که مقنطر،مال زیاد است.

«وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِ»

در معنای مسومه اقوالی است:

۱-اسبان دونده(سعید بن جبیر-ابن عباس-حسن-ربیع) ۲-مسومه از ماده سیمیاء گرفته شده یعنی اسبان نیکو(حسن-عکرمه-مجاهد- سدی).

۳-اسبان تعلیم داده شده.(از قتاده)و از ابن عباس نیز همین معنا نقل شده است.

۴-اسبهایی که مهیای برای جهادند(ابن زید) «وَ الْأَنْعامِ» چهار پایان از شتر،گاو،گوسفند،بز و میش.

«وَ الْحَرْثِ»

کشت و زرع.آنچه ذکر شده از چیزهایی است که طبعاً مورد علاقهٔ مردم است.و انسان در زندگی از آنها بهره برداری می کند و پس از چندی از او گرفته خواهد شد و برگشت همه بسوی خداوند است.

پس سزاوار است که انسان دربارهٔ آنها زهد ورزیده و به آنچه نزد خداست توجه کند.

«ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِ الدُّنْیا»

تمام آنچه ذکر شد،از چیزهایی است که در زندگی دنیا از آن برخوردارید و پس از مدتی نابود خواهد شد.

«وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»

و در نزد خداست حسن عاقبت و سرانجام نیک.

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ لِلَّذِينَ اِتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ (۱۵) اَلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنٰا إِنَّنٰا آمَنّٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَ قِنٰا عَذٰابَ اَلنّٰارِ (۱۶) اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْمُنْفِقِينَ وَ اَلْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحٰارِ (۱۷)

(۱)

ترجمه:

بگو آیا بشما به بهتر از اینها خبر دهم برای افرادی که پرهیزکارند نزد خداوند بهشتهایی است که جویها در آنها جاری است و در آنجا جاودانند با همسران پاکیزه و خشنودی خدا و خدا بینای به بندگان است.

آنهایی که می گویند پروردگارا ما ایمان آورده ایم ما را ببخش و از عذاب آتش ما را نگاهدار.صبر کنندگان و راستگویان و فرمانبران و انفاق کنندگان و آمرزش طلبان در سحرها.

ص: ۲۶۰

۱- ۱) -سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۵ تا ۱۷ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیهٔ ۱۵

اشاره

تفسیر:

از آنجا که خداوند در آیه پیش دنیا را کوچک شمرد و امر بزهد ورزیدن در آن نمود در این آیه آخرت را بزرگ و با ارزش معرفی نموده مردم را به آن تشویق می کند.

«قُلْ»

بگو ای پیغمبر بامت خود «أَ أُنَبِّئُكُمْ» بعضی از مفسرین «عِنْدَ رَبِّهِمْ» را نهایت استفهام گرفته و میگویند آنچه خبر میدهد که بهتر است از «جَنّاتٌ تَجْرِی» شروع می شود.

بنا بر این معنای آیه چنین می شود:آیا خبر دهم بشما «بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ» به بهتر از آنچه در سابق گفته شد از شهوات دنیا و لذتها و جلوه گریهای آن.

«لِلَّذِينَ اتَّقَوْا»

برای آن کسانی که دوری کنند از محرمات.

«عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»

نزد پروردگارشان بستانهایی است که از زیر درختان آن جویهای آب روان است.

و عده دیگر می گویند:آخر استفهام «بِخَيْرٍ مِنْ ذٰلِكُمْ» است و آنچه خبر میدهد که بهتر است از «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» شروع می گردد و بنا بر این احتمال،معنای آیه این است آیا خبر دهم شما را به بهتر از آنچه در سابق گذشت،برای افرادی که دوری می کنند از کردار ناشایسته،باغهایی است که از زیر درختان آن نهرهای آب جاری است.

«خالِدِينَ فِيها»

در بهشت برای همیشه جای دارند.

«وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ»

زنانی که از همه نوع آلودگیها و پلیدیها و صفات ناپسند و خویهای پست پاکند.

«وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّٰهِ»

و پس از این بهشت،خشنودی خداوند برای آنها است.

«وَ اللّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»

خداوند به احوال و رفتار آنان دانا است.

ص :۲۶۱

بیان آیه ۱۶-۱۷

اشاره

لغت:

مغفره-پوشانیدن گناه است بواسطه برطرف شدن عذاب آن.

ذنب و جرم-دارای یک معنا هستند فقط فرقی که دارند این است که اصل ذنب بمعنی دنباله است چون اعمال زشت انسان دنبال اوست.

جرم-اصلش قطع است که بنده بواسطهٔ آن از خدا دور می شود.

و فرق بین قول و کلام این است که قول همیشه حکایت چیزی است ولی کلام چنین نیست.

قانت-اطاعت کننده.

الاسحار-جمع سحر است و نام وقتی است که پیش از طلوع صبح می باشد و اصل سحر از خفاء است چون شخص در این موقع از نظرها پنهان است و سحر را نیز بهمین مناسبت سحر می گویند که اسباب آن مخفی است.

تفسیر:

در این آیه صفات پرهیزکاران را که در آیه پیش به آن اشاره کرد بیان می کند.

«اَلَّذِینَ یَقُولُونَ»

پرهیزکاران کسانی هستند که می گویند «رَبَّنا إِنَّنا آمَنّا» خدایا ما به تو و رسولت ایمان آورده ایم.

«فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا»

بپوشان و ببخش گناه ما را.

«وَ قِنا»

و نگاهدار ما را.

«عَذابَ النّارِ»

از عذاب آتش،سپس اوصاف دیگری برای پرهیزکاران ذکر نموده و آنان را مورد مدح و ثنا قرار میدهد.

«اَلصّابِرِينَ»

در بجا آوردن آنچه خداوند به آنان امر کرده و ترک آنچه

ص: ۲۶۲

جلوگیری و منع نموده شکیبا هستند و ممکن است گفته شود:بر اطاعت و گناه شکیبا می باشند.

«وَ الصّادِقِینَ»

و در گفتار و ایمان خود راستگو هستند.

«وَ الْقانِتِینَ»

در معنای آن سه قول است:

۱-اطاعت کنندگان(قتاده) ۲-پشتکارداران در فرمانبرداری(زجاج) ۳-قیام کنندگان به انجام واجبات(قاضی) «وَ الْمُنْفِقِینَ» و کسانی که مالشان را در کارهای نیک صرف می کنند که شامل دادن زکاه واجب و مستحبّ نیز می گردد.

«وَ الْمُسْتَغْفِرِینَ بِالْأَسْحارِ»

در معنی این جمله چهار قول است:

۱-نمازگذاران در وقت سحر(قتاده)و همین معنا را امام رضا(ع)از پدرش از حضرت امام جعفر صادق(ع)نقل کرده است.

۲-کسانی که در سحر طلب آمرزش می کنند(انس) ۳-افرادی که نماز صبح را با جماعت می خوانند(زید بن اسلم) ۴-آنهایی که تا وقت سحر نماز می خوانند و سپس از خدا درخواست آمرزش نموده او را می خوانند(حسن).از حضرت امام جعفر صادق«ع»نقل شده که فرمود هر کس در سحر هفتاد مرتبه استغفار کند مشمول این آیه خواهد بود.

انس بن مالک از پیغمبر نقل کرده که فرمود:خداوند می گوید من وقتی اراده می کنم که اهل زمین را عذاب کنم ولی هنگامی که به سازندگان و بنا کنندگان مساجد و شب زنده داران و استغفار کنندگان در سحرها نظر می افکنم عذاب خود را از آنها باز میدارم.

ص :۲۶۳

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸ تا ۱۹]

اشاره

شَهِدَ اَللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ أُولُوا اَلْعِلْمِ قٰائِماً بِالْقِسْطِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۱۸) إِنَّ اَلدِّینَ عِنْدَ اَللّٰهِ اَلْإِسْلاٰمُ وَ مَا اِخْتَلَفَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ وَ مَنْ یَکْفُرْ بِآیٰاتِ اَللّٰهِ فَإِنَّ اَللّٰهَ سَرِیعُ اَلْحِسٰابِ (۱۹)

(۱)

ترجمه:

خدا و فرشتگان و دانایان گواهی می دهند که نیست خدایی بجز خداوند یکتا نیست خدایی جز او که عزیز و حکیم است.آیین پسندیده نزد خدا اسلام است و آنان که دارای کتابند اختلاف ننموده اند مگر بعد از آن که علم برای آنان آمد از روی حسد و هر کس آیه های خدا را انکار کند حساب نمودن خدا سریع است.

ص: ۲۶۴

۱- ۱) -سوره آل عمران آیه ۱۸ و ۱۹ جزء ۳ سوره ۳

بیان آیه ۱۸-۱۹

اشاره

لغت:

شهاده-خبر دادن از چیزی است که با چشم دیده باشد یا در حکم دیدن است.

الـدین-مراد از دین در اینجـا فرمان برداری است و اصـلش از پاداش است و دین نیز بهمین معنا است زیرا پاداش است که باید ادا نمود.

اسلام-از سلم گرفته شده است یعنی داخل شدن در سلامتی و کسی که اسلام بیاورد در سلامتی داخل می شود،و ممکن است اسـلام از تسـلیم باشـد چون تسـلیم بر اوامر خداونـد می شود و تسـلیم نیز از سـلامتی و رهایی از فساد است و از آنجا که آیین اسلام سبب می شود که مردم بوسیله عبادات و کارهای نیک از انحراف و فساد در امان باشند لذا به آن اسلام گفته اند.

اسـلام و ایمـان از نظر مـا(شـیعه)بیک معنی است زیرا ما معتقـدیم که ایمان از چیزهایی است که در قلب و درون ثابت است و کـاری با اعضاء ظاهر نـدارد و اسـلام نیز همین است ولی معتزله می گوینـد ایمان عبارت است از واجباتی که بوسـیله اعضاء و جوارح انجام می یابد بنا بر این در اول سوره بقره توضیح این مطلب داده شده است.

اختلاف-اختلاف در دین یعنی روش یک نفر بر خلاف روش دیگری باشد.

بغی-از نظر معنای لغوی درخواست بزرگی است بوسیله ستمگری.

تفسیر:

اشاره

از آنجا که در آیات پیش خداوند صفات پیروان دین را بیان کرد اکنون بدنباله آنها اوصاف خود دین را یادآوری می کند.

«شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ»

خداونـد از راه شـگفتیهای آفرینش و ابتکارات حکیمانه خود که هماننـد شواهد و گواهان زندگی هسـتند بر یکتایی خود خبر می دهد.

و بعضی گفته اند مراد از «شَهِدَ اللّٰهُ» این است که خداوند چنین حکم کرده است(ابی عبیده) و زجاج می گوید واقع معنی این جمله این است که خداوند دانای به آن است چه شاهد و گواه کسی است که آنچه میداند میگوید و از همین قبیل است که می گویند:فلان شخص نزد قاضی گواهی داد یعنی آنچه میدانست گفت.

بنا بر این،خداوند پدید آمدن مخلوقات خویش را گواه بر یکتایی خود می آورد و ضمناً می فهماند چیزهایی که او پدید آورده کسی قدرت ندارد حتی یکی از آنها را بوجود آورد.

«وَ الْمَلاٰئِكَةُ»

و ملائکه با دیدن عجائب و بزرگی قدرت،گواهی به یگانگی خدا میدهند.

«وَ أُولُوا الْعِلْمِ»

و دانشمندان نیز بواسطۀ شگفتیهایی که از جهان آفرینش برایشان ثابت شده و می دانند غیر از خداوند کسی توانایی پدید آوردن آنها را ندارد،بر یکتایی او گواهی می دهند.

و حسن گفته در آیه تقدیم و تأخیر است و واقعش چنین است گواهی میدهد خداوند بر این که نیست معبودی جز او.

«قٰائِماً بِالْقِسْطِ»

و شَهاده میدهند ملائکه بر این که نیست خدایی جز آن.

خدای یگانه که عدل به او پایدار است و دانشمندان گواهی میدهند که نیست خدایی جز آن خدای یکتا که عدل او پایدار است و قسط،عدالت است«اصل عدالت یعنی قرار دادن هر چیزی در محل خودش»که آسمان و زمین بر پرتو عدالت برقرار است،و همین معنا را دانشمندان ما(شیعه)نیز گفته اند.

و مراد از «أُولُوا الْعِلْمِ» دانشمندان مؤمن می باشند(سدی و کلبی)و ممکن است معنی «قٰائِماً بِالْقِسْطِ» این باشد که اجراء امور و کارهای بندگان و پاداش کردارها از روی عدالت است چنان که گفته می شود فلانی قائم بتدبیر است یعنی کارهایش اساسی و منظم میباشد و جهت این که «لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ» دو مرتبه ذکر شده این است که در اول،فقط در صدد بیان این مطلب است که خدا یکتا است و غیر او کسی نیست ولی در قسمت دوم

می گوید خداست که روزی میدهد و اوست که با عدالت با بندگانش رفتار می کند و در کارش ستم نیست.

«اَلْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»

تفسیر آن گذشت.

و ضمناً در این آیه فضیلت دانش و دانشمند نیز بیان شده است زیرا از میان بندگانش فقط دانشمندان را انتخاب کرده و گواهی آنان را در ردیف گواهی فرشتگان قرار داده است و مراد از این علم،خداشناسی و علوم دینی است چون شهادت در همین علم می باشد.

و از جمله روایاتی که در فضیلت دانش و دانشمند وارد شده این است که جابر بن عبد اللّه می گوید:پیغمبر اسلام(ص)فرمود:عالمی که یک ساعت در کتابش نظر کند بهتر است از عبادت عابدی که هفتاد سال خدا را عبادت نماید و انس بن مالک از حضرت رسول نقل کرده که فرمود:دانش بیاموزید که آموختن آن حسنه است و گفتگوی آن تسبیح است و بحث دربارۀ آن جهاد می باشد و یاد دادن آن صدقه و یادآوری آن باهلش باعث نزدیکی بخداست.زیرا دانش بیان کننده حلال و حرام و نشان دهنده بهشت و دوزخ است و در وحشت،انیس،و در غربت،رفیق،و در خلوت،هم صحبت،در خوشیها و سختیها راهنما،در مقابل دشمنان،اسلحه و سبب آشنایی با غریبان است و خداوند دانشمندان را برتر از دیگران نموده که در کارهای نیک رهبر مردمند و مردم از رفتار و گفتارشان پیروی می کنند.فرشتگان آنان را دوست دارند و پرهای خود را به ایشان می مالند و در نماز برای آنان طلب آمرزش می کنند و هر تر و خشکی برای آنان طلب آمرزش می نماید.

حتی ماهیان دریا و غیر ماهیان و چهارپایان و درندگان زمین،آسمان و ستارگان برای آنان درخواست آمرزش می کنند،بدانید دانش زنده کننده دلها و روشنی چشمان و قوت بدنها است و بندگان را بمرتبه آزادگان و بمقام پادشاهان می رساند،فکر در مطالب علمی دارای پاداش روزه است گفتگوی درباره آن پاداش شب زنده داری را دارد.

زیرا بواسطه علم،حلال از حرام شناخته می شود و در اثر علم،صله ارحام می شود.دانش

مقدم بر عمل است و عمل بدنباله آن می آید،خوشبختان،از علم بهره مند می شوند و بدبختان از آن محرومند.

فضیلت قرائت آیه:

روایاتی در فضیلت این آیه شریفه وارد شده از جمله روایتی است که انس بن مالک از پیغمبر اکرم(ص)نقل می کند که فرمود:هر کس آیه«شهد اللّه»را بخواند در وقت خواب خداوند هفتاد فرشته بواسطهٔ آن خلق می کند که تا روز قیامت برای او طلب آمرزش کنند.

و زبیر بن عوام گفت:با خود گفتم امشب که شب عرفه است از پیغمبر(ص)جدا نمی شوم تا آنچه می گوید بشنوم سپس شتر خود را در بین شتر پیغمبر(ص)و شتر مردی که پهلوی حضرت بود نگاهداشتم آن گاه شنیدم که آن حضرت پیوسته می فرمود «شَهِدَ اللّٰهُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ...» الخ و این آیه را تکرار می کرد تا صبح شد.

غالب یقطان گوید:زمانی جهت تجارت بکوفه رفتم و در همسایگی اعمش فرود آمدم تا شبی که خواستم برای بصره حرکت کنم دیدم وی مشغول عبادت است و وقتی به این آیه(شهد اللّه)رسید مکرر آن را می خواند و هر دفعه در آخر آن می گفت:«و منهم گواهی میدهم به آنچه خداوند شهادت میدهد و این را نزد خدا امانت می گذارم و همانا دین در نزد خدا همان اسلام است»با خود گفتم شاید در این باره خبری شنیده باشد من نیز با او نماز خواندم و وقتی خواستم او را وداع کنم و بروم گفتم این آیه را مکرر می خواندی و در آخر آن کلماتی می گفتی آیا در فضیلت خواندن این آیه چیزی شنیده ای گفت:بلی.گفتم مرا از فضیلت آن با خبر کن گفت:تا یک سال بتو نمی گویم پس یک سال تمام در خانه او ماندم چون سال تمام شد گفتم ای محمد وعده ما بسر رسید گفت:

ابو وائل برایم نقل کرد که نبی اکرم«ص»فرمود هر کس این آیه را بخواند روز قیامت او را می آورند و خداوند خطاب می کند ای بندهٔ من تو بعهد خود وفا کردی و امانت مرا ادا نمودی و من سزاوارترم که بعهد خود وفا کنم او را داخل بهشت کنید.

سعید بن جبیر می گوید سیصد و شصت بت در اطراف خانه کعبه آویزان بود وقتی

آیه«شهد اللّه»نازل شد تمام آن بت ها به زمین افتادند.

«إِنَّ الدِّینَ»

همانا دین صحیح و اطاعت «عِنْدَ اللّهِ» نزد خدا «اَلْإِسْلامُ» همان اسلام است.

و بعضی گفته اند مراد از اسلام،تسلیم بودن در برابر خدا و اولیاء خدا است که خدا و پیغمبرانش را قبول داشته باشد.

امیر المؤمنین در یکی از خطبه هایش می فرماید:تعریف کنم برای شما اسلام را آن چنان تعریفی که قبل از من کسی نکرده باشد. بدانید اسلام تصدیق است و تصدیق یقین است و یقین همان اقرار و اقرار،ادا کردن است و ادا کردن عمل نمودن می باشد، این روایت را علی بن ابراهیم در تفسیر خود نیز نقل کرده و سپس می گوید:حضرت فرمود:مؤمن،دین خود را از خدا فرا گرفته نه از خود،و ایمان مؤمن بعمل او شناخته می شود و کفر کافر از انکار او معلوم می گردد.ای مردم مواظب دین باشید گناه در این دین(اسلام)بهتر است از نیکی که با داشتن سایر ادیان بجا آورده شود بدیهای مؤمن آمرزیده می شود ولی نیکیهای او در سایر ادیان قبول نخواهد شد.

«وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ»

اختلاف نکردند کسانی که دارای کتابند.

در این که مراد از اهل کتاب چه افرادی است اقوالی گفته شده از آن جمله:

۱-یهود و نصاری در صدق نبوت پیغمبر اسلام«ص»اختلاف ندارند زیرا آنها در کتابهای خود(تورات و انجیل)صفات و خصوصیات و زمان بعثت آن حضرت را خوانده و کاملا از آن اطلاع داشتند.

«إِلاّ مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ»

و انکار و اختلاف آنان بجهت حسد بود و در واقع معنای آیه چنین است:

«و ما اختلف الذین أوتوا الکتاب بغیا بینهم الا من بعد ما جاءهم العلم» دانستن و علم به نبوت رسول اکرم ممکن است به یکی از این دو معنا باشد:

۱-ظهور علامات و دلایل نبوت حضرت محمد«ص»که در این صورت تمام یهود و نصاری را شامل می شود چه آنهایی که از علامات و دلایل به نبوت آن حضرت علم پیدا کردند

و چه کسانی که هم چنان در جهل و نادانی بودند ولی علامات را دیدند.

۲-کسانی که علم و اطلاع از نبوت آن حضرت بصورت فعلی دارا باشند بنا بر این فقط آن افرادی داخل در آیه هستند که از صفات و خصوصیات پیغمبر اکرم«ص»با اطلاع بودند ولی از روی دشمنی پنهان کردند.

۳-مراد از دارندگان کتاب(اهل کتاب)فقط یهود هستند و مراد از کتاب هم تورات است و چون موسی«یوشع بن نون»را جانشین خود قرار داد و سیصد سال گذشت اختلاف نمودند.

۳-اهل کتاب نصاری هستند و مقصود از کتاب هم انجیل است که اختلاف کردند در حال عیسی«ع»(محمد بن جعفر بن زبیر)
۴-و بعضی گفته اند مقصود،جنس کتاب است یعنی پیشینیان با این که خداوند دین را به آنان نشان داد ولی بعدها اختلاف کردند.(جبائی) «وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ» در این که منظور از«آیات»چیست سه قول گفته شده است:

۱-حجتهای ظاهر مانند پیغمبران و براهین.

۲-تورات و انجیل و آنچه از صفات پیغمبر اسلام(ص)در آنها است.

۳-قرآن و چیزهایی که قرآن را تصدیق می نماید.

«فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»

یعنی چیزی از رفتار مردم از خدا پنهان نیست و بعضی گفته اند یعنی خداوند پاداش اعمال و رفتار مردم را زود میدهد و حقیقت حساب این است که هر کسی حق و مال خود را بگیرد و آنچه بدهکار است بدهد.

فهرست جلد سوم ترجمهٔ تفسیر مجمع البیان

ص :۲۷۲

ص :۲۷۳

ص: ۲۷۴

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹